سباوون

شماره فوق العاده - نمبر



از موسیقی فلکلور خود ما الهام گرفتم

Ketabton.com

میراث

چگونه از پیری جلوگیری کنیم

(c) ketabton.com: The Digital Library

سفر آرام باموترهای شیک آرام و مستریح



PROPERTY OF ACKU S 803

هرات کاروان ترانسپورت

اتحاد یه ترانسپورت هرات کاروان ازده سال به اینسو به شکل راجستر شده باد اشتن موترهاي نوع ۳۰۲ مدل عصري مجهز باد رپوران ماهرد رلین غرب کشور درخدمت مسافرین قرارد ارد :

ازهرات به گرشک، لشکرگاه، کندهار، غزنی، وردك، میدان وکابل برای حمل ونقل مسافرین اماده است.

همچنان این اتحاد یه از شش ماه به اینطرف درمسیر لین هاي شمال فعالیت مینماید :

ازکابل به پلخمري، سمنگان، مزارشریف، جوزجان وکندز. اتحاد یه درهمه ولایات نماینده گی دارد.

ادرس کابل : جاده میوند مقابل شفاخانه میوند تیلفون (۲۴۴۷۱) ویل خشتی.

در مزارشریف : دروازه شادیان ودر چوك علیمرب

در جوزجان : شبرغان، بندر سربل.

در کندهار : دروازه کابل تیلفون (۲۶۴۴)

درهرات : شهرنوجاده شهزاده تیلفون (۲۱۷۷) همه روزه موترهاي اتحاد یه هرات کاروان درمسیر هاي متذکره حرکت مینمایند. سفر ارام، باموترهاي ارام — ومستریح.



نیازمند

سالون اصلاح موی خانمها و آقایان

انواع شامپو و عطریات نیز فروشی میرسد

سالون اصلاح موی نیازمند موهای خانم ها و آقایان را اصلاح و شستشو مینماید

آدرس : جاده منکوریان سوم مقابل بلاك ۱۳۷ متصدی مکتب دوستی

وقت کار : از ساعت ۸/۳۰ صبح تا ۹ شب همه روزه ولز ساعت ۹ صبح تا ۷ شام روز جمعه

(c) ketabton.com: The Digital Library

آریان ویدیو

فلمبرداری محافل خوشی وسروز شما رابا کیفیت عالی انجام میدهد

ادرس: شعیب الکتوبک جاده نادر پشتون تیلفون ۲۳۵۴۷۰

گلفروشی سنبل

جشن هایتان را باگلهای زیبا چهارفصل

باشکوه ترسازید

عروسی تان را درموتری که توسط گل فروشی سنبل گلپوش شده انتقال دهید.

ادرس را به خاطر بسپارید:

گل فروشی سنبل، زرغونه میدان، کوچه گلفروشی.

هوس تس HOSTESS

اگرمیخواهید موهایتان همیشه پاک بوده واز ریزش بیشتر آن جلوگیری شود. اگرمیخواهید موهای شما جلایش اصلی اش رادوچندان سازد.

اگرمیخواهیدکه دست های چرب وچرک شما به زودی نظیف شده ونرم شوند.

ازصابون، شامپو، جلای موی ومواد ظرفشویی استفاده نمایید

مراکز فروش طور عمده کوچه مارکیت جاوید لمسته تیلفون ۲۰۵۰۹ دکان نمبر ۲۳۶۲۹

قرطاسیه فروشی ها

قرطاسیه فروشی ذبیح الله

قرطاسیه شاگردان مکاتب رابه قیمت نازل عرضه میدارد همچنان هرنوع کست های هنرمندان داخلی وخارجی رااز قرطاسیه فروشی ذبیح الله بدست آورده میتوانید.

آدرس: مقابل تانک تیل پهریس میدان تیلفون ۴۴۱۸۷

قرطاسیه فروشی سید احمد شاه

قرطاسیه خوب وارزان، اقسام کتاب وکتابچه، انواع قلم های خودکار ورنگ رده ها قلم جنس دیگرمورد ضرورت تان رابه قیمت های مناسب وباکیفیت بخش عرضه میدارد

تیلفون ۲۶۷۷۶

آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ افغان.

قرطاسیه فروشی غلام دستگیرامید

اقسام قرطاسیه مورد نیاز ومجلات وجراید رابرای ضرورت مندان تهیه وتقدیم میدارد.

آدرس چوک جبل السراج.

برگ سبز قرطاسیه فروشی

مجلات: سباوون - جوانان امروز - اواز. اخبارهفته وکتب مذهبی راعرضه میدارد.

ادرس: پل باغ عمومی

قرطاسیه فروشی ها

قرطاسیه فروشی علی گلریز

مجلات وسایر جراید کشور رابه دسترس شما قرارمیدهد، همچنان هرنوع قرطاسیه مورد ضرورت دوایر و شاگردان مکتبرا به نازلترین قیمت تقدیم میدارد.

ادرس: متصل کلینیک مرکزی

قرطاسیه فروشی حبیب

برعلاوه هرنوع قرطاسیه مورد نیاز دوایر و شاگردان مکتب، کارت هاواسناد را توسط ماشین برس پرش مینماید، همچنان انواع مجلات وجراید روزرابه ستر مشتریان محترم قرارمیدهد.

آدرس: جنوب تانک تیل پهریس میدان.

قرطاسیه فروشی سید احمد

برعلاوه انواع قرطاسیه مورد نیاز دوایر وطلاب معارف جراید ومجلات خواندنی مورد ذوق شمارا تهیه وعرضه میدارد.

آدرس: چوک شهرکندز.

وحیدالله پلاستیک

وحیدالله پلاستیک هرنوع اسناد وکارت های شمارا توسط ماشین برس پرش میکند، همچنان قرطاسیه مورد ضرورت دوایر و طلاب معارف رابه قیمت نازل تقدیم میدارد.

آدرس: پهریس میدان مقابل تانک تیل.

زیتون

از روغن و میوه زیتون که محصول وطن خودماست استفاده نمایید

صد گرام میوه زیتون حاوی ۱۰۶ کیلو کالوری انرژی مینرالهای مختلف، ویتامین و پروتین مکفی برای اطفال است. کنسرو زیتون را از همه جابدست اورده میتوانید.

تصحیح ضروری:

درصفحه ۱۷ بقیه در ۱۰۹ تصحیح شود.

درصفحه ۳۵ بقیه در ۱۰۸ تصحیح شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سباوون

شماره ۷و۸ ماه میزان وعقرب سال ۱۳۶۸ مطابق اکتوبر و نومبر ۱۹۸۹، شماره مسلسل ۲۵ و ۲۶

دلیپ کمار
مردی از غزنه

میگویند انسان وقتی در برابر دشواری قرارمی گیرد که راجع به خود صحبت میکند. من شنیده ام ما وابسته گی خیلی دیرینه بامرکز سلاطین غزنه یی داریم.

... میگویم از غزنی استم ولی نمیدانم چون ندیده ام.

دلیپ کمار در یک مصاحبه بسیار جالب ودلچسپ خود حرف های زیادی برای خواندن دارد که برای هر خواننده سباوون ارزشمندی های دارد.

دلیپ کمار در این مصاحبه دربرابر وضع امروز سینمای هند حرف هایی دارد. جامی گفته:

– چیزهایی به عنوان شعر در اهنگهای فلمی ما سروده شود که من یعنی انها رانمیدانم مثلاً اهنگ ((جیمی جیمی)) نه باموضوع فلم ارتباط دارد ونه بالفظ ومعنی قابل پرداخت

این مصاحبه را در صفحه ۰۰ مطالعه نمایید.

تنوع

۴۲ صفحه

حضرت محمد نیکمرغه میلاد

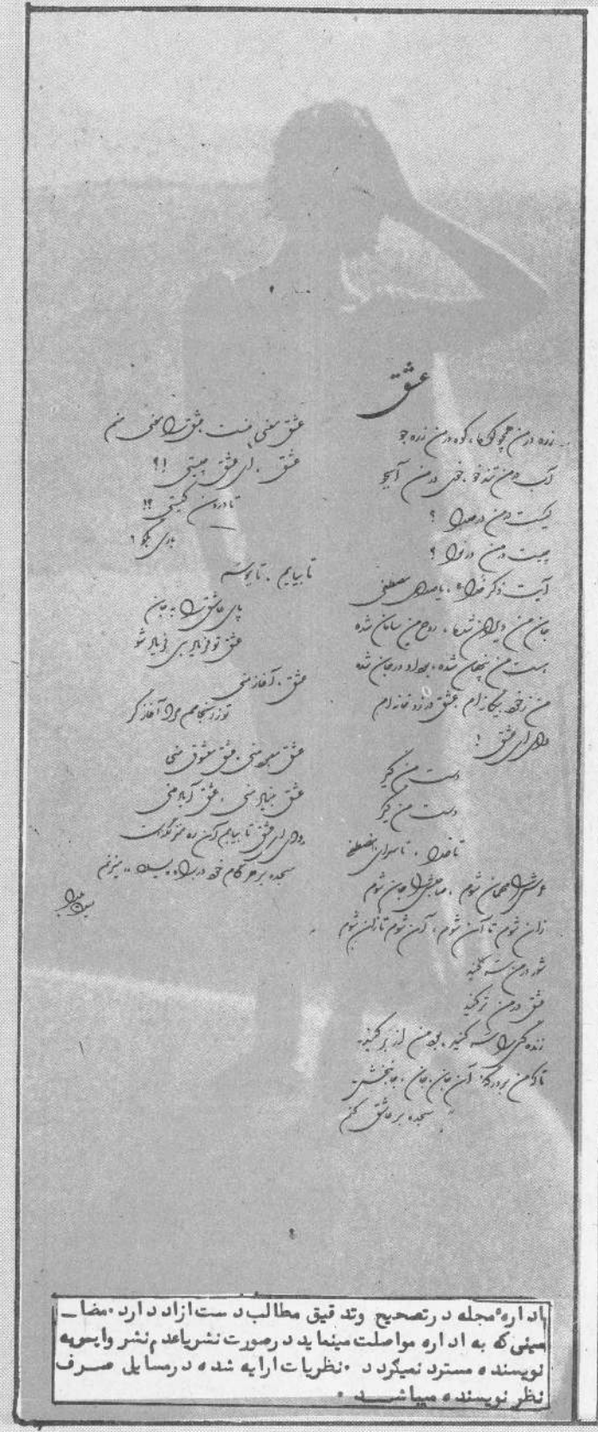
چگونه جلویبی رابگیریم
صفحه ۳۲

درحایگاه عاشقان و عارفان
صفحه ۳۶



نوشته تاگور

در صفحه ۲۸ بخوانید



عشق

عشق یعنی تب جنون من
عشق، ای عشق چیستی !؟
تا کی دمی کنمت !؟
تا کجا ؟

تا بیایم . تا بیاسم
پای عشق تو به بینم
عشق تو را با بی کسی زیبا شوم

عشق . آغاز منی
تو ز سرانجام من آغاز کن

عشق سرچشمه عشق عشق عشق منی
عشق بنیاد منی . عشق آباد منی
دل ز عشق تا بیایم کاش ره عشق گذشت

سجده برهر گام خود در ره عشق منم



سید رسول رسا :
د پښتو د ادبیاتو ځلاند ځیره

۴۳

پیشنهاد

درصورت امکان اگر قصه های (هزار ویک شب) درمجله سباوون به شکل سریال مجله یی چاپ شود، خوب میشود.

درین اواخر عکسهای هنرمندان هندی به شکل پرسام آور در مجله چاپ میشود، با اینکه بیدانم برش علاقه به ستارگان فلم هندی درمیان جوانان به شکل وحشتناک آن شیوع یافته است، امانمی خواهم این مرض به مسرویلید این مجله هم سرایت کند.

فرید، نوابی از لیسه رابعه بلخی

در شماره اینده میخوانید.

– اسرارشقاب های پرنده که اخیرابه زمین فرود امده بودند.
– ۱۵ دقیقه در پیشگاه گون
– زندگی جان کندنی چگونه بود ؟

نشریه اتحادیه ژورنالیستان جمهوری افغانستان

هیئات تحریر:
پارق شفیعی
دکتور محمود حبیبی
عبدالله شادان
رهنورد زریاب

مدیرمسوول: دکتور ظاهر طنیه
تیلفون: ۶۱۱۵۲
معاون: محمد اصف معروف
تیلفون: ۶۲۷۵۲
سیوچیورد: ۶۱۸۷۸

Our account No. 40233/8
Da Afghanistan Bank
Kabul. Afghanistan

ادرس: بلاک ۱۰۶ میکروریان سوم

حساب بانکی (۴۰۲۳۳ بر ۸) دافغانستان بانک.

Sabawoon monthly magazine OF AFGHANISTAN

Price: Abroad-50 US dollars yearly-25 US dollars-6 mounts



صباحه سلطان هماهنگ زاده

صفحه ۲۴ بخوانید

اداره مجله در تصحیح وتدقیق مطالب دست ازاد دارد. مضامینی که به اداره مواصلت مینماید در صورت نشر یا عدم نشر وایس به نویسنده مسترد نمیگردد. نظریات ارایه شده در مسایل صرف نظر نویسنده میباشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سال



سباوون دوسال نشراتي رابشت سرگذاشت، دوسال درحيات يك نشريه مدت زمان كوتاهي است اما براي سباوون دوسال كار، دوسال تجربه ودوسال زنده گي بااعتماد گسترده آن مطرح بود. آزمون‌ها وشيوه هاي زيادي طي اين مدت زمان تجربه شد. دوسال نشرات هم براي دست اندركاران وهم براي خواننده ـ گان درسهاي زيادي داشت. نسل جوان و جماعت كمتر علاقمند به مطبوعات پس از يك ركود وانزوا درمطالعه، اشتياق تازه ودوباره يي بمطالعه دريافتند وبه زودي خوانندگان ازصدها به هزارها افزايش يافت. وتكانه جديدي دركار مجله بنگاري پديد آمد كه اكنون ما شاهد مجلات خواننده ني زيادي هستيم كه فهميت بزرگ براي كته گوري‌هاي مختلف خواننده گان ميباشد.

سباوون به عنوان مجله عمومي بادرنظرداشت اساسات قبول شده ژورناليستكي برا ي مجله يي كه در آدرسش همه گان قرارداد به نشر مطالب متنوع ازكشور وسراسرجهان پرداخت وچه بسا كه دربسياري موارد براي اولين بار آزمايش نمود هرچند كه گاه در نقدهاي صميمانه و نقدهايي كه خوانندگان ما آنرا در نامه هاي خود ((غرض آلود)) خوانده اند، برخي ها طي دوسال نشرات سعي نمودند ارزيابي هاي معيني از كارسباوون ارايه بدهند، خوشبختانه در بسياري از موارد اين ارزيابي ها ما راكمك نمود تاكار خود را بهتر بسازيم و اما با تاسف كه برخي چنان نظريات واندیشه هاي دور از واقعيت كار و زمان مارا به نمايش گذاشتند كه فقط قابل استهزا بود و بس.

برخي ها سعي كردند كمبود ها و كوتاهي هاي كار خويش را در پشت پرده چاپ مطالب بهرامون سينماي هند به عنوان نمونه هايي كه گي‌انسل جوان را منحرف ميگرداند بوشانند، وپرچمي آن جسپيدند. حالانكه آنچه راكه سباوون در مورد هنرمندان هندي به نشر رسانيده حاوي نقطه نظرهاي انتقادي، تربيتي و معلوماتي بوده است. نمايش فلم هاي هندي در كشور مورد علاقمندي فراوان مردم قرارداردكه حتي تلويزيون ناگزير شده است هر هفته فلم هندي نما يش بدهد، البته ميتوان انگشت هاي انتقاد راكه دراين مورد به سوي مجلات و روزنامه ها دراز شده است قابل توجيه دانست و لي سباوون به عنوان يك مجله عمومي چاپ مطالبي را درمورد سينماي هند وسينماي ساير كشورهاي جهان هموار ه درنظرداشته وخواهد داشت به هرحال بيش از هركه درمورد چگونگي فلم و موقعيت سباوون درمطبوعات و تاريخ مطبوعات كشور سخن بزنيم بهتر ميدانيم به خواننده گان خود گزارش بدهيم، سباوون در دوسال نشرات خود مديون پنج هزار نامه يي است كه صميمانه ازجانب خواننده گان فرستاده شده هرچند عده يي گله هايي دارند كه چرا نامه هايشان نشر نشده اما هرنامهٔ دوستان سرخط كارما بوده وبراي ما ارزش خاص داشته وداريم.

درفاصله دوسال نشرات سباوون براي خواننده گان اتفاقي درمايل مختلف وروياد اهاي ملي و جهاني در عرصه فرهنگ و دانش مطالب



نامردم و خانواده ها











زيادي رابه نشر رسانيده. چاپ اولين فوتو رومان، آغاز سلسله گشت زار سوخته، آگاهي هاي علمي وطبي، معرفي شخصيت هاي ملي وجهاني عرصه هاي مختلف هنرودانش مباحث علمي و ادبي كه محصول كار نويسنده گان، مترجمان و ژورناليستان همكار ما اند بسراي خواننده گان ما حاوي نكات مثبت وارزشمندي ميباشد، كه تاپيد آن درنامه هاي آنان انعكاس يافته است.

واضحاه كه هنوز از ايده ال ها و مطابق به ذوق همه خواننده گان بودن فاصله داريم اما نيت و اراده محكم داريم كه بتوانيم سباوون را همچنان خوب خوب و موفق تراز هميشه پيش ببريم كه درين راه مددكاري دوستداران و خواننده گان تكيه گاماست.

آنچه مربوط به امكانات ومشكلات تخنيكي ميباشد، متاسفانه بعرغم تلاش متعدد تاكنون موفق نشديم تأخير درنشرات را مرفوع سازيم هرچندكه فاصله آنرا كوتاه ساخته ايم بنابرمشكلات وكمبودات طباعتي قطع مجله راكوچك ساختيم زيرا در شكل موجود صفحات بيشتر در يكجا زير چاپ ميرود كه در رفع تاخير مجله با تيراژ بلند مفيد است ازسوي ديگربنابر كمبود كاغذ درجه اول ناگزير از كاغذي كه مخصوص چاپ روزنامه است استفاده بعمل آمد، طوريكه كارگران مطبعه دولتي ورهبري آن اداره وعده داده اند اميد واري هاي داريم تابتوان سباوون درسال جديد نشراتي آن بهتر ازهميشه و زود تر از هروقت چاپ وبدسترس بگذاريم، سباوون يكبار ديگراز كارو همكاري رهبري مطبعه دولتي، كارگران شعبات زنكوگرافي، آفسيت وصحافي ابراز سپاس گزاري مينمايد.

سباوون دوسالگي نشرات خويش را به همكاري وياري همكاران وعلاقه مندان طي محفل صميمانه وبسيار خودماني درهوتل كانتينتال به تاريخ ٣٠ ميزان جشن گرفت. جاي هزاران خواننده علاقه مند سباوون چمدركابل چه در ولايات درين محفل خالي بود، اما جمعيتي كه ميتوانست نماينده گي كند هم مسلكان عزيز، دوستداران خوب و ژورناليستان وآتشه هاي مطبوعاتي سفارت خانه هاي مقيم كابل بودند كه بدون قيد رسميات درمباحثات ومناظرات شان روي نشرات سباوون و درمجموع مطبوعات تبادل نظر كردند. اين گردهمايي مسلكي وبسيار صميمانه درنوع خود استثنايي بوده فضايي كه براي تجليل اين محفل انتخاب شده بود فارغ از هر نوع قيود اتي بودكه درمحافل وتجليل هاي معين وجود دارد.

جا دارد

كه از مجله خوب جوانان امروز نروشگاه بزرگ افغان، نروشگاه الوارث ورستورانت لكي فايف به خاطر سهمگيري شان درمحفل واهداي تحايف قيمتي وبا ارزش شان باسپاس يادكنيم وازهم اكنون ميرويم به سوي سه سالگي نشرات مجله خود، يار زنده صحبت باقي.

(c) ketabton.com: The Digital Library

د حضرت محمد ﷺ نیکمرغه میلاد



د ډیرې خوشحالۍ ځای دی چه د حضرت رسول کریم (ص) د میلاد نیکمرغه یادګار هرکال به ددیر درنښت او پرتمین صورت لمانځل کیږي. خوله دي به پورته د افسوس ور بلله کومه خبره وي چه دغه یادګار د نړۍ په ګوټ ګوټ کس یواځې د برتونو په خواخوږتوب مشاعرو په جوړ ولو د لوبو د برو- ګرامونه ترتیبولو او د بیر غونډو په د رولو او یادعلماو په تقریرونو لمانځل کیږي. بې له دي چه د رسول (ص) د تعلیماتو پیروه ور وکې رنا اوږه انګه زمونږ د ژوند تورتم ته ورسیږي او یا زمونږ د نفسانیت په زنځیرونو کس را بنکیل شوي روح ته په خپلواکه سره د یو بلا آزادي سا اخستلو نصیبه په برخه شي.

د هغې خوشحالۍ بنکاره کول چه په هغې کې د روح سکون نه وي، هغه خوهغه بې مفهومه او بې معنی اشعارو اوسندرې دي چه په هغسوکې د ژوند انه وینه او هیڅ نبی نښانی نه لیدل کیږي. هغه خبرې او تقریرونه چه د زړه له تل نه راونه وزي او په زړونو او روح کې تاثیرونه کړي هغه ټولې بې معنی اوبې اثره تمثیلي ډیکاوي اوخبرې دي.

د میلاد نبی (ص) د جشن له لمانځلو څخه ترهغه وخته پورې فایده لاحاصله نشي راتلای، ترڅوچه د غه خبرې تش تمثیل او په منبرو او محافلو پورې پرتلې وي او زمونږ د ټکسالۍ- رهنما ونه ګرزول شي.

حضرت رسالتمآب (ص) په ډیر واضحو الفاظوکې د خپل بعثت مقصد د حسنه اخلاقو د تعلیم ورکول بیان کړي. پاک قرآن رسول کریم د (خلق عظیم) په لقب سره یادکړي او د رسول کریم (ص) قول یې تاسیدا یتصدیق کړیدي. اخلاقیات د فلسفیانه خبرو مجموعه ګڼل د فلاسفه د کارا وشیوه ده. د رسول (ص) سنت ندي د پیغمبر (ص) په علم او محمد (ص) په قول او فعل وتل او کولوکې هیڅ فرق نه وي او دغه د انبیاو د عصمت معنی او مفهوم دي او مومن هم هغه دي چه د رسول (ص) پیروي کوي، معنی په اصول او کولوکې یې کړي تویږ او بیلوالی نه قبلوي.

چیرې چه تویږ او بیلوالی پیدا شي، هلته ایمان په نفاق بدلیږي او په کفر، حق په باطل اوعلم په جهل تبدیلیږي.

عالم هغه ندي چه ښه تقریرونه کوي، عالم هغه دي چه د هغه عمل د حسنه او ښولوړ و اخلاقو معیار وګرځي. مومن هغه ندي چه یواځې په ژبه د خپل ایمان اعلان اوبیان کوي بلکه مومن هغه د ي چه د هغه علم د هغه په ویناوکس د اسې ګرد ش او د وران وکړي چه د هغه دعلم په خلاف د بل هیڅ عمل د مینځ ته راتللوامکان موجود نه وي.

که چیرې زمونږ په ژر ونوکې د ایمان د نور کومه رنا پاتی وي، نو مونږ باید د خپل نفس په مقابل کې خپل د ریخ غوره کړو او وګورو چه مونږ خپل نژدې والی ختم الرسول سره ساتلی شواوکه خرنګه؟ که چیرې مونږ کې په رښتیا سره لږ څه اخلاص اومینه پاتی وي نومونږ باید د ي ته حیر شوچه مونږ دغه څه د پاسه یوزړو خلور سووکلوکې د رسول کریم (ص) تعلیمات ترڅه ندازي مسخ کړي او د حق له لیارې خومره لرې شوي یو.

مذهب په تشواو بې عمله نعرو تقریرونو، مشاعرواو شعارونو باندې ژوندي نشي پاتی کیدې سیاسي شعارونه یواځې له سیاست سره ښه بنکاریږي خو مذهب کې له علم سره ژوند پیدا کیږي. د نفس له تزکیې څخه پرته ژوند انه کې نوي هیلی پیدا کیږي حقیقي مینې اوانسانیت څخه د انسانۍ صفاتو رښتینی ژوند مینځ ته راځي.

که چیرې مونږ په صاد قانه صورت د رسول کریم (ص) د بعثت یادګار لمانځل غواړو نومونږ باید په دي څان پوه کړو چه د رسول (ص) د بعثت څخه مقصد څه شی دي د هغه د یادشوي حسنه اخلاقو معیار څه اوزمونږ د زمانی مسایل څه شی دي او د هغود حل کیدو په لارکې هغه خرنګه ګټور ثابتیږي خرنګه چه د رنځ او ناروغتیا علاج بې د صحیح تشخیص کیدو څخه هیڅکله ممکن ندي، نوهغه شان ترڅو چه مونږ د خپلو

(c) ketabton.com: The Digital Library

روحاني رنځونو صحيح تشخيص
ونکړي وترهغو پورې د هغو علاج
هم ممکن ندي ـ د هغه رنځور
علاج د پرنه اوړکيدي شي چې
د خپل رنځ د حال او احوال
بيان وکړي، مګر د هغه رنځور
علاج هيڅکله کيدي نشي چې د
خپل رنځ او درد څخه منکر او
صحتمند پيدا شوی وي. د ډاکټر
تشخيص په حقيقت کې د مرض
معلومېدل دي، نو په دا سې حال
کې چې د جسمي رنځونو علاج يې له
تشخيص څخه امکان لري نو
همدغه شان د روحاني امراضو
علاج يې له تشخيص او معلومېدو
څخه خرنګه ممکن کيدي شي؟ نو په
همدغه شان د قوم او وطن والو په
روحي رنځونو ځان پوه کول او د
هغه د علاج د لارو چارو لټولو په
کار کې رښتيا اقدام کول پر لوی
او ضروري کار دي، ځکه زمونږ
دا ټولې او اوسنۍ ډېرې ډېرې
او پريشانۍ زمونږ له بې علمۍ
ذهني جمود او اخلاقي ضعف ـ
څخه سرچينه نيسي او تر ن سبا مونږ
په هغې کې د اسې راګيرشوي يو
چې نه غواړو له دي هيڅکله د اسې
شوي نه وو. که چېرې د رسول کريم
(ص) له صحبت څخه مقصد د نبو اخلاقو
تعليم ورکول دي نو د غه مقصد
ته د رسېدو لپاره بايد پدې هېڅ
تعليماتو کې د هغه د پورته تفسير
او تشريح ورکولو څخه کار واخستل
شي اوکه چېرې مونږ د اسې وکړو
نو د عقايدو او د دين په اصولو کې
په د اسې شي پاتې نشي چې مونږ
بري پوه نشو.

د مذهب اساس د الله ج پر تصور
باندي دي او زمونږ د دې
خصوصيت د ا دي چې د الله ج
تصور په هغه شان سره کووجه
زمونږ د علمي او عملي ژوند باندې
معين او ثابت شي او د غه حق
او باطل معيار دي د څه اي

تعالی ج تصور په ډېرو مذاهبو
او قومونو کې د غه شان روان دی
خو د هغوي د خدای ج تصور
د هغو د نفسانيت پيداوار دی او
همدا شان پراخې د هغوی په
نفسانيت د تسکين ذريعه اوسېدلی شی.

حضرت رسول کريم (ص) د الله ج
چه کوم تصور ورانديکړی هغه
د هغوي له بعثت سره پورې
سازګار دي يعنې هغوی د حيوا ـ
نيت او نفسانيت د جرړو د ايستلو
وروسته اخلاقي هسکو څوکو
خواته بيايي. زمونږ په دورکې
انسان د اخلاقي انحطاط کومو
ټيټو درجو ته چه رسېدلی کې
د هغو جايزه واخستلی شي نو د
اسلامي تعليماتو حقانيت هغه
شان واضح اوښکاره کيږي چې
پخوا له هغه هيڅکله شوی نه و.
د ټولو بد واعمالو او بد اخلاقيو
سرچينه بې عقيده توب دی او په بې
عقيده توب معنې په کاينات کې د
حکمت او عدل له نظام څخه انکار
دی. کوم وخت چه انسان د قدرت
له قانون څخه انکار وکړي، نو د
علم بنياد متزلزل کيږي، کوم وخت
چه د حکمت له نظام څخه انکار
وشي، نو د انساني اعمالو څخه
د عدل عنصر اومفهوم هم ختميږي
کوم وخت چه چېرې اصول نه وي
نو هلته د قانون هم نښه نښانه
نه وي او د اواضح خبره ده چه
هغه ځای کې چه يقيني او د ـ
رښتيا خبره نه وي نو هلته د انبيا ـ
لی ژوند انه کوم مقصد هم نه وي.
که چېرې له ژوند انه څخه د ـ
حکمت کوم اصول نه وي او د عدل
نظام نه وي نو له ژوند انه څخه
بې د نا اميدۍ، حيوانيت،
نفسانيت، شخړو او جګړو بل څه
پاتې کيږي. هغه د افراد و له
منفي ترکيب څخه نه د ژوند انه
فلسفه جوړيدلی شی او نه کومه
قاعده او د دستور اوضابطه. اخلاقو
باندې هرڅه حسابيدی او جوړ ـ
يدی شی، په همدې سبب رسول
کريم (ص) له هرڅه نه مخکې

ووېل: قولو لا اله الا الله د غه
بت شکنی هم وه او د خدای پر ـ
ستی تعليم هم وو که ځيرې خدای
تعالی ج) منی، نو لمړی بتان
ماتوکړي. هغه ذهنی بت وي او که
مادي. د هغه لمړی جزو لا اله
تنقيدي اود وهمه برخه يې
تعميرې دي غيره الله مه منی او
الله ومنی کوم وخت چه خلکو
خدای ومانه هغوي ووېل چه
خدای عادل دي د الهی د عدل
عقيده يواځې عقيده د عقيدې
لپاره نده بلکه د علم د اثبات
او تکميل د تاد و پاره ده. د دې
لپاره چه هغه انسان د عدل او
حکمت د هغه قانون د لټولو لپاره
تيار وي چه هغه د کاينات په نظام
کې پته دي او ترڅو چه هغه د علم
يقين ترمنزل پورې ونه رسېږي
ترهغه وخته پورې الله تعالی
باندې ايمان د هغه د يقين
منزل کې پاتې کيږي پر ايمان باندې
د يقين اوياورکولو اهميت دا دي
چه د انساني اعمالو اخلاق غيره
هغه د بل هيڅ نظام پابند کيدی
نشي د لته يقين په شک تبديل
شوی، هلته په ثبات کې تزلزل مينځ
ته راغی. منافقينو سره له هرڅه
ترڅه د غه وشو هغوي ته شک
پيدا شو وروسته د غه شک د الهی
عدل څخه د انګار خبره ځانته
غوره کړه وروسته له هغه پر ابيلو
د تهمت او بدو يلو او د عصيان د انکار
وا ر راغی او بيا له هغه د جبر
عقيده مينځ ته راغله. نفاق پيدا
اسلام کی ځکه د بد کار او خر ـ
اب عمل دي چې هغه مسلمانان
له سمې لارې کړي اوله اسلامي
عمل نه کد خواته نزدي کوي. منا ـ
فق له کاږه نه ځکه بد دي چې
هغه د اسلام د دعويدار يې په نا مه
سره د مذهب د بدنامۍ سبب
ګرځي. اسلامي عقايد هيڅکله د
جهل او توهم پرستی او منافو ق ـ
الفطرت خواته د ايمان راوړلو
ترغيب نه ورکوي هغه د علم بنيا د
او اساس ډي او د حيات اوژو ـ
ندانه مقصد ټاکلی وي. او همدغه
شان اسلام د خدای د عقيدې د
منلو لپاره د جبر تعليم نه ورکوي
هغه انسان ته د غور او فکر کولو
دعوت اوبلنه ورکوي ـ قرآن ځکه

د کاينات پرتولو لنډ او ووجو يې
شان نازل شوي چه هغه انسا ـ
نانوته د فطرت د صحيفې د مطا ـ
لعې دعوت ورکوي چه هغه د ـ
خدای د عدل او حکمت يې ساري
خزانه ده. همدغه شان خدای ـ
تعالی ج) انسان ته د علم د
زدکړې لپاره نه کميد ونکی تنده ور
په برخه کړي، ترڅوچه هغه د علم
د بحر د يې سراوسامانه ساحل له
لیدو نه وروسته د ارشی ـ رښتينی علم
د د ين علم دي او نورټول علو م
د هغه ځانګې دي او ټول علو م
به ترهغه وخته پورې د علم په مقام
کې پاتې وي ترڅوچه هغه خپل
اهل سره تينګه رابطه ساتی. کوم
وخت چه د هغه رابطه له د ين
سره وشلیږي نو هغه وخت غيره
دي چه هغه ګټور نشي پاتې کيدي
د انسان لپاره د مرګ سبب ګرزي
کوم وخت چه نفسيات له مذهب
څخه بيليږي د غه وخت کې هغه
د خلکو د غلطولو اويې لارې کولو
لپاره پکار لويږي ـ همدغه شان
کوم وخت چه ساينس له مذهب
څخه بيل شی، د غه وخت د ظلم
وژنې، تباهی او بربادي سامان
برابروي، کوم وخت چه سياست له
مذهب څخه بيل شی د غه وخت
کې هغه د عدل پر مساوات او ـ
انسانيت د وژنې موجب ګرزي او
همدغه شان کوم وخت چه فلسفه
له مذهب څخه فاصله نيسي نو
د غه وخت کې هغه د بصيرت او
سمې لیدنې په ځای انسان په
هغو تورو تياروکې سرګردانوي چه
له هغو څخه بيرته د صحيح او
سلامت راوتلو امکان هيڅ نه ليدل
کيږي. بنوښه دي حساب يواځې ـ
ايمان د سمې او صحيح عقيدې
څخه مطلب ندي، بلکه ايمان هغه
وخت خپل حقيقي او اصلي معنې
ته رسيږي چه هغه د علم له ګډاز
څخه راوزي. نو له همدې ځايه
اسلام يواځې د عقايدو له مجمو ـ
عې څخه مطلب ندي بلکه هغه د
علومو سرچينه ده او د علم څخه
مطلب نه شهرت دي او نه اقتدار
او نه د ولت او د ارايی، بلکه له علم
څخه مطلب عمل دي. د حسنې
اخلاقو څخه مراد او مطلب هغه عمل
دي چه په رښتينی علم باندې بنا
او شروع شوي وي. علم يوذهنی
عمل دي او عمل يوجسماني فعل

پاتې په (۱۰۰) مخ کې

(c) ketabton.com: The Digital Library

دختران و پسران

عشق — زندگی — مسرویت

دو رویی بدم می آید



کرد به مردم باید خدمت

عابده رانج بکتاشی کارمنده پوهنتون کابل:

یگانه آرزویم اینست که درقاکولته طب تحصیلاتم رابه پایان برسانم ومنحیث یک داکترخوب جهت بهبود وضع صحی مردم خدمت نمایم.

ازانسان های دوروی به کلی بدم میاید. علاقه دارم مثل یک دختر افغان با سربلندی وافتخار زنده گی کنم از دخترانیکه بعضی عادتهای که شایسته یک دختر افغان نیست پیروی میکنند بدم میاید.



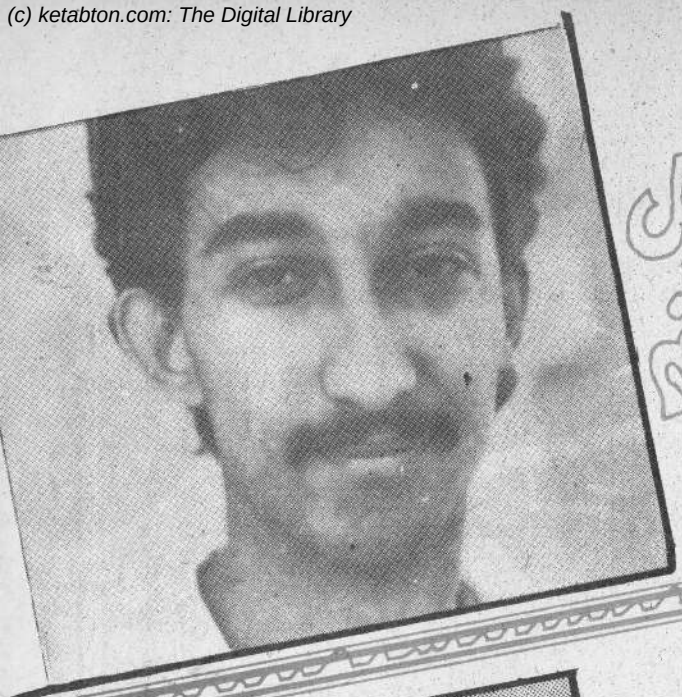
زرنگار احمدزی کارمند گمرک میدانهوایی کابل:

وظیفه لم رابا علاقه مندی بیش ببرم. کوشش مینمایم تامسافرین ازمن راضی باشند، ازکسانیکه در وقت چک بکسهای شان خالمغال مینمایند خوشم نمی آید. آن ها باید بدانند که چک نمودن بکسها وظیفه ماست و ما در مقابل مسؤولیت داریم.

همیش کوشیده لم مسافرینکه از خارج میایند وخسته میباشند با آن ها رویه نیک نمایم تاهمان خستگی شان رااز یاد ببرند.

دراخیر باید اضافه نمایم که از واسطه سخت بیزارم وبسیاری از مسافرین دریی آن اند تا واسطه یی نمایندکه اموال شان بدون چک ازبغل ما تیر شود آن ها باید این قدر بدانندکه چک نمودن وظیفه ماست.

(c) ketabton.com: The Digital Library



اول باید تحصیل را تمام کرد

محمد حکیم محصل سال پنجم رشته رادیوتخنیك شهرویفنز اتحاد شوروي :

آرزو دارم که رشته انتخاب شده لم رابه پایان برسانم چراکه ازدوران مکتب علاقمند به همین رشته بوده ام وامیدوارم روزی — بهروز مندانه به وطن خدمت

گردم .

ازمحصلینی که وقت شان رابه خوش گذرانی وبی اعتنایی به دروس میگذارنند بدم میاید . همچنان ازآن هاخواهشمندم تابراي آموختن بروند نه براي تجارت .

خوش دارم دوستان خوب داشته باشم



نوزیه احمدي محصل پوهنتون ژورنالیزم :

میخواهم از فاکولته اول نصرم فارغ شوم به حیث یك ژورنالیست خوب براي هموطنانم کارنموده درد واندوه آنان را مرهم گذار باشم .

خوش دارم که دوستان خوبی داشته باشم که دارم ، دوستانم همیشه درکارهایم مدد و رهنمایي خویم باشند ازدوستی ظاهري بعضی ها خوشم نمیاید وحتی ازآن هامتنفرم زیراانها ظاهري وباطن شان یکی نیست ، یگانه آرزویم خدمت به هموطنان رنجدیده ام است .

دین وطن را ادا می کنم



احمد ولی احمدي محصل افغانی درتاشکند :

میخواهم تحصیلاتم راتمام نموده ، باموفقیت به وطن خویش بازگردم ومصدر خدمات نیك وارزنده براي هموطنان رنجدیده شوم .

چراکه وطن نزدبالاي مادین بزرگ دارد .

علاقه دارم مادرم را همیشه از خود راضی نگه دارم چراکه مادر امید زنده گی هر فرزند ش است وبالاي فرزند خود حق بزرگ — دارد .

میلودی زنده گی من



شکیبا قادري فارغ التحصیل لیسه عالی آمنه ندوي :

مد وفیشن راخیلی دوست دارم ومیلودي زنده گیم است و برایم همیشه پیوسته پذیرفتنی بوده است . همیشه براي پسران ودختران سلیقه مود وفیشن را میخواهم وهمچنان به نظرمن مود وفیشن کردن امردل است ، من مود وفیشن رابی اندازه دوست میدارم .

(c) ketabton.com: The Digital Library



(c) ketabton.com: The Digital Library

وحید امید: از موسیقی فلکلور خودمان الهام گرفتیم

مصاحبه: ...



من مواد مکمل برای یک کنسرت تلویزیونی دارم

ست ها واستدیوهای هنرنمایی کشورما پیوسته ازآمد ورفت گونه گونه هنرمندان وبی هنران شهادت میدهند، اوقات گرانبهایی وقف شنیدن برنامه های رادیویی ودیدن برنامه های تلویزیونی میشوند ودریغ که گاهگاهی، ندامت این شنیدن ودیدن به جایی میکشد که آخرین بقایای زیبایی شناختی جامعه را لطمه میزند، کسانی وجود دارند که به آرزومندی خالی شدن آرشیفها ازمطالب وپیوسته آهنگها وفلمهای هنرکهنه باتحمل، برنامه های رادیویی تحمل میکنند، عده یی هم بی تفاوت دشنام میدهند، عده یی باخشونت راه مطبوعات را پیش گرفته دردسرهای رادیوتلویزیونی را کم میخواهند.

عدهٔ دیگر درپی اصلاح برآمده باحوصله مندی ازکنایه آغاز تانیشخند و تسخر بهبی هنران ستیزها معانیت میدهند، وعده یی هم اصلاً به عوض صدای رادیو گست دلخواه رامیشنوند، به عوض تلویزیون به فلمهای ویدیویی پناه میبرند.

ویکعده اوقات شان رابه خاطر گرفتن حالت تفنن باآهنگهای ویدیویی ارضای خاطرمینمایند.

یکی ازدوستانم سال پار تبصره کوینده ایرا درمورد وحید امید نوشت ودرست بزودی نشر کنسرت تلویزیونی اش آنرابچاپ رسانید این آغازی بود برای میدان گرفتن و تاخت و تاز بالای وحید امیدباین آغازبسیار قوی وپرفوذا بود، بخصوص نبودن وحید به کشوردور بودنش از مطبوعات هیچ مجال دفاعش نبود به این اغاز کمک کرد.

درست زمانیکه تالارهای بزرگ شهرکیف برای وحید امید کف میزد دراینجا اورابی هنر خواندند، درست زمانیکه مشهورترین گروههای هنری شوروی از آواز خوانی وحید امید درمیانشان به خود میبالیدند اورادراینجا در صفحه اول یک نشریه دست اول کشورناقض هنرمندهای هنری (!) اغفانی خواندند.

بقیه در صفحه (۸۸)

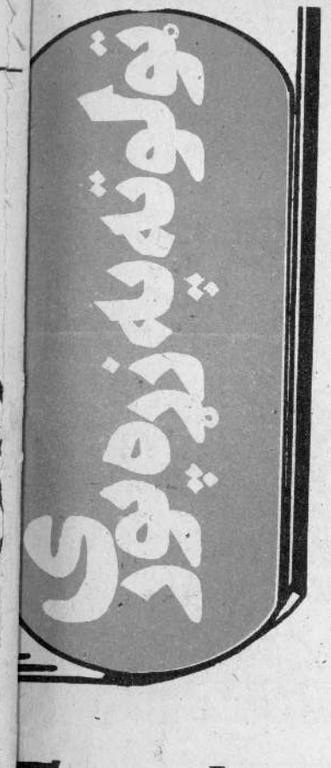
(c) ketabton.com: The Digital Library

دستو روشمیر خودی

کله چې د شپې هوا ښه او آسمان صاف وي . زیات شمیر ستوري په آسمان کې ګوري . دا سې ښکاري چې د ستورو ترمنځ په واټونوکې د آسمان ځنې برخې بې له ستورو دي . دا کار به دي دلیل دي چې موږ یوازې هغه ستوري لیدلی شوچې د رڼا به او به عین حال کې ټړې وي . په هغه صورت کې چې کله له تلسکوب څخه آسمان ته وګورو بې شمیره نور ستوري به وویناوچې په بې وسیلې د هغوي د لید وس نه لرو . همدا رنګ د تلسکوب په واسطه کولای شو ووینو چې هغه رڼا نه ستوري ري چې موږ هغوي په جلا جلا توګه په آسمان کې ګورو په حقیقت کې په ډله ییزه توګه د یوبل ترڅنګ دي او یوازې تلسکوب د دوي د ـ لید لو وس لري .

البته د ستورو د شمیر مسأله له دي نظره مطرح نه ده چې وکړاي شو هغوي یو یو ،وشمیرو . ولی په دوربین یې مبال تلسکوب شته دي چې له آسمان څخه عکسې اخلي او دغه عکسونه له پوهانو سره د ستولنزمنو اوکړ کیچنوسایلو په حل کې اغیزمنه مرسته کوي . ټن وزڼ پوهان اټکل کوي چې د سل میلیونو به شاوخوا کې ستوري یو ازې د هغو ستورو او سیارو به ډله نو دي چې په لمحه کې سپوږ می اولمر پورې اړه لري . دغه ډله د لمر کهکشانه یې نوم یاد یږي اود کهکشانونو شمیر یې نږدې کې لږ نه دي . په لویې تلسکوپونو اود شمیرنې به ماشینونو کې چې په محاسبه کې ګوتې توګه د ستورو ـ شمیرنې له پاره دي په هغوکسې د کهکشان شمیر یومیلیون ته رسیږي .

په پام کې ولرې چې هرکهکشان هم د سل میلیونو په شاوخوا کې ستوري لري . نو به دي ډول که د تولو ستورو شمیرضرب د وشمیروار یو چې سل میلیونه ستوري په یو بیلیون کهکشانونو کې ضرب کړو .



مارکوپولو مشهوری گرځیدونکی

۱ ـ مارکوپولو هغه مشهور ټرې ګرځیدونکی دي چې خپل ژوند یې د ټرې د بیلا بیلو سیمو او خلکو سره د آشنایی اود به زړه پورې معلوماتو د راټولولو په لاره کې تیر کړ . مارکوپولو د ختیځ هیواد ونود مطالعې په لاره کې زموږ هیواد افغانستان ته هم راغې او زموږ د هیواد په باب یې یوشمیر لیکنې هم وکړې .

د مارکوپولو په نوم زموږ د هیواد د بدخشان ولایت د پامیر په سیمو کې یو ډول غرڼی شته ،چې د ټرې په نوروغرڼو کې نه پیدا کیږي . د غه ډول غرڼی د مارکوپولو له خوا د لومړي ځل لپاره وپیژندل شو ې او وروسته له هغه د غه ډول غرڼوته د مارکوپولونیم ورکړ شو .

پرتګالی ماژیلان

پرتګالی ماژیلان هغه مشهور سمندرګرځید ونکی د ې چې په ۱۴۶۹ اعیسوي کال وزیږ یده او په ۱۵۲۱ عیسوي کال مړ شو . نومور ي د شمالي امریکا په جنوبي برخه کې د ماژیلان سمندري تنګی کشف کړ . هغه په ۱۵۲۱ عیسوي کال په داسې حال کې چې د ـ پنځو هسپانوي بېړیو توماندان و ، د څښتې له لوري د لوید یځ خواته د اطلس د سمند رله لاري د برازیل په لور وخوځید اود ((پاتاګونیې)) په نامه سیمې ته ورسید . ماژیلان د غه سیمه د ((سترو خلکوځا ورو)) په نامه ونومول .

ماژیلان اوملګرو یې د یوشمیر سمند ري توفانونوله زغملو وروسته آرام اوبوته ورسید اود غه اوبه یې د باسفیک یا آرام سمند ر په نامه یاد ي کړې .

ماژیلان په ۱۵۲۱ عیسوي کال له ۶۸ ورځو سترې یا اوسرګردانۍ وروسته داسې یوې سیمې ته ورسید چې د ده لخوا ((لاد رون)) یا راهبانو یه نامه ونومول شوه . وروسته یو د فلیپین جزیرې کشف کړې خو یه د غه جزیروکې هغه اود هغه ملګروته ستره بدمرغۍ پیښه شوه .

خبره داسې وه چې کله چې ماژیلان اوملګرې یې د فلیپین د ـ جزیرو په کشف بریالی شول . بد غه جزیروکې یې په ګرځید ورا ګرځید و بیل وکړ ، خود جزیرو اوسید ونکو د غو بړ و پورا تګ ونه زغمه ، تسول راوپاریدل ، ماژیلان یې ووژه او د هغه ملګري یې له خپلو سیمونه وایستل . بدې ډول د ماژیلان سفر نیمګړي پاتې شو . ملګري یې لومړي د ((مولوسک)) جزیرو ته او وروسې ((برنئو)) او ((تیمور)) جزیرو ته ورسید ل اوبې لدې نه چې استرالیا وپیژنې اوکشف یې کړي بېرته هسپانیا ته ستانه شول .

ماژیلان د سفر نیمګړی پاتې شو

اروپایی سمندر ګرځیدونکی

کریستف کولومب : کریستف کولومب ایټالوي سمند رګرځید ونکی و چې په ۱۴۵۱ عیسوي کال وزیږ ید . پلار یې تاجر او د ډوږ یو تجارت یې ګاوه . له کریستف کولومب سره مرد پنانه د ارګون اوملکې ایزابل د وکاستیل چې د اپټالیا پاچا ا و ملکه وو . یوقرارداد هغه کړ او د د غه قرارداد پراساس کولومب له د ریو بېړیو سره په ۱۴۹۲ کال د لویو ځمکو او سیمو د کشف اوپیدا ـ کولو په نیت وخوځید .

کولومب په خپل لومړي سفرکې د سن لوران په نوم ساحل ته ورسید په دویم سفرکې یې ګواډ لوپ او ویرجن ټوریکو اوکوبا کشف کړ ل . په ۱۴۹۸ کال یې د ټرونته جزیرو ته سخه وکړه اوبه خپل خلورم سفرکې د مرکزي امریکا په سواحلوکې پلی شو . هغه د خپلو دغو سفرونولاړې یوه نوې قاره چې امریکا نومیږي کشف کړه . خوبخپله یې د مرګ تروړځی هم با ور نه کاوه چې نوې قاره به یې کشف کړې وي .

لاړسی زیات شوي دي .

ټرټولومشهوري مجسمې یې دا دي : د حضرت موسی (ع) مجسمه د حضرت داود (ع) مجسمه اود ریم د کلیساجت ، چې له یوې توتې مرمرڅخه یې جوړ کړې دي .

هد اډول د فارنزمانې ، د فلورانس کتابخانه ، د دویم ژول تابلو ، مصلوب شوي مسیح ، د بشپړ د پیدا ینست انځور اوبه ګناه اعتراف د هغه د پرمشهورو اوارزښتناکو آثارو دی .

سانتی رافائل

رافائل د ایټالیا د رنسانس د وري یوستراوناموانځورګراو مجسمه جوړ ونکی دي چې په توله نړۍ کې یې له نامه سره خلک آشنایی لري اوآثارو ته یې د رناوي کوي .

د غه ستراانځورګر په ۱۴۸۳ اکسې وزیږ ید اوبه ۱۵۲۰ اکال یې له ژوند ستر ګې پټې کړې . رافایل د انځورګرۍ سربېره معمارا ولرغون پیژند ونکی هم و ، اود هنرله بیلا ـ بیلو خانګوسره یې بوره آشنایی د رلوده .

رافائل په باب د دوې ژول اولسمون د پرګران و . هغوي لسه . او د د ه له هنرسره ځانګړې مینه د رلوده . هغوي رافائل ته د کار اود هنرد ودي اوبراختیالپاره ځانګړي شرایط برابرکړي و .

رافائل د مذهبي تعمیرونو سرپرستی پرغاړه د رلوده او د ـ واتیکان په ډیکوراسیونکلاکې یې ستره ونده واخیستله . د هغه د انځورګرۍ ځانګړونه اوجسمې د نړۍ له شاهکارونوڅخه شمیرل کیږي .

د پرناموانځورونه یې دا دي : سپېڅلی کورنۍ ، بنکلی باغوان ، د بنارسوزید ل ، د اتن مدرسه او د مریمې تصویر .



میکل آنژ

دا ایټالیادغه سترمجسمه جوړونکی چې آثار د ټول بشریت لپاره د ویاړ او افتخارورډ یې ـ ۱۴۸۰ کال وزیږ ید اوبه ۱۵۶۴ ـ کال مړ شو .

میکل آنژ د انځورګرۍ ، مجسمه جوړ ولو اومعماري په فنونوکې لوی استاد و . د هغه ارزښتناک آثار ـ اوس هم د نړۍ په بېلا بېلوهیوا ـ دونوکې په ډېر ویاړ اواحترام ساتل کیږي . د میکل آنژیه آثارو کې د ځا ـ ګړي بنکلا شته ده چې د ډېرو کلونوبه تیریدو سره یې ارزښت لا نوره هم زیاتیږي .

(c) ketabton.com: The Digital Library



شاعر شمس بنده شمس

نوشته: دود

۱۶

زمین و آسمان همان یاران قدیم اند، همان گواهان ازلی که برهیچ مرده بی وهیچ رفته بی سوگی ندارند، وخورشید همان درخت باکره عزیز فلک، از هیچ ستاره بی نشانی گمگشته گان را نخواهم یافت.

مرگ دریچه بیست برای گذشتن آدمیزاده به سوی آبدیت.

زیرا:

هرچه بینی سوی اصل خود رود
جزو سوی کل خود راجع شود

وآدمهازنده گی را، این سفر در امتداد تقویم را باگامهای پراز خواهش ونیاز به آینده می برند. آدمهائی، همانگونه که آمده اند بی هیچ درنگی براینکه چرا آمده اند؟ وبه کجامیروند؟ این سفر را راه میزنند، آدمهائی با هلهله واضطراب گام میگذارند. وآدمهای دیگر، باعشق می آیند، باعشق نفس می کشند وباعشق میروند، وفقط همین هااند که پس از بدرود نیز درین سرای بی درود یار، استند وهی زیند.

وازهمین است که من وتو، امروز پس از سالها وسال صدای مولانا را از زیر بارسده ها میشنویم که:

ببین که قالب خاکی چه درجوالت کرد
جوال را بشکاف وبرارسر زجوال آری، خداوندگار بلخ که هشتصد وشش سال پیش از امسال درکوره راه عمر به سفر افتاد، کسی بود، که تا امروز فریاد ش بالاست:

چون زصورت برترآمد آفتاب و اختـرم
ازمعانی درمعانی تارم نی خوشترم

— نام مولانا به اتفاق تذکره نویسان محمد ولقب او جلال الدین است. وبه لقب «خداوندگار» نیز میخوانندش، لقب مولوی در تذکره ها نیامده است وممکن است از روی عنوان مولانای روم

(c) ketabton.com: The Digital Library

گرفته شده باشد.

مولانا در ششم ربیع الاول سنه ۶۰۴ هـ ق. در شهر بلخ به این سرا قدم گذاشت. به گفته هائی نسبت مولانا از جانب پدر به ابوبکر صدیق میرسد. پدر مولانا محمد بن حسین خطیبی است که به بهاءالدین ولد مشهور بوده و سلطان العلماء لقبش داده اند و پدر او حسین بن احمد خطیبی از بزرگان و افاضل روزگار و علامه زمان بوده است.

به روایت افلاکی بهاء ولد نسبت نزدیکی خاطری که از خوارزمشاه داشت، به قصد حج رهسپار بغداد شد، وچون به نیشابور رسید شیخ عطار را به ملاقات یافت، به گفته «دولتشاه»: ((شیخ عطار خود به دیدن مولانا بهاءالدین آمد و در آنوقت مولانا جلال الدین کوچک بود، شیخ عطار کتاب اسرار نامه را به قسم هدیه به مولانا جلال الدین داد و مولانا بهاءالدین را گفت: زود باشد که این پسر تو آتش در سوخته گان عالم زند.))

وقتی بهاء ولد به روزگار وصل باز رسید، مولانا آنوقت بیست و چار سال داشت و بنا بروصیت پدر به شغل تدریس و قیل وقال پرداخت، او که مردی پرهیزگار و صاحب تقوی بود، مردمان دلبسته او بودند و به دورش جمع می آمدند، تا آنکه توفانی شدید زنده گی مولانا را امواج و تلاطم نمود و شورشی عظیم و جاودانه بی در او ایجاد کرد و آن توفان، از وصلت مولانا شمس الدین به رمولانای یلخی پدید آمد، و همان شد که آن توفان تمامیت زنده گیش را در برگرفت و از قال به حالش کشید.

جز قصه شمس حق تبریز مگویید
از ماه بگویید که خورشید پرستیم
در پای مولوی به بستر بیماری

ونا توانی افتاد و به روز یکشنبه پنجم ماه جمادی الاخر (۶۷۲) هـ ق در غروبی غمزده دیده از دیدار یاران بست و آن وصلی را که تمام عمر میجست بدان پیوست و تشویرا در کنار مزارش در قونیه که گورگاه خاندان او بود به خاک بخشید.

زنده گی مولانا با وصلت شمس رنگ وصیغه دیگری گرفت، یعنی از قیل وقال به ذوق وحال در آمد. یکسره گذشته را جاگذاشت و در شمس، در خورشید یافته اش فروشد، گرمی الفت شمس و آتش عشق او در مولانا چنان اثر گذاشت که دیگر هرچی شنید از شمس شنید، هرچی گفت از شمس گفت و هرچی آفرید در روشنایی شمس آفرید.

شمس الحق تبریزی، خورشید
چو استاره
در نور توگم گردد چون شرق
برآرا یس

نمیتوان انفعالات درونی مولانا را یکسره تابع وصلت وی با شمس دانست، زیرا پیش از آنکه این جرقه در مولانا پدید آید او خود شرا بود، انسانی والا، شخصیتی پرخرد وفقهی بلند اندیشه ودر صحبت الدین، و همین موقف مولانا سبب گشت تا گروه گان وی فرقتش را، که در وصلت با شمس به مردمان دست داد، به تحمل ننشینند و هیاهو برپا نمایند که ((شخص بی سروپایی مولانا را از آنها بریده و به خود کشیده.))

اما شمس در مولانا روح دیگری بود که شگفت، یعنی آن نقیصه بلند آوازه را از دایره قیل وقال برون آورد و در گیرحال ساخت.

دانشمند ومحقق ایرانی علی دشتی در کتاب سیری در دیوان شمس مینویسد:

((ملاقات شمس تبریزی که خود صوفی وارسته و با فهمی بود، است او ((مولانا)) را منقلب ساخته و سیر زنده گانی او را عوض کرده است، چه صوفیان از حیث وسعت و آزادی فکر و از حیث تقید وعدم تقید به ظواهر شرعی مذاهب مختلف زیادی دارند و آدم حدس میزند که شمس تبریزی در آزادی و بی پروائی فکر کسی مانند حافظ بوده؟ و با این آتش زیر خاکستر دامن زده مشتعلش ساخته است، محققاً این آتش موجود بوده و به حد سوزندگی هم موجود بوده است. ولی منتظر فرصتی نمیبی. اما آنچه تماشایی ومجلل وقابل مطالعه میباشد این حریق عظیمی است که در روح جلال زبانه کشیده است.))

ارچند به نظر حقیر، شمس و حافظ را در کنار هم قرار دادن بایستی جدلی را محتاج باشد، اما در این کوتاه نبشته ما را مجال آن در دست نیست و آنچه ما را به تائید میخواند همانا ارایه عظمت حریق در روان مولانا است، که به راستی هم اگر در مولانا شور و انفعالی ازلی وجود نمیداشت، نمیشد به یکباره گی وتیزی چنان وصلت مردی، مرد دیگر را قامت بلند وروح بزرگ بخشد. اینکه را همان گفته شیخ نیشابور که در گذشته خوانده آمدیم نیز مؤید است.

نیکو خواهد آمد اگر مولانا را در خود شی، در اشعارش بازشناسیم دنیای شعر مولانا آنچنان فراخ وپهنایی دارد که خورد ترین و کوتاه ترین خط وگوشه زنده گی نیز از آن برکنار نمانده است. شعر مولانا فلسفه است، هیاهو است حماسه است و فریاد است و نفرت وخشم و دره و قعر است و اندوز نیز است.

بقیه در صفحه (۱۰۵)

(c) ketabton.com: The Digital Library

صدیق مخترع این بار دیگران های آقایی را به بازار عرضه میکند



گزارشگر : طاهر ایوبی

وای خدای من ، بازدلی گریستن گرفته ، آن دل که ۴۰ سال تمام گریسته است ، دلی از یک مخترع از یک نابغه ، نابغه افغانی ، صدیق ، صدیق مخترع .

... وانروز که به دیدارش رفتم ، یکسال از دیدار نخستین ما سپری شده بود .

خواستم بدانم در این فاصله یک سال آیا به ابتکار و یا اختراع جدیدی دست یافته است یا خیر ، آیا کسی کمکش کرده است یا نه ؟

وقتی به کارگاه اش داخل شدم (همان کارگاه محقر و ویرانه) اورا در جمع شاگردانش مصروف کار دیدم .

باد یدنم خوشحالی فراوانی تسخیرش کرد ، پس از احوالپرسی صمیمانه در حالی که نگاه های پر گواهی میداد ، انتظار درازی را گذرانیده گفت :

خوب شد که آمدید ، مجله سباوون که خدمات فراوانی را برای معرفی اختراعاتم انجام داده .

خواستم برای نخستین بار ۳۰۷ مین کارتخنیکی خود را نیز از طریق این مجله محبوب معرفی نمایم ، به همین خاطر ماه ها ست که منتظر شما بودم .

او دعوتم کرد که به اتاق نشیمنش در منزل دوم ورکشاپ بروم . با لا رفتیم ، آنجا ، آن اتاق گلی نیمه اش برهنه بود ، و در نیمه دیگرش یک گلیم فرسوده با دو توشک کهنه قرار داشت ، در گوشه دیگر اتاق یک میز رنگ ورو رفته جلب توجه میکرد که به گفته مخترع ، میز کارش بود .

ساعت ۸٫۳۰ صبح را نشان میداد ، پس از لحظه یی مکث سخن را آغاز کردم :

ـ شاغلی مخترع ، لطفاً توضیح بفرمایید که از سال گذشته تا حال که مصاحبه و درد های دل تان مفصل به چاپ رسیده ، چه کمک های مادی و معنوی به خاطر انکشاف اختراعات شما صورت گرفته است ؟

ـ سوال تان دوبخش داشت ، کمک های ((مادی)) و ((معنوی)) . کمک های معنوی از جانب مردم عزیز ، بزرگوار و مهربان ما فراوان بوده است ، از شهر کابل و اکثر ولایات کشور که مجله سباوون به آنجا می رسد کارت های تبریک و نامه هایی پر از لطف برایم رسیده و مرا مورد شفقت قرار داده اند . در ضمن از شما ، ایوبی صاحب و محترم دوکتور طنین رئیس مجله سباوون نیز ابراز تشکر کرده اند .

در بهلوی این ، تعداد زیادی از دختران و پسران جوان شهر کابل به ورکشاپ ما آمده ساعت ها همرایم قصه کردند ، به درد های دلم گوش دادند و حتی گریه کردند .

اخیراً هم به مناسبت هفتاد مین سالگرد استرداد استقلال کشور در نمایشگاه صنایع دستی افغانستان تعدادی از اختراعاتم را بعنما یش گذاشتم که به افتخارآن برایم یک مدال دادند .

اما با وجود اینهمه محبت ها ، ـ گاهگاهی سروصداهایی شنیده ام که گویا عده یی با ناباوری با برخی از اختراعاتم برخورد کرده و پرسیده اند ، آیا این گپ ها واقعیت دارد ؟

ـ خوب ، خوب شد که خودتان به آن اشاره کردید ، من هم در مقابل صد ها هزار هموطن با احساس ما که بانهایت علاقمندی و حتی آرزومندی به خاطر رشد کارهای شما برخورد کرده اند ، تعداد محدودی را دیده ام که بر کارهای تان مشکوک بوده اند ، می خواهم علت را از زبان شما بشنوم .

ـ علت ؟

ـ بلی .

ـ عوامل متعددی اینجا دخیل

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳۰۷ همین فردا

نابغه افغانی

است که دوسه تای انرا عرض میکنم:

۱ــ تعدادی با داشتن عقده‌های فراوان روانی از آنجمله عقده حقارت، توانایی پذیرش قدرتمندی کشور شان را در عرصه های علم و تخنیک ندارند، چون برخود بی اعتماد اند برنیروی کشورخود نیز بی باوراند، این دسته افراد ناخود آگاه علیه دانش میهن شان قرار میگیرند.

۲ــ بعضی از اشخاص دیگر که مسأله به آنها ارتباط میگیرد ولی صلاحیت کافی ودرایت لازم را برای کمک رسانی جهت رشد اختراعاتم ندارند، برای آنکه خود شان را فردا از مسؤولیت وپاسخ دهی دربرابر مردم رهانیده باشند به بروباگند های غلط علیه من و اختراعاتم دست می زنند تا بدین ترتیب کارم را ناچیز جلوه داده مردم را معتقد بسازند که چون کارهای صدیق چندان چیزهای نیست، پس لازم نمی باشد که برایش کمک شود.

۳ــ گذشته ازاینها، یکتعداد افراد تجارت پیشه وکشورهای قرار دادی آنها ازجهتی کمکم نمی کنند وحتی مانع کارهایم می شوند تا مبادا ارزش اختراعاتم که قیمت و کیفیت آن به مراتب به سود خرید ار است، کارهای تجارتی وسرمایه گذاری های خارجی آنها به رکود مواجه شود، مگر شما علت دهم پاشیدن فابریکه چینی سازی ــ شاگرد را به خاطر دارید.

ــ اینها درست، ولی دولت چرا شما را کمک نکرده است؟

ــ اکثر ارگان های دولتی با سرمایه های خصوصی پیوند دارند.

ــ وآنانی که ندارند ومیتوانند شما را کمک کنند چرا؟

ــ والله، این را نمیدانم.

ــ برای آنانی که به کارهای تان مشکوک اند چه گفتنی دیگری دارید.

ــ ایوبی صاحب! به شما بهتر معلوم است که من ادعای شهرت طلبی وبلند پروازی ندارم، من خاک پای مردم وملت خود بوده واستم. ولی هرگاه ببینم کسی در برابر کشورم ودانش کشورم قرارگرفته برایم تحمل ناپذیر است.

به آنانی که براختراعاتم باورمند نیستند باصراحت اعلان میکنم که: هموطن! بکوشید برسرزمین ابن سینا وزادگاه مولانای بزرگ بلخ بی اعتماد نباشید، بکوشید عظمت خود وکشورخود را درک کنید.

من دربرابر تمام اختراعاتم تصادیق تشریحیه های مستند وثبوتهای شفاهی دارم (تحریری به خاطری ندارم که بیسواد استم).

ودیگراین که همین حالا اگر امکانات تخنیکی وکمک های کافر بولی دراختیارم گذاشته شود من حاضرم تمام اختراعاتم راکه ادعا کرده بودم درسال های گذشته ساخته ام، به شمول جیرکت دزد بگیر موتری که هم درآب حرکت میکرد هم درسرک وهم درهوا پرواز میکرد طیاره آبپاش وغیره وغیره را دوباره بسازم ودرمعرض نمایش واستفاده شما قرار دهم، اما چه کنم که دستم بند است وپول ندارم.

من ازتومی برسم هموطن! به جای آنکه برمن مشکوک استی، چرا ازآنانی که صلاحیت داشته اند نمی برسی که برای چی کمکم نکرده اند وچرا امکانات رادراختیارم نگذاشته اند؟

وهمین حالا، همین اختراعات فعلی ام که هرلحظه به درد فرد فرد هموطن ما میخورد مثل آبجوش های آفتابی، بیل، سرش وبالاخره آخرین اختراعم که ضرورت روزمره هرفامیل است کجارشد داده شده وچه کسی درجهت ترویج وتکثیر آن کمک کرده است؟

هیچکس! جزتن تنهای خودم.

ــ ببخشید، شما آزرده ساختم.

ــ خواهش می کنم.

ــ راستی، جزدوم اولین سوالم را پاسخ ندادید، اینکه درطول این یکسال دربعلوی کمک های معنوی که به آن اشاره کردید چه کمک های مادی به شما صورت گرفته است؟

باشنیدن این گپ، مخترع قهقه خندید وگفت.

ــ اجازه است یک شوخی کنم.

ــ بفرمایید.

ــ عجیب است، من از سرشب تاصبح برای تان قصه عشق لیلی ومجنون راگفتم وشما حالا می پرسید که لیلی زن بود یامرد.

ــ نخیر شاغلی مخترع! آن قصه قصه دیرین بود، من به صورت مشخص ازعشق یک سال آخرتان پرسیدم.

ــ بیایید ازهمین گپ بگذریم وکوشش نکنیم خوانندگان عزیز و مهربان را بازهم جگرخون بسازیم.

ــ یعنی چه؟

ــ یعنی این که هیچ کمکی برایم صورت نگرفته است. حتی...

ــ حتی چه؟

ــ هیچ.

ــ خواهش میکنم بگویید.

ــ حتی، یه خاطر عملی ساختن آخرین اختراعم، پول نداشتم، کسی هم برایم قرض نداد، ناچاریگانه باپسکلم راکه هرلحظه به آن ضرورت احساس میکنم فروختم واختراع ــ آخرم راعملی ساختم.

هردوچند دقیقه مکث کردیم. مخترع بازیاافکارش درگیرود ارشد ومن به آینده هامی اندیشیدم. سکوت راشکستانده گفتم:

ــ شاغلی مخترع! لطف نموده درباره (۳۰۷) مین اختراع تان معلومات ارایه بفرمایید.

ــ اختراع آخرم که طرح نخستین آن همزمان باساختن آبجوش آفتابی درسال ۱۳۴۵ نزدم ایجاد شده بود وفعلاً سال ۱۳۶۸) نظر به ضرورت امروزی مردم توانستم آنرا عملی بسازم عبارت از ((دیگ ــ ان آفتابی)) میباشد.

ــ می شود راجع به ساختمان وطرزفعالیت آن معلومات دهید.

فکری به ذهنش گشت، ازجا برخاسته گفت: بیایید برویم ساختمان وطرز کارآنرا ازنزدیک مشاهده کنید.

بقیه درصفحه (۹۷)

(c) ketabton.com: The Digital Library

داستان کوتاه

یک مرد انتظار میکشد

اثر (سولت جون هرانسن)
نویسنده نهر محارستان ترجمه ازمجاز



((الیزابت)) اجازه نداشت که دیگر انتظار بکشد وباید تصمیم میگرفت، مادرش اورا آرام نمیگذاشت. اوباید از آن دومرد، یکی را انتخاب مینمود، آن دومرد، اساساً باهم فرق زیاد داشتند. مرد نخست شاید هنوز به مرحله مردانه گی نرسیده بود، درحالی که یك سال از الیزابت، کوچکتر هم بود. نامش ((تیبور)) بود. او بیست ویك سال داشت ودختر بیست ودوسال... هرچند که یك جوان زیباودوست داشتنی بود. اماخیلی پسرفته وخجالتی که در هرفرصت، دست وپای خود را گم میکرد، اگرکسی بااوصحبت میکرد. ناگهان ازخجالت سرخ میشد. انسان به ساده گی میتوانست ببیند که این جوان تادوگوش درعشق ((الیزابت)) غرق بوده و اورا میپرستد، هنگامی که دختر را نگاه میکرد، حیران شده بید قلبش حتی از شعله چشمانش درك میشد این پسرفته گی، مانع اظهارعشق اوبه دخترك میگردید درمجالس با او مانند یك طفل پیش آمد میکردند، اماباوجود سن کم خود، جوان قابل ازدواج و خیلی فعال بود، زیرا اوتحصیلات خود راد رشته زراعت در (یونیورستی) خاتمه داده ویك مرد متکی به خود بود، پدرش دارایی زیادی رابعد ازمرگ به اومیراث گذاشته بود.

مرد دیگر بیست ودوسال داشت اوزیبانبود، اماد رمقابل رفتار خیلی جدی، آرام ومتین داشت اوحقوق تحصیل کرده بود و ازجمله حقوقدانان جوان وموفق به شمار میرفت، همه میگفتند که دردفتر کارش به اوخیلی اهمیت واحترام قایل استند، ارتقای او در مسلکش آرام وموفقانه به پیش میرفت، انسان میتوانست بسنجد که معاش او بعد ازسپری شدن پانزده سال چه قدر خواهد بود واعضای او تاآن وقت، چند سالهیشه بدو چی گونه بانازونعمت بسر ورش میبافتند...

مرد دومی نیز عاشق الیزابت بود، اماد رهنگام روبه رو شدن با الیزابت، لکنت زبان به وجود میاورد واگربااوهمصحبت میگردید ازحالت سرخ میشد، او ارقب عینك های خود به صورت جدی، الیزابت رامینگریست. خیلی واضح وسنجیده، نوایید این ازدواج رامطرح میکرد...

مادرالیزابت میگفت:

دیگر بااعصاب من بازی مکن... این روش تودیگر قابل تحمل نیست، چراسرانجام تصمیم نمیگیری.

دختر باسخ میداد:

ـ به خاطریکه ((تیبور)) صد بار بیشترخوشم می آید، اورابه اندازه یی دوست دارم که فکر میکنم مادرش استم، اوتاکنون موضوع را برای من روشن نساخته است.

ـ تو باید بااوصحبت نمایی.

ـ تواوراخوب میشناسی، اگر بخواهم که به عشق خود اعتراف کند، ازنزدم میگریزد وبعد یك دسته گل بزرگ برایم میفرستد وبه این صورت ازعشق خود حرف میزند.

ـ خوب، اگر این قدر احمق

(c) ketabton.com: The Digital Library

است، باید باقسمت خود بسازد. من به تویک هفته دیگر وقت میدهم تاتصمیمت رابگیری، افزونتر ازاین، دیگر انتظارنمیکشم، دیگر کافیست....

الیزابت یک هفته انتظارنکشید بل خواست همان روزموضوع رایک طرفه کند وسوال حل شود، زیرا خودش هم دیگرحوصله نداشت.

پس از چاشت همان روز (تیبور) دوباره سرویاپش را گم کرده بود و بانگاه های مضطرب وناآرام، اطرافش رامینگریست، الیزابت تصمیم گرفته بود که سوال عشق و ازدواج رامطرح کند وازلابه لای این گفتگونتیجه حاصله راهرچه که بود، بگیرد، بنابران با لحن خدی پرسید:

— (تیبور) به من بگویید چرا ازدواج نمیکنید؟

مرد جوان تابناگوش سرخ گردید بیاناه پای دردستش لرزید وان را در جایش گذاشت وبالکنت زبان و سان لرزان پاسخ داد:

— برای این که... برای این که من... که من خیلی عاشق استم.

— اوه (... کی راه دوست دارید؟

جوان درحالیکه خیلی دست و پاچه شده بود، ازجایش بلند شده، گفت:

— سرانجام... یک روز او را خواهید شناخت... آن گاه بدون حداحافظی، باشتاب از اتاق خارج گردید او رفت... اما بیش ازچاشت روز دیگر، برای او یک کتاب فرستاد که یک رمان انگلیسی بود... الیزابت کتاب را با بی اعتنایی درالماری کتاب هاگذاشت وباقهروخشم بی نظیری که حکایت ازمایوسی اومیکرد، از چشمانش میدرخشید باخود فکرکرد:

((اوبه جای این که عشق خود رابه من اعتراف نماید به من کتاب میفرستد. حتی به این صورت نیز نمیشود یک کلمه اززبان اودراورد)) آن گاه نزد مادرخود شتافت وبا ملال خاطربه اوگفت:

— مادر! من تصمیم خود راگرفتم من زن (گیزا) میشوم اورابرای ناه شب، دعوت کن... من به اوقول ازدواج میدهم...

XXX

... این ازدواج خیلی سعادتمندانه بود، درسال اول زناشویی، صاحب یک دختر شیرین شدند که اسم اورا (ایوا) گذاشتند. آنان باخوشبختی در کنارهم زندگی میکردند...

منزل شان فوق العاده منظم وبا سلیقه بود، دربین این زوج که بیست وسه سال باهم به سربردند کوچکترین سایه کدورتی رونما نگردید وهیچگونه کلمات مشاجره آمیز بین شان ردوبدل نشد.

بعد ازبیست وسه سال ازدواج شوهرش که اکنون عضو برجسته دیوان عالی محاکمات بود میبایست یک عمل جزیی جراحی را بگذراند وچون ازاین که عملیات موفقانه به پایان رسید اودچار بیماری (ترومبوز) گردید ومرد....

الیزابت ازاین مرگ ناگهانی شوهروفادارش، خیلی متاثرشد و چنانچه شایسته، اوبود سوگواری نمود ازهم اوضیح تانام میگریست یگانه تسلی اودخترش بود که شباهت فوق العاده یی به پدرش داشت وهمچنان ظریف وزیبا بود وقتیکه چند ماه بعد ازمرگ شوهرش دربین کتاب های خود به جستجومشغول بود یک رومان قدیمی انگلیسی به دستش افتاد که ناگهان آن راشناخت... این کتاب هدیه (تیبور) بود که بیست ویک سال پیش، آن رابرایش فرستاده بود، الیزابت درحالیکه کتاب رابه دست داشت، به ذکر عمیقی فرورفت. او ((تیبور)) راپس ازآن دوسه بار سرسری دیده بود، ((تیبور)) بالای کشتزارخود مصروف وکشتر به شهرمی آمد، دیگرهیچوقت با اوتماس نگرفته بود... الیزابت درحالیکه تبسمی بربانش نقش بسته بود، باخود فکرکرد:

— ((درحقیقت اوراد وست میداشتم)) آن گاه خود رامشغول مطالعه کتاب نمود، بعدازمرور دوسه صفحه ناگهان از بین کتاب یک مکتوب بیرون افتاد که به نام او نوشته شده بود، باتعجب آن رابازکرد، درنامه ((تیبور)) به عشق خود اعتراف کرده واز او خواستگاری نموده بود، دراخیر نامه چنین نوشته بود:

((... اگرمن اشتباه میکنم و شمامرد دیگری رادوست دارید، درآن صورت حاضرم انتظار بکشم این انتظار هرقدر طول بکشد، من خسته نخواهم شد، حتی تا پایان عمر، درآیینه قلبم دیگر هیچ چیزی بازتاب نخواهد داشت جز موهای نصواری رنگ، چشمان آبی، اندام باریک ودستهای ظریف وقشنگ شما، این تصویر برای ابد درقلب من باقی خواهد ماند واگرشما بعد ازبیست سال یا چهل سال هم مرا بخواهید، بازهم من درانتظار شماخواهم بود فقط یک حرف شما کافیست...))

الیزابت دقایق زیادی راصرف به این راه عجیب قسمت وسرنوشت فکرکرد، آن وقت درجستجوی آدرس (تیبور) افتاد وبعدازآن که آن را یافت، فقط این چند واژه را به وی نوشت:

((من تنهااسم وپته شمااحتیاج دارم... الیزابت))

بعدازدو روز ((تیبور)) به بوداپست آمد، او دیگرآن جوان جذابیت وریا نبود، بل یک مرد جهل وچارساله ومتین وخیلی قشنگ باحرکات سرشار ازنده گی پوست نصواری رنگ آفتاب سوخته واندام باریک درمقابل اوظاهر گردید.

آنان هیچ کلمه یی ازگذشته یاد نکردند، الیزابت خجالت میکشید که اعتراف کند دران وقت کتاب هدیه اوراحتی بازهم نکرده بود... مرد نیزازیاد اوری سال های سپری شده وخاطرات گذشته خود داری کرد. ازآن روز به بعد تیبور، هفته یی یک بار به بوداپست می آمد. هنگامیکه خزان فرارسید، آنان به تیاتر، سینماوکنسرت میرفتند... انسان همواره هرسه آن هارابا هم یک جا میدید.

((الیزابت، دخترش وتیبور را))...

یک روز (تیبور) به الیزابت گفت که:

((میخواهم چند دقیقه تنها باشما صحبت نمایم...!))

قلب الیزابت ازهیجان زیاد به تپش درآمد اوهمان لحظه تصمیم گرفت که این بار بدون توقف درخواست اورا بپذیرد... سرانجام میتوانست زن مردی شود که اورا ازصمیم قلب دوست میداشت، هنگامیکه تنهاشدند، درحالیکه مرد دستان اورا گرفت باملایمت گفت:

((من میخواهم یک موضوع مهم رابا شما درمیان بگذارم... من عاشق دخترشما استم ومی خواهم با او ازدواج کنم... او نیز مراد وست میدارد. دریاره

تفاوت سن وسال نیز باهم به توافق رسیده ایم، امیدواریم که شما با این وصلت، رضایت داشته باشید...))

ازلحظه اول تمام اشیاء پیرامون جشمان الیزابت به چرخ درآمد و نزدیک بود تعادل خود راازدست بدهد، واز این که سرنوشت یکبارد یگرباوچنین بازی نمود بود، خیلی متاثرشد. اما به زودی جلواحساسات خود را گرفت... بدون که ام حرفی از جای خود بلند شد ونامه یی را که (تیبور) چندین سال پیش برایش نوشته بود وهنوز آن رادرروی میز تحریرخود باحتیاط نگهمیداشت، آورد وبه دستش داده، گفت:

((آخرین سطورنامه راسا آوازبلند بخوانید.))

مرد همان راباآوازبلند خواند ودرحالیکه باسرخود اشاره مثبت مینمود، اضافه کرد:

— بلی همینطوراست. میدانی نصواری رنگ، چشمان آبی رنگ، اندام باریک ودخترانه دست های ظریف وقشنگ... این همه کلی صفات ((ایوا)) است... ((ایوا)) امروزهمچنان زیبا است که شمادران وقت بودید.

من عاشق دیوانه واراین تصویر دخترانه استم وتابه امروز به او وفادارمانده ام شمابااودوباره به من مراجعت میکنید، میفهمید چی میگویم.

الیزابت سکوت کرد، درحالیکه اشک درچشمانش حلقه زده بود باسخ داد:

((من شمارا خیلی دوست میداشتم تیبور...))

احساسی که من نسبت به شما داشتم، بیشتراحساس مادری بود شما آن قدرحجالتی وبی رفته بودید وبه کمک احتیاج داشتید که انسان مجبوربود شمارادوست داشته باشد ودرعمق روح خود به شما مانند پسر خود نگاه میکردم واینک می بینم که سرنوشت نیز چیزدیگری نمیخواهد. من (ایوا) رابرستش میکنم، وبرای او نیز چنین احساس دارم، بروید باهم خوشبخت باشید...

آن گاه دست خود رابالابرده اوگذاشته، گفت:

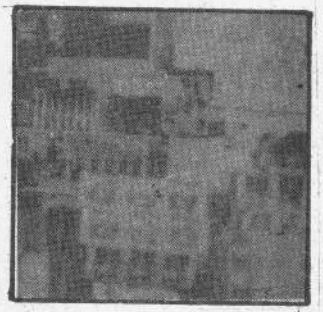
صرف، ((عاشقان وفادار)) — پیدا نمیشوند، بل ((مادران فداکار)) نیزوجود دارند...

(c) ketabton.com: The Digital Library

از اینجا

از آنجا

ابوعلی سینای بلخی و انقلاب در عطریات



باب درباره ي عطريات را مي توانيم باجمله اي آشنايي بيا غا زيم يعني ... در روم باستان ... شايد چنين آغازي كه سنت شد دقيق نباشد ، زيرا در جامعه اي اشتراكي اوليه انسان به خوشبويي توجه ميكرد . گوياي گفته ، ما نقش هاي نخستيني اند كه ده ها هزار سال پيش در مغاره ها وحفريات موجود بوده اند ـ به گونه مثال آرايش سرزنان با گل ها يكه به صورت دقيق بوي خوش نيز داشته اند ، قابل دقت است .

واژه ، پرفوم (Par Fum) اساس لاتيني داشته واز اصطلاح پرفوم (Par Fumum) بوجود آمده ، كه به معني قربا بي بوي خوش به خدايان از طريق دود كردن نباتات ، زنده جانها

بقيه در صفحه (۱۰۱)

رستوراني با پنجهزار گونه غذا

آمر رستوران تومغنا كتاي كه رستورانش زير سقف چند ساختمان ودر جار هكتار زمين در نزديكي يكي از ميدانهاي هوايي بانكوك پايتخت د ونهوني موقعيت دارد ميخواهد بالاي نويسند ، كتاب ريكارد هاي (Guiness) اعتراض بگيرد . نويسنده ، يادشد با وجود آن كه رستوران نامبرده را از جمله ، بزرگترين رستوران هاد رجهان خواند ، ولي صرف نيم هكتار از زميني را كه رستوران در آن واقع است ، كم گفته وازيارکي براي جابجا شدن ۱۶۰ موتر ياد آوري ننموده است . در رين رستوران ، هزارها پيش خدمت بابوت هاي تابيدار ، براي مهمانداري درحركتند . مهمانان غذا ونوشابه هاي مورد نظر خود را از راه بلندگو فرمايش داده كه در كامپيوتر ثبت و به زود ترين وقت حاضر ميگردد . مينوي رستوران ـ پنج هزار نوع غذا تقديم مينمايد .



جايزهٔ راستگويي

جايزه ، نخست فدراسيون بين ـ المللي فوتبال (فيفا) در سال ۱۹۸۹ به فرانك اوردنويتز از تيم المان (ورد ربرمن) تعلق گرفت . فيفا اين جايزه ، ۵۰۰۰۰ فرانكي (فرانك سويس) را از سال ۱۹۸۷ ، براي بازيگران وتيمهايي كه اخلاق ورزشي را در ميدانهاي مسابقه زير پا نمي گذارند ، منظور كرده است . در واقع اين پول ، ((جام اخلاقي)) است كه نصيب ((جوانمردان)) ـ مي شود .

اورد نويتز ، در جريان بيدار كان ـ ورد ربرمن ، از مسابقه هاي فوتبال قهرماني باشگاههاي المان فدرال بوند سليگا ـ مرتكب خطاي پنالتي شد ، او روي يكي از هجوم هاي كلن ، در شرايطي كه توپ قطعاً وارد دروازه تيمش مي شد ، با مهارت وظرافت خاص ، توپ را با دست از كنار دروازه گذراند ، كار او چنان هنرمندانه بود كه داور اصلاً متوجه نشد وفقط اعلام كرنر كرد .

كلني ها كه جملگي در اين گونه ظريف كاريها استاد اند ، بعد اور اعتراض كردند ، داور زير بار نمي رفت اما سرانجام در برابر اصرار آنان ، اورد نويتز را فراخواند و واقعيت را از او جويا شد .

((... چون اصلاً بلد نيستم دروغ بگويم ، بي درنگ حقيقت را گفتم ...))

همه به او اعتراض كردند ! همبازي ها وبسياري از طرفداران تيم ورد ربرمن .

((... بگذاريد هرچه مي خواهند بگويند ، حتي ناسزا .

من نمي توانستم ونمي توانم جز راست بگويم ، در خانواده ام به من آموخته اند كه دروغ بد است ، من جز راستگويي نمي دانم ...))

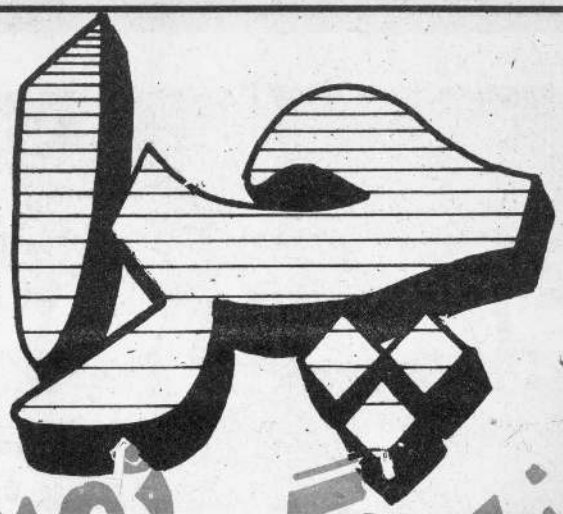
بدين سان كه اين ((روستازاده ، احمق !)) ـ از ديد صميمي ترين يارانش در تيم ـ برنده ، جايزه ، بزرگ فيفا شد ، او تصميم دارد كه با اين پول يك فروشگاه ورزشي بخرد وهرسال با سود آن ، به هنگام جشنهاي كرسمس ، بچه هاي تهيدست بي ياور را به باشگاهش دعوت كند واز آنها پذيرايي به عمل آورد .

جايزه ، فيفا در سال ۱۹۸۷ به تيم اسكاتلندي دندي سنايتد تعلق گرفته بود

(c) ketabton.com: The Digital Library

چرا بدون دروغ زندگی نمیشود؟

ترجمه از رهتاب



چرا بدون دروغ نمیتوان زیست؟ پدر عکاس مشهوریست ... دوستم درهمین زودی هانماینده‌گی سازمان بزرگ تجارتی رابرای تمام کشور عهده دارمیگردد ... درچهارده سالگی قهرمان جوانان درکشتی گیری بودم ... درهیجده سالگی سیروسیاحت گرد اگرد جهان رابشت سر گذاشته ام، چی شخص جالبی؟ قسمت پنج تن راد رنزاکت وتجربه نصیب شده است، از فامیل نامداروخوبی است، همچنان اندام متناسب، سبورتی ودل پسندي داشته، فعال، شوخ ظریف وسخی نیزمیباشد.

دراطراف واکناف همچو آقاي باصفات عالی به ندرت دیده میشود، افتخارآشنایی ویرادارم امابس ازآن اتفاق می افتد، او افشامیشود، یکبار، دوبارو بیشتر افشامیشود:

آن پدر که عکاس مشهوریست، در صحبت بایکی ازآشنایان ناگهان به نقاش مشهوري مبدل میگردد (مهم نیست، هردوتقریباً درعین موقف قرار دارند). آن دوست فقط یك قصاب ساده، دفروشگاهی که چندي پیش درآن جا عقب میز قصابی مصروف کار دید مشد، ازآب به دربی آید. قهرمان جوانان درکشتی گیري، رجارد، سالگی فقط کاندیدریکی از مسابقات بود، وبس، وسرانجام سیروسیاحت دور دنیاپوي نیز جزسفر کوتاهی درداخل کشور چیزدیگري نبوده است.

درین جاباکسی سروکار داریم که عادتاً وغالباً به دروغ گویی میپردازد، این موضوع مارا تکان داده، وبیدارمیسازد، پس ازین به همچو قصه هاي هیجان انگیز فقط بانرمی گوش گوش فراخوا- هیم داد، چه یك پنجم آنچه میگوید قرین به حقیقت است وبس، ولی درواقعیت، حادثه زشتی اتفاق نیفتاده، خوب، اوبیشر- مانه مبالغه نموده است، اما در این میان کسی ازوي متضرر نگردیده وازکسی چیزي را به یغمانبرده است، هریك ما، جایی نیز به مبالغه پرداختیم چه بامبالغه خوشآیند تراست.

حتی (فروید) یك قرن پیش ادعا نموده که: (یك اندازه کم جنون درانسانها عادي است) محققین انگلیسی به این نظرند که درحدود ۲۰۰ دروغ درروز معمولی به شماریم آید.

داکترجان نیکولسون دانشمند دانشگاه لندن ازپژوهش علمی یی که نموده نتیجه یاد شده رابه دست آورده است، اما وي قواعد ضیقی راجلوماقرارمیدهد، چنان چه اگر کسی این پرسش راکه ((حال شماچطوراست؟)) فقط با ((تشکر)) ویا ((خوب)) پاسخ دهد، میتواند دروغ گفته باشد.

بس ما هوشیارانه واگاهانه به همه یگر دروغ میگوییم تاازشتابزده‌گی کاره گیري، فرخ فروش وبالا بردن نرخ خود به خاطر قرار داشتن درمرکز توجه دیگران، دوري جسته باشیم ودرفرجام هردروغ، خود میتواند به مثابه موفقیتی، برایش عرض اندام نماید، بدین معنی که:

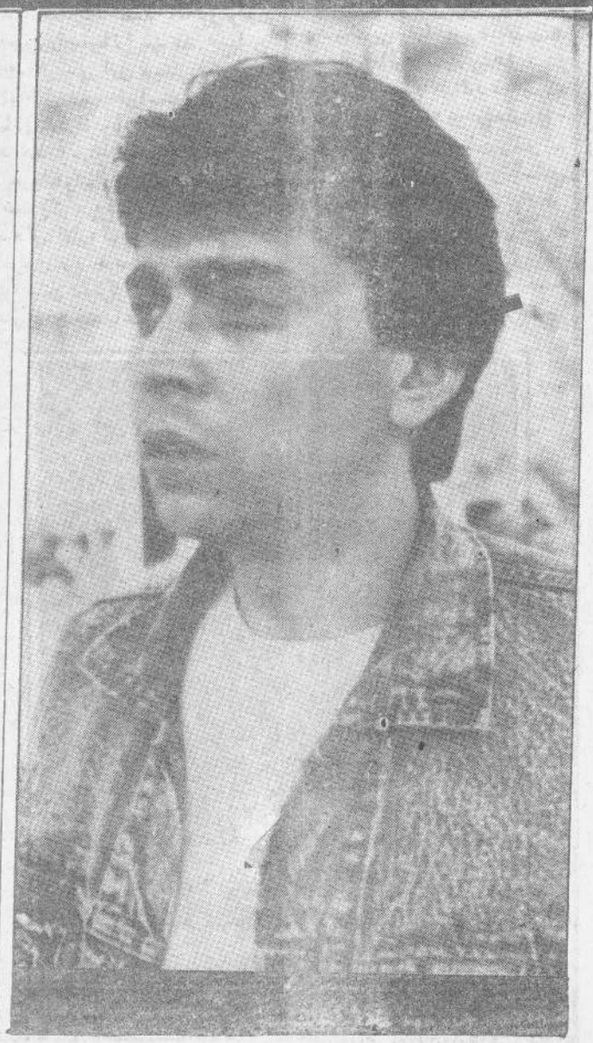
هرکه باغیرحقیقت گویی هاي خود، خوب به جلو برود، همیشه به دروغگویی خواهد پرداخت واین کارغالباً آسان وسهل نیز است، اما هرگاه افشاگردد، به دشواریهایی روبه روخواهد شد. دروغگویی رابطه انسان رادر مقایسه بایی نظمی، فراموشکاري وبایی وفایی به عهد وپیمان زیاد تر مک روستاثرمیسازد، ماتاکنون نیاموخته ایم که دربرابر دروغ، چی واکنشی ازخود نشان دهیم ازهرد روغگو انتظارهرگونه زشتی

بقیه در صفحه (۹۶)



(c) ketabton.com: The Digital Library

آنجا که ما زیسته ایم فقط موسیقی و آواز بود



او زاده‌ٔ خرابات است . با خراباتیان زیسته و از همان روزهای نخست ، چشمانش بر روی آلات موسیقی لغزیده ، و نوای خوش موسیقی هرلحظه در گوش‌هایش طنین افگنده ، و تار و پود وجودش را به ارتعاش آورده است ، موسیقی مانند خون در رگهای جانش دویده ، و همه زنده‌گی او موسیقی شده است . . .

لذا نخست در برنامه های هنری مکتب خود حصه گرفت و بیش دست همکاری او به مکاتب دیگر نیز دراز شد . در همان آغاز مصاحبه از خرابات سخن راند و گفت :

ـ آن جا که ما زیسته ایم ، فقط موسیقی و آواز بوده است . و این خراباتی و خرابات نشین (سلطان هماهنگ) آواز خوان خوش‌صدا یست که همیشه محافل عروسی دوستان را گرمی میبخشید و در بین که روی صفحه‌ٔ تلویزیون یا نیست و یا اگر هست ، در هر دو سال یک بار . . .

مانند هر پرسشگر ، نخست درباره‌ٔ استاد او پرسیدم ، زیرا میگفتم مباد که گل خود رو باشد و بی استادی داشت و نزد کسی زانو زده بود شاید (گُر) گذاشته بود و (بانره) به دست بسته بود و استاد او ، هماهنگ (کاکاپش) بود کسی که در وقت خود خوب درخشید ، و برای هنر موسیقی زحمت کشید مدت چهل سال در بخش موسیقی خدمت کرد و افتخارات زیادی از خارج و داخل کشور کمایی کرد .

از سلطان هماهنگ پرسیدم :

✕ چرا روی صفحه‌ٔ تلویزیون دیده نمیشوید ؟

ـ . . . نمیدانم این را باید از مسوولان موسیقی تلویزیون بپرسید ، ولی سپاس از دوستانی که در محافل خوشی شان از ما یاد میکنند .

✕ پس چند پارچه آهنگ در رادیو تلویزیون دارید ؟

ـ در تلویزیون ۱۶ پارچه دارم که ۶ پارچه نشر شده واز سرنوشت متباقی آگاهی ندارم .

✕ در عروسی ها بیشتر کدام آهنگ ها را از شما میخواهند تا برایشان بخوانید ؟

ـ همیشه آهنگهایی که توسط کاکایم حاجی هماهنگ خوانده شده بود .

✕ در محافلی که شما میخوانید ، اگر جنس زمخت زیاد باشد ، دختر میخوانید و یا جنس لطیف ؟

ـ شما به تارهای قلبم انگشت گذاشتید ، معلوم دار وقتی که جنس لطیف بیشتر باشد خوبتر و با احساستر و پر سوز تر میخوانم .

✕ به نظر شما آوازخوان شدن آسان است ؟

ـ نه ، آسان به هیچوجه نیست ، ولی ما خود موسیقی را آسان جلوه دادیم ، هم تصنیف ساختیم ، هم کمپوز کردیم و هم خواندیم .

✕ پس درباره‌ٔ دست یافتن به شهرت چی میگوید ؟

ـ به آن میشود هم آسان و هم مشکل دست یافت ، وقتی هرشب چند آوازخوان محدود روی صفحه تلویزیون دیده شوند ولی آهنگ های شماری در هر دو سال یک بار نشر شود ، معلوم دار که به شهرت رسیدن برای کسانی که از یاد کردن نام آن ها میگذریم ، آسان و برای شماری چون من دشوار است .

✕ چی گونه یک هنرمند باعث میشود تا موسیقی را به ابتذال آن بکشاند ؟

ـ همان سخن پیشتر را تکرار میکنم که وقتی هنرمند گل خود رو باشد ، خود تصنیف بسازد ، خود کمپوزیتور باشد ، صبح بسازد و شب خودش بخواند ، معلوم دار که موسیقی به ابتذال کشانده میشود به ویژه اگر آوازخوان خود خواهی ، کابی خوانی و تقلید از آواز دیگران را نیز منحیث چاشنی به سخنان بالا بیفزاید .

✕ آیا در موسیقی ما ابتذال وجود دارد ؟

ـ تا تاسف که در موسیقی ما ابتذال وجود دارد و این بیشتر توسط آنانی که قدرت تمیز موسیقی خوب را از موسیقی بد ندارند ، رواج داده میشود .

✕ پس راه بیرون رفت از این برایتان کدام است ؟

ـ ایجاد کورس های موسیقی در سطح عامه و شامل ساختن مصونی تحت عنوان موسیقی در همه مکاتب با تاسف که در این اواخر برای بهبود و انکشاف موسیقی ، کنتر کار صورت گرفته است . آهنگ های اصیل فولکلوریک افغانی در کشورهای همسایه ، جان میباید . بالای آن هاکار میشود و به بهترین وجهی اجرا میگردند ، به گونه‌ٔ مثال آهنگ (مرغ دلکم) از اسمعیل جارپکار که در ایران با زیست خاص هنری (من آمده ام) اجرا میگردد که آهنگ سال میشود . و همین آهنگ در هند توسط دست اندرکاران موسیقی با زیبایی ویژه یی به نام (دل کوپاکویا) اجرا میشود در حالیکه این افتخارات را باید هنرمندان خود ما میداشتند .

ما به نام ریاست موسیقی بودجه ویرسونل داریم و با تاسف که در فنا بخشیدن و زنده نگهداشتن و ارتقای موسیقی فولکلوریک افغانی تاکنون گامی برنداشته اند .

در بخش موسیقی فولکلوریک حاجی هماهنگ زیاد زحمت کشیده و ابتکاراتی هم کرده است ، ولی چون قدر نگردیده و تشویق نشد ، اکنون دکانداری میکند .

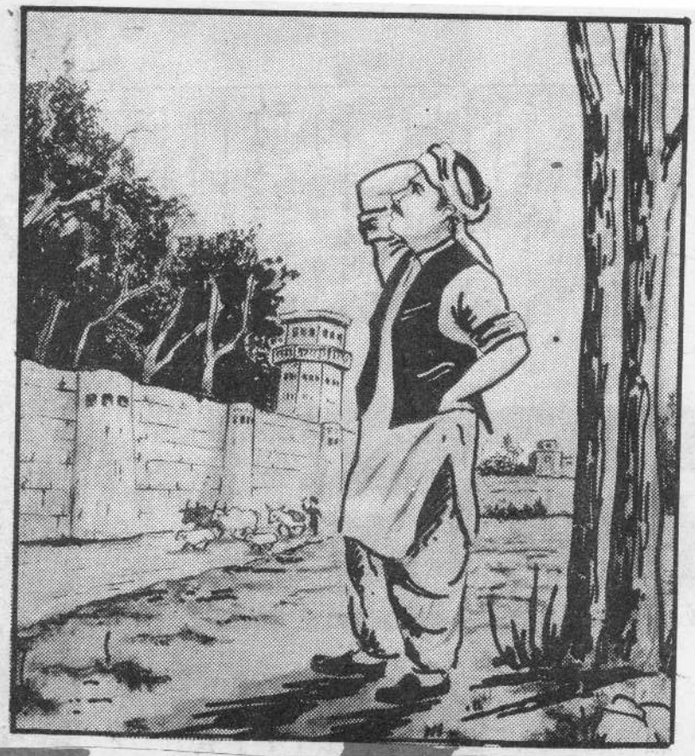
✕ کدام عناصر یک اهنگ خوب را میسازد ؟

ـ ابتکار ، فهم موسیقی ، حنجره مستعد و تصنیف خوب .

✕ و سرانجام ، حرف آخرتان چیست ؟

ـ حرف آخرمن گله از شما ژورنالیست ها ست چه با هنرمندان خرابات ، نه تلویزیون همکاری دارد نه اتحادیه هنرمندان و نه کسی غرض مصاحبه نزد ما می آید . . .

زماله سالم سره ډیره جوړه ده. د سالم کورنیونږ نه د ومره لیرې نه دي، په لنډه مسافه کې سره پراته یو. زمونږ شاوخوا نوروار ه، او لوي کلي هم شته. ورې باندې چې په بڼګرانۍ بوخي ار ه کړي دلته زیاتې لیدلې کیږي. لویې کلاګانې هم شته چې په دې کلاګانو کې اکثر زمیندار اوسیږي. باندې. ورې کلاګانې یوتریله سره نژدې پرتې دي، د ومره لیرې نه دي. د دې ځای په اوږې هوا ډیره ګرمه ده. دې باندو اوکلاګانو د دې علاقې په ښایست کې پوره اثر کړې دي. ځنې خلک د باندو تر مخ باغجې لري. چې په اوږې کې خلک د ونډ سیوري لاندې ګډیني او د اوږې د تاوده لمر د تا وده ځانونه پناکوي. د لویو کلاګانو مخکې چې به زمیندار اوبوږي ار ه لري، د دوي د کورومخې ته لوړ، لوړ جنارونه ولاړ دي، چې پخ او ګډ سیوري یوته یې د دې ځای خلک د اوږې په موسم کې آرام کوي. د هرې باندې مخې تد ونو سیوروته چې د ډیرو شکل لري،



لیکونکی سید اسد الله حسینی

میراث

د کلي زنانه بیل، بیل ځایونه لري چې د دوی په ښاخوکې د ډیرو بچو د بارو زانګوګانې اچولې دي او خپل ماشومان په کې د آرام — پستر ته سپاري. په دې ډیرو کې د هر چا خپل، خپل ځایونه معلوم دي، هیڅوک د چا په ځای غرض نه لري. د دې ډیرو آخرسره هرچا خپله یوه، یوه ځواتر لې ده، — اخرونه یې ورته جوړ کړي دي. او وایه ورته په کې اچوي. د دمخا چې توان زیات دي یو، یو بسه یې هم ساتلی دي، اوزیاته یاملنزه ورته کوي، چې د ژمي په موسم کې ورته ((لاندي)) وکړي اوژمي پرې آسوده تیرکړي. په هره ډیره کې خوانان سپین ږیري سپین سري، تورسري ښځې، جینکې، ولې ولې ناستې دي. په دې ډیرو وایاندو کې زیات صمیمیت لیدل کیږي اومینه یوتریله زیاته ده، اوهیڅ راز تصنع په کې نشته. د دې ځای خلک آزاد دي، او آزاد مجلسونه کوي. کله بحث د چا د غوا په برخه کې مینځ ته راولویږي چې یاره! د پلانۍ غوا ښه ده ډیرې شیدې کوي. بل به غږ کړي چې پلانی د غوا په آخیستوکې تیروتی دي، شیدې نه کوي، ګرانه یې اخیستی ده، وا ښه هم ورباندې زیات دي. د لته مجلسونه ولسي شکل لري. اود ولس په دود، د دستور خبرې کوي، بل سپین ږیرې امینځ ته شو او ورته وي ویل: هرشی په قسمت خو ل کیږي خرخه به یې کړي بله به واخلي. خوک د خپلې ترکارۍ صفت کوي، چې زما تر — کاري ښه راغلی ده، خوک وایي زما د هغه وانو پالیز سم راغلی دي جوړه نه لري، هرخوک د خپل، خپل شي صفت کوي او — خپله خواري ستایي. غږمه چې تنورونه واچول شي د هرچا ډوډۍ د پرې ته راځي، او بیا د پرې د ډیرو کې خوري. یوتریله ست، سلازیاته ده ځینې بیغلې چې ډوډۍ د تنارو نه راویاسي او توکرۍ کې یې. یوته راوړې. اویه نظر بنې راشي ځینې مینه د خپلو لونوته وایي وګوره! چې پلار نږ خنګه ښایسته سري، سړي ډوډۍ په پخ کړي دي، انصاف یوسی ته هم ګوښبرو کړه چې سمه یې پخه کړي. خوګړۍ ده — هرخوک تر خپلې وسې پورې پر دي. د دغه ځای خلک د — سهارنه چې د ډیرو ته راډوډۍ د مازدیګر تر لمر غږ غږه پورې په ډیرو کې همدا حال وي. نارینه خوانان، ښځې، سپاږي د وخته د ونډ د باره پټپوته ځي، او — ځا ښت محال خپلو غوا یو.

پسوته وا ښه راوړې. اود — خپلو خارو یو ښه ساتنه او روزنه کوي اود خارو یې ساتنه کې پوره ماهر دي. کله چې د ډیرو ته میلمه راشي د دیرو آخرسره ته د میلمه ځای معلوم دي. د کلي مشران ورسره ناست وي. ډوډۍ په شریکه په خلاصه پتده ورته وړي. اود ښه قدر عزت وروسته میلمه خوښحال رخصتوي. د دې باندو د خلکو خوږونه درانده دي. اود خپل دود د دستور ډیرې باندې دي. هیڅوک د چا فصل بیځا یې نه خرابوي. د چا ونه بیځایه نه وهل کیږي هیڅوک د چا په مال تیري نه کوي. د شا و خوا خلکو ځنګلي بوټو وهل جرم لري، هرخوک د دې ولس د ود پابند او احترام یې کوي او هغه څه چې د ولس د مشرانو له خوا منع شوي که یې ځا — لفت وشي د جرم په ورکولو مکلف ګڼل کیږي، خو د یې ځایه خود — سرې مخه ونیوله شي. ځوانان سپین ږیرې د ډیرې نه بلې د ډیرې ته ټنګ رانګې کوي. او د ا — ټنګ او رانګ د وه ار خیز اوخو — ار خیزوي. هیڅوک د چا د ټنګ او رانګ نه مانع کیږي. کله کله ځینې سپین سري ښځې او سپېڼ ږیرې د چاد لور زوي صفت را وا خلي. او ورته د سم کوږ سم ځوان لټه کوي. اووایي یاره! که د پلانۍ لور پلانۍ زوي ته ورکې سره جوړ یږي. د وار و ته خدای ښه ښایست ورکړي دي. د وار ه برابره هستې اوښه ژوند لري او یوبل باندې تېټ جګه نه دي. اکثر خپلوي، خپینې د همدې مجلسونو محصول وي. چې آخر رښتیاته وخې. په اوږې کې د دې د ډیرو کلاګانو ترمنځ ناسته ولاړه د میلې نه کمې نه وي، اوخانته خوند اوکیف لري. ماسپښین چایونه وخوتل شي اورنګ رنګه چاینکونه په پټوسوکې چې بنا یسته د ستمالونه پرې اچول شوي وي هره یوه بیغله یې د مور اوپلار اوخپلوانو مخې ته زد دي. په دې ډیرو کې د چاي ځانته وخت اوپروګرام وي. هرخوک کوښښ کوي چې زما چاي مجلس ته یه ښه توګه وهي. ځینې بیغلې د اکوښبر کوي چې پیالې، چاینکې منظمې وي. د ستمالونه یې ترچا کم نه وي. ځنې ځنې لابه چاپیو کې لاچې هم واچوي چې خوښیږي تر ډیرې حده ځې. خو دا د ویلو خبره نه ده لیدل غواړي زه همیشه د سالم دي ډیرې ته خبرې د دې ولس د ډیرې بنا یست خو اړي زیات کړي دي. خپله هم د قوي متو خاوند دي اواکثر کارونه په خپله کوي. لنډه یې دا چې هرڅه روایم بیابه هم د سالم په برخه کې کم وي. په کورکلي کې یې نور خلک هم صفت کوي او په ډیرو صفتو نو ارزي. د وستان یې په صفت نه مړ یږي اود ښمنان هم د خپلې خیټې نه یوڅه وایي. دا معلومه خبره ده چې خومره چې د سړي مخالف زیات وي نو تولنه د هغه د ښو او بد ښه قضا وت کولی شي. سالم په کلي کې د — هرچا سره مرسته کوي. د هرچا مړي او ژوندي پرې ساما — موټي. هیڅوا ته د پور ورکولو څخه ډډ نه کوي او لور خیالات لري. — شجاعت یې زیات د بخښنې لا س یې هرچاته اوږد دي. څه یې چې په لاسرکې وي چا نه یې نه دریغوي. د دې ډیرې هغه ځای کې چې دده کټ پروت دي یو میز یې سره ایښې دي د میز په سر د مطالعې څوکتابونه پراته دي اوچې د ورځنیو کارونه وزګار شي همینه په مطالعه بسر و ت وي. کله چې د وستان یې د ډیرې ته ورشي او د خبرو او بحث — مجلس جوړ شي په ښه معلوماتو سره ډکې لرې. د مجلس خلکو ته خپلو خبرو پوره قناعت ورکولې شي. په بحث کې یې ځایه نخته نه کوي او د یل خبرې ته پوره غوږ نیسي په دلایلو ویلوکې پوره لاس لري، د قوي منطق او استد لال خاوند دي او د کورکلي روغه جوړه په سالم پورې ار ه لري.

پاتې په (۱۰) مخ کې

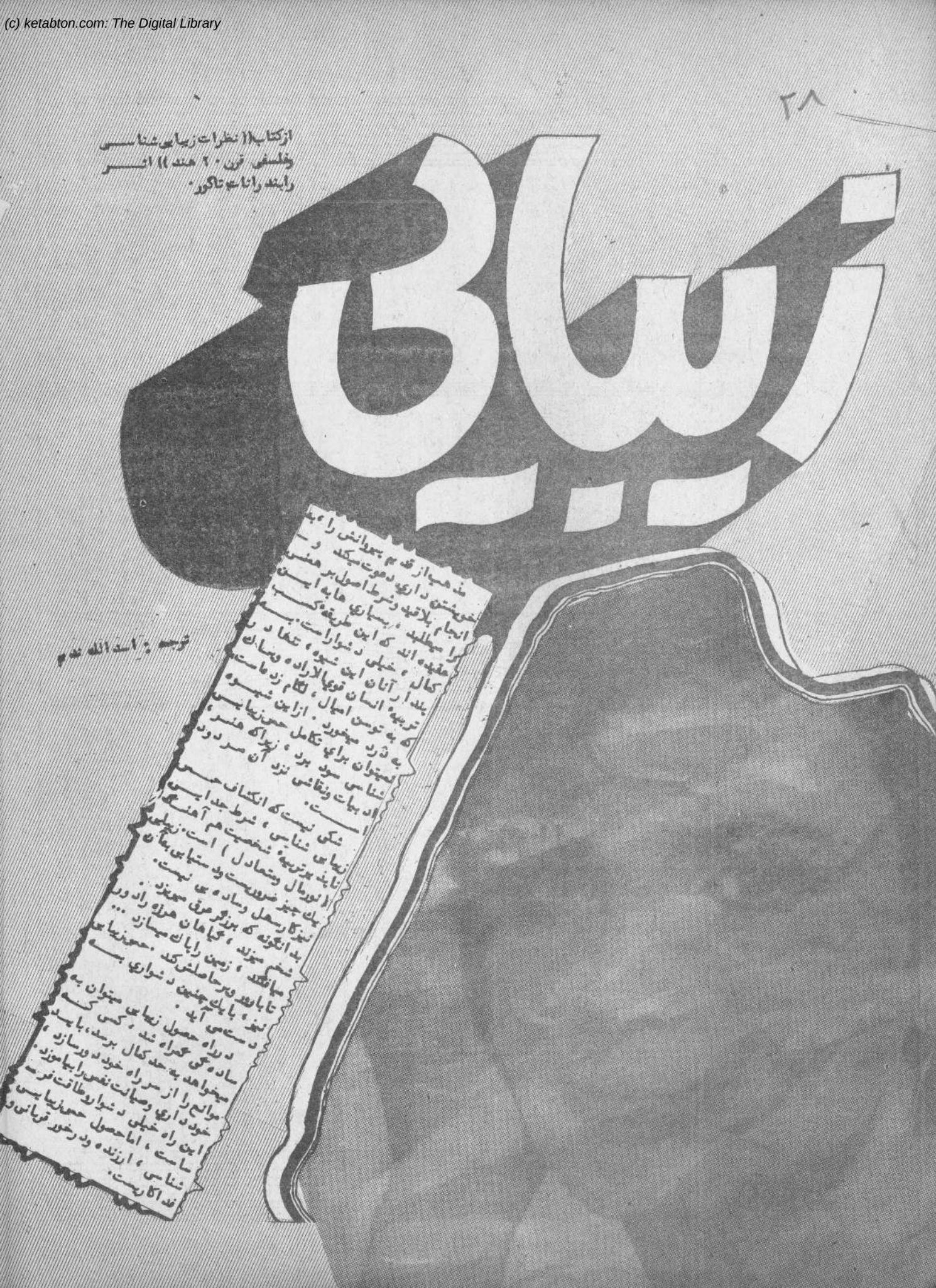
(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

از کتاب «اعظمات زیبایی شناسی
فلسفی قرن ۲۰ هند» اثر
رابندرانات تاگور.

زیبایی

ترجمه: استاد الله ندیم

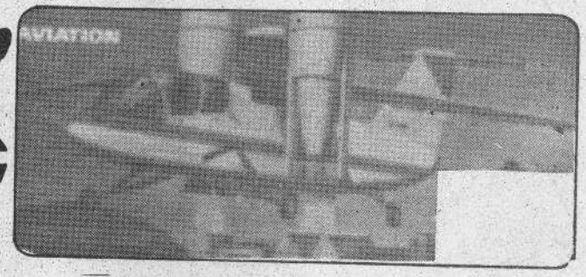


(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

از چهارگوشه جهان

طیاره‌های عمودپرواز





اخیراً سازمان فضایی امریکا (ناسا) باهمکاری کمپنی طیاره سازی (گرومن) و نیروی هوایی امریکا دست به طراحی وساخت یک نوع طیاره جدید زده اند. ازخصوصیات این طیاره جدید که هنوز به دو موتور جت است، می توان این را ذکر کرد که به راحتی قادر خواهد بود به طور عمودی فرود آمده واز روی زمین بلند شود، درست مانند هلی - کوپتر، بااین تفاوت که هلیکوپتر دارای بروانه است.

موضوع ازاین قرار است که طراحان و سازندگان، این طیاره را طوری طراحی کرده اند که موتورهای آن قادر است تغییر وسعیت دهد به طوری که می تواند ازحالت افقی تاحالت عمودی قابل کنترول باشد. خود طیاره هیچگونه تفاوتی باسایر طیاره ها ندارد.

موتورهای این طیاره ساخت کمپنی (گرومن) است، که ازنوع (توربوفن) می باشد. طیاره قادر است درساعت ۵۷۰ میل سرعت داشته باشد وحداکثر مسافت ۱۶۰۰ میل رابرواز کند، وسرعت آن در هنگام برواز عمودی ۱۲۰۰۰ پا در دقیقه است یعنی چیزی درحدود ٤ کیلومتر در دقیقه.

هدف ازساخت این طیاره که به زودی پا به عرصه وجود خواهد گذاشت واردکردن آن در نیروی هوایی جهت مقاصد نظامی است ولی می توان ازآن درسایر زمینه ها هم استفاده کرد.

سازندگان طیاره امیدوار آن‌اند که تا چند سال آینده بتوانند طیاره های سیکورسکی سازند. ازطرفی آنان توانسته اند موتورها را با تغییراتی که خاص سالها تحقیق وبررسی است طوری طراحی کنند که باسوخت کمتر، قدرت بیشتری داشته باشد.

به علاوه با کوچکترشدن طیاره های مسافربری، هزینه های مختلفی در رابطه با طیاره کاهش می یابد که ازنظر اقتصادی



مسئله بحران انرژی وگران وکمیاب شدن مواد نفتی بخصوص سوخت وسایط نقلیه هوائی، سرای خطوط هوائی حایزاهمیت است.

کمپنی سازنده ارباس سری جدیدی ازاین طیاره رابه نام ( ) وارد بازارکرده است که گنجایش ۱۵۰ مسافر را دارد. این مدل جدید ارباس که تصویر آنرا ملاحظه می نمایید دارای دوموتور توربوفن است، که قادر است حد اکثر تا دوهزار میل پرواز کند، وانتظار می رود که مصرف سوخت آن در ازای هر مسافر ٤٤ درصد کاهش داشته باشد.

کمپنی ((بوئینگ)) نیز درصدد ساختن طیاره مشابهی است. این درحالی است که کمپنی ((ایریتیش! نرواسپیس)) یک مدل ازاین گونه طیاره های سبک وجمع وجور را به نام (( ) ساخته که دارای چهارموتور توربوفن می باشد.

این طیاره می تواند صد مسافر راحمل کند و در میدان های کوچک نیزبه راحتی فرود آمده وبلند شود. موتورهای آن باوجود اینکه قدرت خوبی دارند کم صدا می باشند. ونسبت سوخت بنفن این طیاره که دارای چهار موتور است، از سایرطیاره های مشابه که دوموتور دارند بمراتب کمتراست.

مصاحبه فالاچی با ۱۸ انسان معروف



((اوریانا فالاچی)) یکی از معروفترین روزنامه نگار و مصاحبه‌گر دنیا، کار- ش را با نوشتن مقالات جنایی در یک روزنامه ایتالیائی شروع کرد. از آنزمان تاکنون روزنامه های اروپایی، سرمقالات بیشماری را از وی به چاپ رسانده اند.

او مولف کتابهایی نظیر ((اگرخورشید بمیرد)) ((مصاحبه با تاریخ)) و ((نامه به کودکی که هرگززاده نشد)) می باشد ((فالاچی)) تمایل خود را برای مصاحبه با این انسانهای تاریخی اعلام داشته است:

۱ـ۲ـ آدم وحوا

من در قرارداد دن نام اینها و نفر در صدر فهرست مصاحبه هایم هیچ تردیدی بخود راه نمی دادم. زیرا همه چیز با این زوج غیر متعهد شروع گردید.

۳ الی ۵ـ عیسی مسیح، یهودا و مریم مقدس.

هنگام مصاحبه با عیسی مسیح نمی توانستم از مصاحبه با یهودا و مریم باکره بگذرم. مطمئنم یهودا هم مقداری مطالب گفتنی راجع به سرورش داشته است. او مردی باهوش وبافرهنگ بود. فکر میکنم تاریخ تا حد زیادی بی را مورد تخطئه قرارداده است.

سپس از مریم باکره درباره نحوه بارداریش میپرسیدم.

این زن مسلم چه مشکلاتی که به خاطر پسرش متحمل نشد اینطور نبود؟

ونکته آخراینکه اونمی دانست فرزندش سنین ۱۲ الی ۳۰ سالگی را در کجا سپری کرد میبود. این معما- ئیست که ... سال قدامت دارد!

۶ـ اسکندر کبیر.

چرا من اسکندر کبیر را در این فهرست آورده ام؟ کاملاً روشن است، او یک اجنبی بتمام معنی و یک فراری از تیمارستان بود.

می خواهم از اسکندر بپرسم چگونه بدون آنکه گیر بیفتد آن کار ها را بانجام رسانید؟

۷ و ۸ هومر وشکسپیر.

هیچ تردیدی در قرارداد دن نام آنها در لیست خود روا نمی دانستم. هومر وشکسپیر را همراه با موتلفین انجیل بسیار دوست دارم. بعضی ها می گویند آنها هرگز وجود نداشته اند (بویژه اولی) بهمین دلیل در مصاحبه با آنها از شناسنامه و پاسپورت شان جویا می شدم تا حداقل از وجود شان اطمینان حاصل کنم.

ضمناً می توانستم مخفیانه چند سوال هم از روشهای نویسندگی بنمایم.

۹ـ اسپارتاکوس.

البته که مجبورم نام اسپارتاکوس را هم بیاورم. همانطوریکه همه می دانند من در طرف دیگر حصار قرار دارم وهمیشه طرف شورشیان و یاغیان را گرفته ام. وبه تحقیق اسپارتاکوس نیز یکی از بزرگترین مردان همه اعصار بوده است.

۱۰ـ الی ۱۲ ـ موسی، سلیمان وملکه سبا.

چون در صورت نبودن قانون عدم اطاعت هم لزومی بهدانستن داشتم. هومر وشکسپیر را همراه باموتلفین انجیل بسیار دوست دارم. بعضی ها می گویند آنها هرگز وجود نداشته اند (بویژه اولی) بهمین دلیل در مصاحبه با آنها از شناسنامه و پاسپورت شان جویا می شدم تا حداقل از وجود شان اطمینان حاصل کنم.

ضمناً می توانستم مخفیانه چند سوال هم از روشهای نویسندگی بنمایم.

۹ـ اسپارتاکوس.

البته که مجبورم نام اسپارتاکوس راهم بیاورم. همانطوریکه همه می دانند من در طرف دیگر حصار قرار دارم وهمیشه طرف شورشیان و یاغیان را گرفته ام. وبه تحقیق اسپارتاکوس نیز یکی از بزرگترین مردان همه اعصار بوده است.

۱۰ـ الی ۱۲ ـ موسی، سلیمان وملکه سبا.

چون در صورت نبودن قانون عدم اطاعت هم لزومی بهدانستن داشتم، مجبور بودم بزرگترین قانون گذار دنیا یعنی موسی را هم به لست اسامه کم. علاوه براین اوواقعاً رهبر خوبی بود.

باوجود این اگر من در آنزمانها بودم چگونه می توانستم گفتگو باکسانی چون حضرت سلیمان سراینده غمزترین سرود ها وآنتونی با عوش وماجراجو معروف به ملکه سبارا نادیده بگیرم؟

۱۳ـ ۱۴ ـ هیتلر و نابلئون.

البته نمی توانستم ازهیتلر صرفنظرکنم. با اینکه بخوبی می دانم در تاریخ بشریت ازسیمای دیگر شریرتر نبود، اما چند چیز برایم بصورت معما باقی مانده است. مثلاً همجنسبازی او وروابطش با او براون!

امامجدداً این مسئله مطرح می شود که آیا بدون مصاحبه با نابلئون می توان بسادگی بدیدار هیتلر رفت؟ نابلئون دیکتاتورها وسنگدلترین فاتحان شد. او مانند گورینگ (فرمانده نیروی هوایی هیتلر) نه تنها هر مانع پیش راه خود را بر نمی داشت بلکه ازدیدن آثار هنری هم بروایی نداشت!

من می خواستم ازان نامبرده درباره انعقاد مجسمه های اتروپائی (تمدن ماقبل امپراطوری روم) که از فلورانس ربوده بود، سوال کنم.

۱۵ـ ژاندارک.

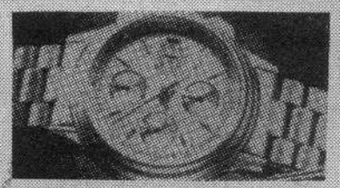
بعنوان یک طرفدار جنبش زنان، احساس می کنم باید از ژاندارک صحبت بمیان آورد. ژاندارک، الیزابت اول (انگلستان) وکاترین کبیر (روسیه) ازمعدود زنانی هستند که به ما زنان غربی نشان داده اند که زنان احمق نیستند.

هرچند که همه واقفند زنان همچون مردان می نویسند، نقاشی می کنند ودولتها را اداره می نمایند، ولی بنظر نمی رسد کسی به خاطر آورد که در حوزه هنرهای نیز بسیار خوب عمل می کنند ژاندارک بما نشان داد که هردختر دهاتی بیسواد می- تواند بهتر از ژنرالهای امریکایی در ویتنام فرماندهی کند.

علاوه براین کلیسا اورابه تیری چوبین بست و زنده زنده سوزانید. «دوست دارم دربارہ

بقیه در صفحه (۹۵)

ساعت همه‌کاره



ساعتی که یکی ازسازندگان اروپائی آن رابه بازارعرضه نموده دارای مزایای زیر میباشد:

ـ در آن واحد پنج عمل راانجام میدهد.

ـ دقایق وثانیه هارا بادقت زیاد نشان می دهد و درهرپنج ماه یکبار امکان دارد که در ثانیه های آن خللی ایجاد گردد.

ـ بوسیله یک بطری مخصوص کار میکند که هرسه سال یکبار عوض میشود وبهنگام ضعیف شدن آن، هشدارهای لازم داده میشود.

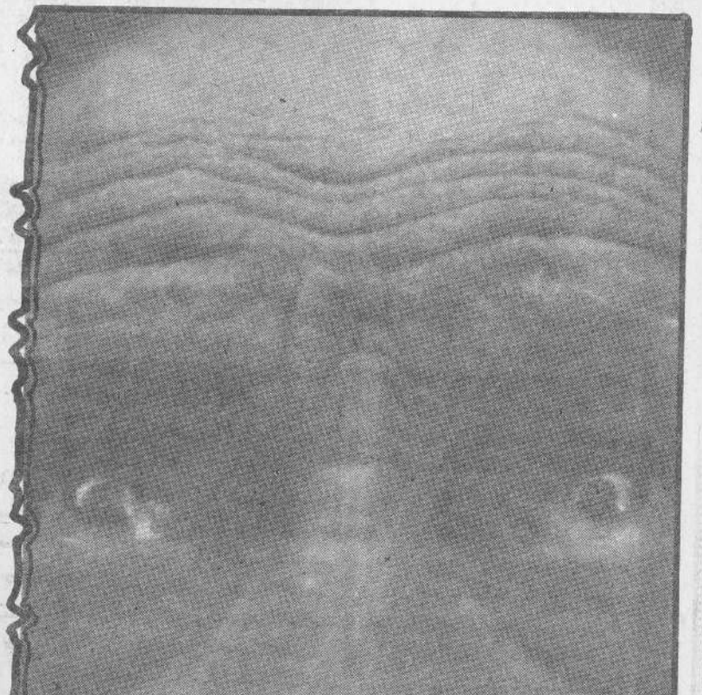
ـ علاوه برساعت وماه و روز و- ضعیت آب وهوا ودرجه رطوبت وحرارت رانیز نشان میدهد.

ـ ضد ضربه وخراش بوده، وحتی رنگ فلزات ازبین نمیرود وتاعمق ۱۲۵ متری آب نیز کار میکند.

ملیاردر های پاکستانی

یک نشریه رسمی منتشره در اسلام آباد پاکستان نشان نموده که هم اکنون تعداد ۲۰۱۶ ـ ملیاردر در پاکستان وجود دارند که ۱۳۲۷ نفر آنها در دوره فرمانروایی جنرال ضیاء الحق به ملیاردری رسیده اند. در این نشریه که ازطرف بانک مرکزی پاکستان منتشر شده آمده است که دارائی هریک از ۱۹ ملیاردر در کدام سال ۱۹۷۹ وجود داشته از صد ملیون تا یک ملیارد روپیه بوده است. البته این آمار شامل آن دسته که در بانک های خارجی حساب ویژه دارند نمیگردد.

(c) ketabton.com: The Digital Library



چگونه جلو پیری را بگیریم؟

ترجمه ستاك

دانشمندان به مدارك اساسی دست یافته اند كه حیات را در واقعیت میتوان طولانی ساخت.

چگونه میتوان از پیری جلوگیری كرد وچگونه درد دوران پیری نباید نیست ؟

نسل بشر كهن سالتر میشود * طبق نظر متخصصین ملل متحده در آستانه سال ۲۰۰۰ تعداد مجموعی كسانیكه بیش از (۶۰) سال عمر دارند در سطح جهانی به (۵۹۰) میلیون یا ۲ر۱۱ فیصد نفوس كرهٔ زمین خواهد رسید . این كه گوری شامل تناسب فزاینده افرادی خواهد بود كه در هفتاد ساله گی عمر خود قرار دارند .

بهترین راه نیرومند ماندن ، بشاش ماندن وسالم ماندن حتی تا دوران پیری چیست؟ این پرابلمیست كه از زمانه های باستان انسان با آن مواجه بوده است . آیا می دانید كه دوران پیری را چگونه سپری نمایید ؟ آیا میدانید كه فعالیت دماغی به نوبهٔ خود دورهٔ حیاتی را طولانی ترمیسازد ؟ آیا میدانید كه پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف درحدود ۲ درجه میتواند پنجاه درصد به دورهٔ حیاتی انسان بیفزاید ؟

رویاها وآرزوهایی را كه به جیرونتولوجی (پژوهش های علمی دوران سالخورده گی) ارتباط دارد ، این جنین میتوان جمع بندی وخلاصه كرد كه هیچكسی نمیخواهد پیر باشد ولی هركسی آرزو دارد ، حداقل تا صد سال عمر كند .

دلچسب است اگر مسیر تكاملی دورهٔ حیاتی انسان را به بررسی گرفت . كتب مقدس وروایات نقلی معلومات ذیل را بدسترس ما قرار میدهد : حضرت آدم (ع) وقتیكه وفات كرد (۹۳۰) سال عمر داشت . حضرت نوح (ع) (۹۵۰) سال ومتوزیلا (۹۶۹) سال عمر كرد . طب معروف قدیم درباره اینكه دورهٔ حیاتی انسان چگونه میتواند باشد ، نظریه واندیشه های خود ش را دارد . در قرن (۱۹) پاراسلیسوس تصور میكرد كه انسان تا (۶۰۰) سال زنده گی كرده میتواند . در قرن نزدهم هوفلند راعقیده بر این بود كه سرحد بالایی میتواند (۲۰۰) سال باشد . در قرن بیستم میشنیكوف ویوگومولتیس نوشتند كه دورهٔ حیاتی انسان میتواند (۱۵۰) تا (۱۶۰) سال باشد . ملاحظه كنید كه هرچه به زمان مایزد یكترشویم ، رقم نیز پایین می آید .

شاید حداقل آخرین رقم جنیهٔ ریالیستیكی داشته باشد ؟ بد بختانه ، نه تاهنوز .

ازآغاز سده جاری تاكنون دورهٔ حیاتی متوسط در كشورهای صنعتی (۲۰-۳۰) سال بالا رفته است

افزایش اساسی در دورهٔ حیاتی انسان همانا ازمیان برداشتن وعبور از موانع خاص است . تخمین بوتانسیل انسانی نباید خیلی خوشبینانه یا كاملاً بد بینانه صورت بگیرد .

در اواخر دهه ۶۰ یك سازمان پژوهشی ایالات متحده امریكا پیشبینی كرد كه در حوالی نیمه دهه ۹۰ دورهٔ عمر انسانی را میتواند تا (۵۰) سال تمدید كرد . ازكجا میتوان چنین پیش بینی امید وار كننده ئی كرد ؟ ت شكستن قانون ژنتیك ، كشفیا میكانیزم وراثت وسنتیتز پروتین وگامهای اولیه در انجنیری ژنتیك واقعاً از جمله واقعات انقلابی به شمار میرفت . همهٔ اینها به تجدید نظر در ارزیابی خود پروسه های زنده گی منجر شمول سالخورده گی انجامید .

درچنین حال ، این پیشرفتها احساس خیراندیشانه ئی را به شكل خوشبینی افراطی وگاهی هم امید واری هاوتوقعات بیمورد ی راد رباره كسب خوشی های آینده ایجاد كرد . هرچند ، چنین دریافته اند كه سالخورده گی به هیچ هورمون خاصی یا ((ژن انتحاری)) كه عقیده داشتند در كدام لحظه خاصی فعال میشود ووجب تباهی زنده گی میگردد ، ارتباط ندارد . مایهٔ تاسف است زیرا اگر دانشمندان واقعاً به علت خاصی كهن سالی دست می یافتند وبانظم وقانون ساختمان كیمیاوی آنرا برهم میزدند ، احتمالاً همچنان قادر می شدند تا ((انتی دود)) آن را به دست آورند وبدین ترتیب در دورهٔ حیاتی انسان افزایش قابل ملاحظه ئی به عمل می آوردند هرچند ، دورهٔ زنده گی تابع كرکتر جنس یا انواع مختلف است ، از همین جهت است كه چرا هیچ موشی نمیتواند ده سال و هیچ سگی برابر انسان عمر كند .

در اكثریت مطلق وقایع هم ثبات فزیكی ارتباط میگیرد به بیماری های دوران سالخوردگی تاخود دوران پیری . این بیماری ها نمایانگر یك شكل پتالوژی عمر است كه در نیمه دوم دورهٔ زنده گی به سرعت انكشاف میكند وبیش میرود .

ازهمینجاست كه چرا موفقیت های اساسی در بیماری های سرطانی ، قلبی وبسا از ساحه های طب قدیم بدون پیشرفت در شناخت ظهور دوران سالخورده گی ورابطه بین كهن سالی وبیماریها غیرممكن است . تجارب در زمینه طولانی تر ساختن عمر حیوانات نشان داده است كه بیماری های معمول در دوران بعدی حیات به سراغ انها می آید . این مرا بدان معتقد ساخت كه با كاستن سرعت سالخورده گی مهمترین طریقهٔ اساسی جلوگیری ازبیماریهاست واین نتیجه گیری است كه به عقیده من اساسی برای طب آینده خواهد شد .

ودرباره حال چه ؟

دانشمندان به مدارك اساسی دست یافته اند كه حیات را درواقعیت میتوان طولانی تر ساخت . حتی گروپ تازه مواد اداز قبیل مواد كند سازی دوران سالخورده گی عرض اندام كرده اند . اكنون مواد یكه دوره عمر حیوانات خونگرم رابین (۲۰) تا صد فیصد افزایش میدهد درد سترس متخصصین كاوش های علمی بسر اموزن دوران پیری كه با تجارب سروكار داشته اند ، قرار دارد . مهمتر ازهمه اینست كه این حیوانات از دستهٔ حیوانات خونگرم اند زیرا درین كته گوری انسان نیز شامل است .

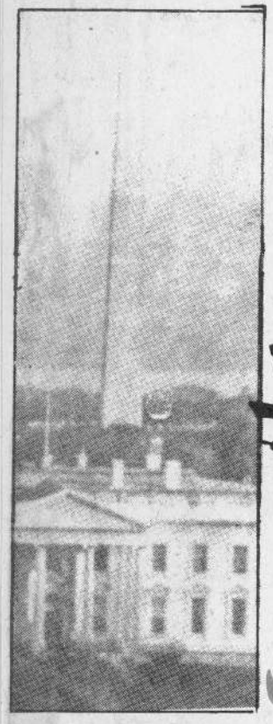
شاید پرسیده شود كه چرا كارشناسان پدیده های دوران پیری تحقیقاتی را كه از تجارب روی حیوانات به دست آمده به انسانها منتقل نمی سازند .

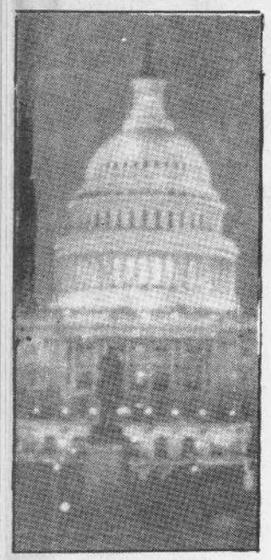
درمورد آنچه كه به ساحه عملی وجنبه های تطبیقی ارتباط میگیرد ، احتیاط لازم به كار برده میشود . دلایل قوی وجود دارد نخست ، لازمست تا معرف واقعی دست یافتن به یك زنده گی طولانی را بررسی كرد . مهمتر ازهمه دراینجا نه تنها سوال تعداد اضافی سالها مطرح است بل كه هم چنان این كیفیت زنده گی است كه باید بررسی ومحاسبه شود . به منظور تعیین وتثبیت مصرف تجدید ((بالقوه)) ارگانیزم تحلیل كامل هرآنچه كه در این پروسه اتفاق می افتد ، باید صورت بگیرد ، اینست آنچه كه درحال حاضر انجام می پذیرد . ثانیاً اكثریت این مواد طولانی ساختن عمر بالای حیوانات ، دارای عمر كم ازمایش گردیده است ، نتیجه چنین میشود كه دوام تاثیر حاصله در دورهٔ حیاتی نسبتاً طولانی انسان چگونه خواهد بود ، هم چنان علاوه بر تفاوت های بیولوژیكی ، حیوانات تفاوت های اجتماعی وشرایط رشد مشخص خود شان را دارند كه خیلی حایز اهمیت است ، ثالثاً ، مواد كند سازی دوران سالخورده گی حتی در تجارب صرف در موارد استفاده شده اند موثر اند ، درحالیكه درموارد حیواناتی كه تجارب روی آنها در لابراتوار صورت

بقیه در صفحه (۱۰۲)

(c) ketabton.com: The Digital Library

کاخ سفید چگونه ساخته شد





جورج واشنگتن امر کرد تا کاخ نوی بسازند، اما خودش هیچگاهی داخل آن نشد

محمد حسین (د ر) شهیر نگار اختصاصی مجله د رهنمر براک لطف نموده مطالب بس ارزنده یی از مطبوعات چکوسلواکیا گرد آوری نموده وبه ما فرستاده اند . که با ابراز سپاس ازایشان به چاپ مطالب شان اقدام مینمایم .

جورج واشنگتن اولین رئیس جمهور ایالات متحده امریکا د رکتابچه" یاد اشتهای روزانه اش د رصفحه ۱۲ جولای سال ۱۷۹۰ چنین نوشته بود :

((چاشت امروز مراباقرسان د رمورد ساختمان مقر د ایمی حکومت ایالات متحده آشنا ساختند .))

جورج واشنگتن خودش همیچ گاه د رین قصر جدید د اخل نشد . بعد ازحریق سال ۱۸۱۴ تعمیر قصر همه سفید رنگ شده واززمان حکومت رئیس جمهور تیودوروزولت) آن رابه تمام (قصرسفید) یاد میکنند .

XXX

پس ازپایان جنگهای آزادی د رسال ۱۷۸۳ کشور ایالات متحده متشکل از ۱۳ ایالت بود که هر ایالت قوانین وپایتخت خود راداشت . د وشهر به منظور مقر پایتخت کشور ایالات متحده کاندید بودند ، نیویارک و فیلا دلفیا . د رسال ۱۷۸۴ کنگرس پیشنهاد شورای شهرنیویارک رابذیرفت تابه حیث پایتخت د رآید . تعمیر مشهور فدرال هال Federal Hall به مقر حکومت مبدل شد ، همزمان تعمیرجدید براي این مقر د ر نزد یکی برود وي (Broadway) آغاز شد ولی به اکمال نرسید . باآن که نیویارک کوشش زیاد داشت تابه حیث مرکز کشورباقی بماند ، ولی فیلا دلفیا ماندگاری نبود ، ازاولین د ورمجلس کنگرس د رفیلا دلفیا ، این شهربه مرکز سیاسی کشورمبدل شد ، د رین شهرمحل مناسبی براي اقامت رئیس جمهور وجود نداشت ، به همین لحاظ جورج واشنگتن باخانمش د راپارتمان زیبا ولی کرایی ازسال ۱۷۸۹ زنده گی مینمود ، د رین میان کار روي تعمیر جدید اقامتگاه آغاز شد ، د رهمان زمان خو خایی برپاشد تاپایتخت به جاي دیگري انتقال نماید ، باشنده گان فیلا دلفیا که ازاین همه د فاتر و بیروکراتها به تنگ آمده بودند نیز به همین مفکوره بود ، تصمیم گرفته شد که پایتخت بعدي نباید به هیچیک ازشهر هاي بزرگ انتقال یابد ، بل ، باید براي این هدف محل مناسبی د یده شود وآماده شود ، انتخاب برمحلی اصابت کرد که واشنگتن امروزي د رآن قرارد ارد . مبنی بر اسناد تاریخی محل واشنگتن امروزي را خودجورج واشنگتن طوري انتخاب کرد که ازد وایالت ویرجینیا وماري لند ساحاتی رابراي آن جدا ساخت .

XXX

براي طرح پروژه" قصرسفید وکاپیتال (مقرکنگرس امریکا) کانکوري به راه انداخته شد ، د رماه جون ۱۷۹۲ جیمزهوبان (James Hoban) که آیرلندي الاصل بود ، مقام اول ، ۵۰ د الرو مدال طلا رابه دست آورد وطرح او به حیث عصري ترین وجالب ترین طرح ها شناخته شد ، باآن که بیشتر کارهنا سان ، طرح اوراکاپی از رستای فرانسه ولایجسترهو س د ویلین میدانستند ، ولی د رآن زمان چنین بود که امریکا نمونه

هاي اروپا راکاپی میکرد .

کار روي ساختمان اقامتگاه رئیس جمهور وعمارات دیگر د ر پایتخت جدید بایسهار کند ي به پیش میرفت ، تاآن که د رماه جون سال ۱۸۰۰ د ومین رئیس جمهور امریکا (جان آدامس) John Adams رسماً حکومت را به واشنگتن انتقال داد وخودش ازاول ماه نومبر همان سال د ر تعمیر ناتکمیل قصر سفید اقامت گزید ، خلص مطلب قصر به اساس طرح آقاي هوبان به پایه اکمال نرسید ، زیراکه سر نشینان قصر که یکدیگر هم رقیب میشدند آن را طبق میل خود و خواسته قصر تغییر میدادند ، به این حساب مدت د وصد سال تمام د رقصر سفید تغییراتی آورده شد .

رئیس جمهور (آدامس) د رد ومین روز بود وباشش د ر قصر سفید ، ضمن نامه یی به خانمش جمله یی نوشت که بعدها همین جمله به امر رئیس جمهور فرانکلین د یلانو روز ولت د راتاق طعام قصر بالاي بخاري د یواري حک شد ۰۰۰ آدامس نوشته بود :

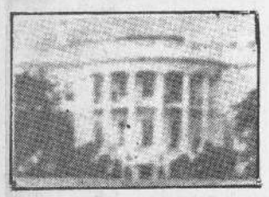
((ازخداوند آرزومندم تازیر این سقف همیشه مردمان صادق وعاقل زنده گی کنند))

باآن که رئیس جمهورد رقصر اقامت داشت ، ولی کار روي آن جریان داشت ، به مرورزمان آهسته آهسته قصر سفید به یک (مقر) به مفهوم واقعی آن د رآمد ، وسایل وتجهیزات اولی از مقر قبلی رئیس جمهور د رفیلا دلفیا) به قصر سفید انتقال داده شد .

د رسال ۱۸۰۱ (توماس جفیرسون) به حیث سومین رئیس جمهور امریکا انتخاب شد . اوکوشش کرد تاقصر ازهرلحاظ مجهز ومستریح باشد ، لذا بازهم تغییراتی د رآن آورد ، اوبه شدت روي قصر کار را آغاز کرد ومبل وفرنیچر مناسب براي قصر خریداري نمود ، د رزمان حکومت جیفرسون ، نخستین طفل د ر قصرسفید به د نیاآمد ، رئیس جمهورخودش تنهابود ، ولی غالباً د ختر ش مارتا Marta نزد اومیمان میبود که هنگام یکی ازملاقاتهایش نزد پدر د رقصر سفید هشتمین طفلش را به د نیا آورد .

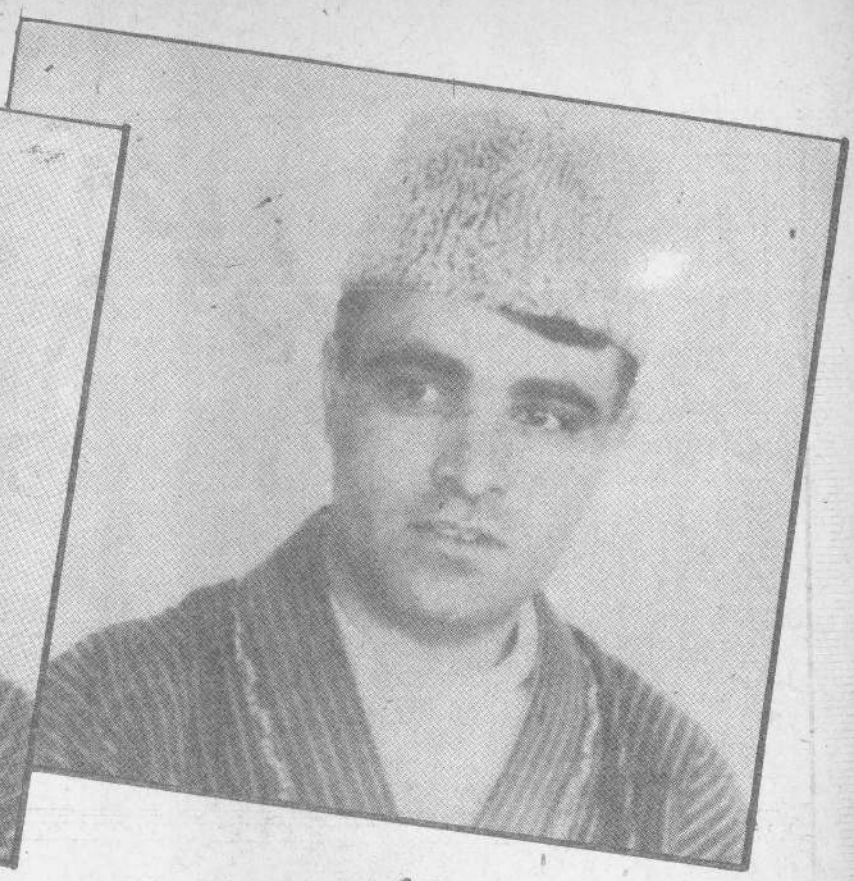
خانم د ومی ماد لیسون همسر رئیس جمهوربعدي از ذوق رئیس جمهورقبلی خوشش آمد وبه پلان او ادامه داده شد ، د رزمان اقامت این جفت د رقصر سفید

بقیه د رصفحه (۱۰۴)



(c) ketabton.com: The Digital Library





درجایگاه عاشقان و عارفان

صدا ـ آن صداهایی که شب ها تا سحر و صبحگاهان عاشقانه و با نوای پرسوز بلند میشود ـ سینه را جایگاه نور میسازند و جشم از زمانه میبندند و دل به خدا میسپارند و در ستایش ـ خدای (ج) و پیامبرش رسول اکرم (ص) در دل عاشقان و عارفان جا میگیرند.

یکی از این صداها، صدای سید عبدالقدوس مظهر است. ـ نعت خوان جوان که برادر میر فخرالدین است در آستانه سیلاد حضرت محمد (ص) با او صحبتی داشتیم ... و اینک شناسنامه کوتاه او:

سید عبدالقدوس ۳۲ سال ـ دارد و محصل فاکولته هنرها در پوهنتون کابل است. در خانواده مذهبی بزرگ شده. و استاد مسلمش میر فخرالدین آغا است. پدرکلان وی در حلقه تصوف و عرفان مرد نامبرداری بود که صدای گیرا و پرجذبه یی داشته است.

از سید عبدالقدوس میپرسیم:

* چی مدت است که شما نعت میخوانید؟

پاسخ میگوید:

ـ ده سال است.

* در مورد پیشینه نعت خوانی برایما معلومات بدهید؟

ـ نعت خوانی مکتب خاصی ندارد، اما شیوه هایی است که خدمت زاد را در این عرصه جناب حاجی غلام حسین انجام داده است، من و برادر بزرگم (میر فخرالدین) شاگرد او یم.

* آیا میان نعت خوانی و مثنوی خوانی همانندیهایی است.

ـ آنانیکه مثنوی و شهنامه میخوانند، صرفاً به همین دیوان محدود اند اما در نعت خوانی، نعت هر شاعری را می خوانند، در نعت خوانی مقامات ویژه وجود دارد، در حالیکه در شهنامه خوانی، بیشتر تمثیل داستانی مطرح است.

* اگر غلط نکنم، منظورتان این است که در نعت خوانی، نوعی موسیقی، دخیل است و گاه هم نعت همراه با موسیقی خوانده میشود، به ویژه در هند؟

بقیه در صفحه (۱۰۱)

(c) ketabton.com: The Digital Library

زن عجیبی از افغانستان

کودکانی که روز اول تولد ۲۰ دندان داشتند

گزارشگر : طاهر ابوبی



در شهر فراه ، در منطقه خیلی ها زیبا به نام (باغ یل) ، باغی که در بین دریای فراه قرار دارد . ـ باغی که تفریحگاه شهریان فراه ـ است و هر روز به صدها تن آنجا آمده دم می آسایند و از انواع میوه های رایگان آن دهن پرمزه میسازند و بالاخره در باغی که ، باغ بابر و باغ بالای کابل با آن رقابت کرده نمیتواند ، کارگل های ـ رنگارنگ و خوشبوی پتونی به روی سبزه ها زیر سایه درخت توت کهنسال با قلم و کاغذ و کمره ام نشسته و برای تنظیم پروگرام روز آینده ام ـ آماده گی می گرفتم که گفتگوی دو جوان توجه ام را به خود جلب کرد :

ـ خودش است ، دیروز او را در مکتب دیدم که همراه مدیر صاحب معامله میکرد .

ـ بیا یک فعه برسان میکنیم .

یکی از آنها سویم به راه افتاد ، وقتی به من رسید ، سلامی داده مؤدبانه پرسید :

ـ ببخشید ، میخواستم یک چیز را از شما بپرسم .

ـ خواهش می کنم ، بفرمایید .

ـ میخواستم بدانم که آیا شما خبرنگار مجله سباوون استید و از کابل آمده اید ؟

ـ صمیمیتش خوشم آمد ، از جایم برخاسته گفتم : بلی ، شما درست فهمیده اید .

چون از آن که دانست اشتباه نکرده است ، با سلام مجدد با صمیمیت بیشتر دستم را فشرد گویی که دوست صد ساله اش را یافته باشد باگرمی بامن احوالپرسی کرد. دوستش را صدازده هردو با نهایت محبت کنار نشستند ، یکی از آن دو دستش را بالای شانه ام گذاشته گفت :

میدانید ، از روزی که خبر شده ام خبرنگار مجله سباوون به فراه آمده ، از همان روز تاحال شما را جستجو می کنم ، باور کنید من و تمام مردم فراه آنقدر به مجله سباوون علاقه داریم که هیچ گفته نمیتوانم ، من مجله سباوون را هر ماه توسط دوستانم به دست می آورم و مطالعه می کنم ، اما خواهش من از شما اینست که بعد از این هر رقم می شود نمایندگی مجله را در شهر فراه ایجاد کنید . او که خودش را (طارق احمدزی) معرفی کرد ادامه داد :

حالا به خاطر موضوع دیگری نزد شما آمده ام ، موضوعی که حتماً برای مجله ما و تمام خوانندگان آن ـ دلچسپ خواهد بود .

ـ از این چه بهتر ، بفرمایید بگویید که در پی تهیه آن شویم .

ـ من در شهر فراه ، مادری را می شناسم که کودکانش سه سال را در بطن مادر می گذرانند و قبل از آن که تولد شوند دندان می کشند .

ـ عجیب است ، آیا این موضوع واقعیت دارد ؟

ـ بلی ، کاملاً واقعیت دارد ، من آن خانم را می شناسم .

ـ واقعاً جالب است ، آیا این معلومات را شما در اختیار ما میگذارید .

ـ من می توانم برای تان معلومات دهم ، اما بهتر است با یکی از وابستگان خیلی نزدیک این خانم شما را معرفی کنم تا معلومات مفصلتری به دست آورید ، چطور ،

ـ تشکر ، من موافقم .

او ، آدرس یکی از وابستگان آن مادر را در اختیارم گذاشته ، بعد از ساعت ها صحبت و پرسش در زمینه مجله ، همکاران آن وطرز تهیه مجله با من خداحافظی کرده رفت .

من هم به اقامتگاه ام در مرکز شهر آمدم .

فردای آنروز ، قبل از همه در صدد تهیه این مطلب دلچسپ شدم ، بسیار دلم می خواست مستقیماً با آن خانم صحبتی داشته باشم اما از آنجا که در ولایت فراه مسأله حجاب و روی گیری زنان و دختران از مردان بیگانه مطرح است موفق نشدم .

سرانجام به آدرسی که بدست آورده بودم مراجعه نمود معلومات حاصل کردم .

حوالی ساعت ۸،۳۰ صبح با شاغلی استاد عبدالغفار ((نوده وال)) عضو ریاست تعلیم وتربیه ولایت فراه که یکی از وابستگان این خانم می باشد تماس گرفتم که اینک توجه تانرا به جریان گفت و شنود معطوف میدارم :

سوال : شما چگونه متوجه شدید که این مادر بیش از سه سال ولادت میکند ؟

جواب : شوهر این خانم سه سال قبل وفات نمود ، پس از ختم مراسم تکفین و تدفین و فاتحه داری ، این خانم تمام بزرگان قوم را شامل زن و مرد به منزل خود خواسته گفت :

قومها (حالاکه شوهرم به رضای حق رفته است ، میخواهم این موضوع را برای تان بگویم که من همین حالا حامله دار استم و طفلم سه سال بعد به دنیامی آید و شمارا برای آن خواستم که از موضوع با خبر بوده فردا (خدای ناخواسته) فکر بد نکنید .

و واقعاً همین طور هم شد ، یعنی آخرین کودکش که سه سال در بطنش

بقیه در صفحه (۹۴)

(c) ketabton.com: The Digital Library

عین غم



باورکردنش مشکل است ، این فاصله بیست از اسطوره یی تا حقیقتی ، از سرابی تا حوضچه یی و از رؤیایی تا عینیتی ، انسان میتواند اوراچون حقیقتی بپذیرد حقیقتی به تلخی یک ندامت و به سان بربادی قومی وقماشی . مگر سرور ((چوچه)) زاده یی نبوده از مادری ؟ مگر اوانسبتر نیست به قومی وقماشی ؟! دریغ که دراونفرت محرکی بود برای برباد ساختن وسرورچوچه شدن .

زمانی باخود اندیشیده بودم که کدام نیازی نویسنده یی راوادا شت تا ازهارسن لوبن) بنویسد ، درزنده گی چی کاستی یی میبود اگراز ((پاپون)) نمینوشتند ؟ و اکنون میدانم که نیاز ، نه آن است که شعکارهای پاپن ضحرفان قالو ها راتبارزد هند وازآن به گونه تمجید ، یادنامه بنویسند ، بل نیاز یک باردیگر به صدادرآوردن زنگ خطریست از انحراف محیط های زیستن شان که از خانه یی آغاز وبعد هلیزهای پیاده رو ، جاده ها ، دادگاه هاوزندانها به پایان میرسد .

نام سرورشعره بود نش به ((چوچه)) درگوش شعبه هاود هلیزهای ، دادگاه هاوزندان ها خوبترا ز گوش جامعه آشناست . چه او در عمرش که هنوز ده سوم راتازه آغازکرده ، افزونتر ازدوده رابه فاصله های پیهم درزندان به سر برده ، درزندان بزرگ شده در زندان تصویرهایی از زنده گی برداشته ، عقده ویغضرو که ورت نسبت به همه را درخود پرورده ، زمانی درمحیط همزنگ کابل وقتیکه طفل کوچکی بوده ((خطنه سوری)) شده بوده واکنون هم دریای دیوارهای غول اندام زندان پلچرخی محکوم به زنده گیست .

سرافش رامیگیریم بااین باورکه میتوانم باانسانی ویژه وغیرنورمال برخیزم ، باذکرنامش همه افسران خارندوی وحتی سربازان سابقه دارزندانهااو رامیشناسند ، با دشواری ، نشانی نهاییش را در بلاک چارزندان پلچرخی بدست می آورم .

تیرهای آفتاب سرزده ازشرق برجاده کم عرض راه پلچرخی سرابها ساخته است .

پس ازعبوراز آخرین کارخانه و فابریکه یی درمیابم که افزونتر از یکصد تن آدم ، راه زندان را پیش گرفته اند ، همه مشتاق دیدار واحوالپرسیند ازمحکومی .

درفاصله کوتاه زمانی ، دیوار های بلند بلاکهای زندان به چشم میخورند ، همه ازموترها پابین میشوند ، به جزمن ، دیگران همه بکسهاوخریطه هایی دارند که میبرند به زندانی شان کارد در بزرگ زندان میایستم وبه افسر موظف ، خود رانزد یک ساخته واز او اجازه دخول میخواهم میپرسند زندانی یی داری ؟ میگویم : خیر (سپس کارت ژورنالیستم را ارایه کرده ، اجازه ملاقات با ((سرورچوچه)) رامیخواهم پس از تماس بامسؤولان ، اجازه دریافت میکنم ، دستم امضاومهرشده ، نمره میخورد ، خود رانشانی شده به داخل زندان میبابم ... باخود میگویم :

((...)) جی برخوردی خواهد داشت ؟ ایا او حاضر به قصه گردنش خواهد شد ؟ اوچی قیافه و اندامی خواهد داشت ؟

افکارم رابرای برخورد شاید غیرعادی با انسانی غیرعادی جمع میکردم وراهی سمت بلاک چاربودم ، ازدورنگاهم به گروهی از زندانیان افتاد که همه بیل به دست مصروف کاراستند ، با خودم گفتم شاید سرور نیز باآنان باشد ، انسان ها همیشه به دیدن تازه ها ویاشگفتی ها ویاویژه ها سخت خود را نیازمند احساس میکنند وتا زمانیکه با ((او)) روبه رو نشده بودم ، همان هیجان کنجکاوانه را درخودم یافته بودم .

کاردروازه بلاک ، ازافسریکه مصروف بازی (کرمبورد) است ، میخواهم تابرایم سرور ((چوچه)) را بخواهد ، وقتی میفهمد ژورنالیستی علاقه مند بازدید سرور چوچه شده است ، سوی من نگاهی میکند ، انگاربا خود میگوید : ((چی قدر د پرمتوجه سرورچوچه شدن)) به زیرد یواربلندی که یک حویلی را از حویلی دیگرجدا میکند روی خاکهای مراجعین دیگربا وابسته گان خود که زندانی استند ، نشسته اند و ملاقات میکنند ومنهم با مراعات این رسم محلی ، به انتظار انتظار پانزده دقیقه یی نشسته ، باز هم تصویر های از ((او)) درذهنم نقش میکنم ... آن سوتر مردان جوان مصروف کندن وپاره کردن زمینی استند که بالای آن باید ساختمانی تعمیرگردد ، همه گان از چهره هاوصداهای زنده گی دیواری خسته استند ، شخص موظف پیوسته آنان رابه کارفرا میخواند ، هنوز آفتاب بربالای سرما عمود نشده که مردی باقدکوتاه ازعقب سرکارم آمده میپرسد :

— شمامرامیخواستید ؟

سراپایش رابا شتاب مینگرم ، — چشمهای سرخش را ((گلوی دریده شده اش را)) ، قدپستش راوموهای سیاه ونمناکش را . ((او)) سرور است ، بلی به زودی باخود فیصله نمودم که قبول کم ((سروربود نش)) را تازه از حمام برآمده است ، پیش ازآن که دوباره طرف سوال قرار بگیرم ، گفتم :

— بلی میخواهم باشما صحبت کم وقصه تان را بنویسم ، من ژورنالیست استم به زنده گی شما علاقه گرفتم ....

نگاهی میکند سرد وگذرا ، باخود تکرارمیکند : ((قصه ... ژورنالیست ...))

نگاهش به ناکجا میرود — به ناکجایی که شاید سالهای سال از عمرش را درآن به سربرد — به ساده گی ، روانش را ، پرازعقده و نفرت میبابی ، درچشمهای سرخ تریاکیش ، که ورتی نهفته است تلخترازهرتلخی وتندترازهر شلاقی ، خود را جمع وجورمیکند ، بیانش لحن موذبانه یی پیدا میکند ، به چشمهایم که نگاهش را دنبال میکنند ، خیره میشود وزود اخم از ابرویرداشته ، میگوید :

((قصه مره کتی همه برباد بهایم اگه نوشته میکنی کارمردانه بیست و مه هم تاجایی که یادم اس ، برت قصه خاتکدم از اول شروع میکنم ...))

وباهمین اداه ، ادامه میدهد ومن یادداشتهایم رابرداشته گپهای او را میشنوم واکنون به لحن نوشتار گفتار او رانوشته میکنم :

((به خاطرم است که در روزگار کودکیم ، یدروم رد که ایکاش — نمیدانستم ، از هم جدا میشوند آن یکی بی عیاشی خود واین دیگر بی راه های نو ارضای خاطر و هوسش ، زنده گی میکند ومن با مادر آوازخوانم ، بامادر هنرمندم در ریکاخانه کابل جای میگیریم ومدتی بعد شوهرمادرم — شوهرو مشی — به خانه مامی آید ، امازود چشمرا ز

(c) ketabton.com: The Digital Library

خاطرات یک فراری سیاسی

نوشته: رهش

جهان میهوشند . ما در شهر نو جاي غزين ميشويم ، هنوز نميفهميم دست راستوچپ کدام ها اند که دستم مهارت بريدن کيسه هاي جيب ها راکسب کرد ، هنوزجنايت ديگر نکرده بودم ، فقط کيسبري ميکردم وگاهگاهي همراه بارفقايم دزدي هاوخيردزدي هاميکرديم تااين که اشتباهاً مرازندانی کردند

* چرابه کدام جرم‌وجنايت ؟

ـ جنايت؟ هيچ جنايتی نی . به خاطر سرقت پول حاجی سهراب برنج فروش‌وبه خاطريکه حاجی سهراب کشته شد وسه نفرجوانی بالايم شاهدي دادند ، ده سال قيدم برآمد اگر کلانسن ميبودم شايد اعدام ميشدم ، اين اولين باري بود که درعقب ميله هاي زندان ـ رنج عادت بد را از ياد بردم ـ عادت کيسه بري وسرقت ـ وافزون برآن اعتياد جرس‌کشيدن به تريا‌ك کشيدن مبدل شد . . .

درآن سالهامن درزندان ـ دهمزنگ کابل توقيف بودم ، اتفاقاً يك‌گروپ زندانيان سياسی که امروز مردمان بزرگواري استند ، در زندان بامن معرفی شدند ، آنان ميخواستند مرابه اصطلاح اصلاح کنند ، به همين منظوربامن کمك ميکردند ، حتی مرانزد خود خواستند الفبا رايادميدادند ، روزي قرار برآن شد که يکی ازاين‌زندانيان سياسی(اکنون خدا ميداد بشرمل) سلدي را طورمخفيانه اززندان به برادرش بفرستد که درآن اسراري نوشته شده بود ، من سند رابه قسمت ثقل يك کتاب جابه جا کرد و به زندانی گفتم بنويس‌که اين کتاب جالب است به دقت بخوانيدو به اين ترتيب، پوليس‌اغوا شده ، سند به دست طرف مقابل ميرسد . . . از آن پس ، آنان به من ميگفتند که تو پسر با استعدادي استی ميتوانی در آينده زنده‌گی خوب وشريفانه يی داشته باشی واما زنده‌گی شريفانه که نميتوانست ديگربامن سرسازش‌داشته باشد ، مگر بايد رويد راندرم داشت؟ مگر بامادرم داشت؟

ميعاد کمی از حبسم باديگر گونی رژيم بخشيده ميشود ، وقتی از زندان ، آزاد شدم ، کوتاه زمانی تصميم گرفتم که ديگر کاري نکنم که زندانی شوم اماتصوير هاي فجيع زنده‌گی مادرم ، تصوير هاي عاصی قيافه‌ پدرهايم وتصاويرفجيع و مفلوك همه‌گذشته ام يك‌مشت شده ودر فرقم خوردند ، ديدن زنده‌گی مردمان آزاد رانميتوانستم تحمل کنم کسانيکه بامن نوجوانی را آغاز کرده بودند ، هيچکدام مانند من نبودند ، قيافه‌ سرد و بيجان آخرين مقتول حاجی سهراب ، بسته هاي ضخيم کاغذ هاي پول ، توته هاي متعفن چرس يا ران دوران غارتگري کودکانه ام که اکنون جوان شده اند ، همه و همه صف بسته ولخستين قدمهاي آزادم را درجاده‌ اجتماع محاط کرده بودند وبه دهليز مبدل شده بودند که انتهايش بازگشت به گذشته وآغازش‌بود ، وچنين بود که مفکوره‌ غارت توريستها راهمراه با يارانم لباس‌عمل پوشانيدم وحتی گاهگاهی اموال ويا پاسپورت و اسناد شان راکه به دردم نميخورد دوباره بالايشان ميفروختم .

گاهگاهی مردم به من ، جنان نگاه ميکردند که گويی جنايتی کرده باشم ويا جنايتکارباشم . درست درلخستين روزهاي ماه چارم آزاديم ، پوليس ـ همان افسريکه ازمدتها مراتعقيب‌ميکرد وهربار دردسنگينم نقشی داشت (گل‌نبی خان) ـ بازدستانم راقفل زدوسوار برموترزندانم کرد .

* چرا ؟ به اساس کدام جنايت ؟

ـ جنايت ؟ کدام جنايت؟ منکه جنايتی نکرده بودم . . . فقط مدتها پيش‌موترحاجی هزارگل‌را دزديده بودم وتمام پرزه هايش را فروخته بودم ومحکمه پنجسال زندان راشايسته مجازاتم تثبيت‌و فيصله کرد ، وهنوز همه سيعادم توقيفم را سپری نکرده بودم که آزاد شدم ودراولين هفته‌ بعد از آزادي دوباره براي مدت کوتاهی توقيف شدم .

* کدام جنايت رامرتکب شده بودي ؟

ـ جنايت؟ منکه جنايتی نکرده بودم ، صرف اشتباهاً والی لوگر را غارت کردم وازحبس‌زود رها شدم ، بعد ازمدت کوتاه تراز يك ماه آزادي ، بازهم محکمه چهار ـ سال حبسوبد يگربرايم سزاوارديد .

* چی جنايت کرده بودي ؟

ـ هيچ جنايتی نکرده بودم ، فقط چهل هزارافغانی کيسه بری کردم ، ونيمی از حبسی راسپری نکرده بودم که آزاد شدم ودراولين روز هاي آزادي ، مرا (درنقليه سياه سنگ) سربازساختند . محيط سربازي محيط خوبی بود ، اما هرگز دوست نداشتم که نان را به راحتی غذاي سربازي صرف کنم ، آخرباید زحمتی براي ربودن نان کشيد ، شراب، جرس‌وتريا‌ك بايد صميمه هاي غذا ميبود ، وهمين‌بود که دوماه بعد از آزادي وسربازي از قطعه‌ نظاميم فرار کردم وچهار

بقيه درصفحه (۹۸)

(c) ketabton.com: The Digital Library

شما هم خبر شوید!



از گپ هایی که ما خبر شدیم

تهیه کننده: فوزیه زلمی



ساربان زخمی شد!

شاید یی بین هنردوستان یه ویژه علاقه مندان آوازگیرای ساربان پخش گردیده که ساربان زخمی شده است ...

ساربان در پلاک ۱۲ الف میکروریان سوم دریک اپارتمان پنج اتاقه درمنزل اول باخانواده اش زنده گی میکند، چندي قبل یکی ازراکت ها درهمین بلاک اصابت میکند که خساراتی بمه شیشه ها وکلکین هاي آپارتمان میرسد، ولی به فضل خداوند مهربان ساربان وخانواده اش ازخسارات جانو درامان میمانند.

پس از وقوع این حادثه اتحاد به هنرمندان به کمک میشتابد وترمیمات اپارتمان اورا به عهده میگیرد، در وقت نبر راکت، ساربان در حال آستراحت بوده ولنگه لنگان خود را باد یگر اعضاي فامیل به دهلیز رسانیده ودردل دعا میخواند ودفع بلا را آرزو میکرد ...

میگویند: «رسیده بود، بلایی ولی به خیر گذشت»

ساربان با اعضاي فامیل ازین حادثه جان به سلامت میبرد ... ما سلامتی همه هموطنان را ازباري گاه ایزد متعال خواهانیم.

شیوه

شنیدیم که هنرمند خوب، متواضع وسابقه دار کشورشیرفزنوي هوس خانم چاربی رانموده بود، طلبگاران هم فرستاده که خانم اول آن، دویا داشت وچند پاي دیگر از خواهران به جان برابرخود (انباق ها) قرض کرده روانه منزل انباق اینده میگردد وميگويد به لحاظ خدا متوجه باشید که این (شیرک) شانزده (اولاد) وسه خانم دیگرهم دارد ودرانجا جنجالی برپا میگردد که شیر غزنوي وارد میشود وجنجال اوج میگیرد ...

رفتم سراغ شیرجان غزنوي که دریکی ازهوتلها به حیث استخدم کارمیکند وموضوع را عرض کردم ... خندیده گفت:

زلمی جان ماراکی میگیرد یک خانم دارم ونام خدا یک درجن اولاد، همراه این یکی هم که بیرشم، زیاد است گفتم درجوانی تان برکت بود اما امان ازدست شایعه براگنان.

ناشناس کجاست؟



خبرشدیم آوازخوان محبوب وخوب ما محترم ناشناس مسع الخیر از وظیفه که درخارج از کشور داشتند به وطن برگشتند بزم آن که وعده وحیدي با ادارهٔ مجلهٔ ساوون مبنی برانجام مصاحبه یی داشتند، متاسفانه خود شانرا در چپ کوچه هاز دند که هیچ قادر نشدیم با ایشان چشم به چشم شویم این که ازکی به قهراست خدا میداند، اما متاسفانه شنیدم که گفته اند میخواهد تقاعد بگیرد وبه خانه نشیند.

از کار دولتی دل شان، اما آیا میخواهند دوستداران آوازش را همینه وریکبار با تقاعد خود تنها بگذارد، از موسیقی که نمیشود تقاعد گرفت.

خبر شوید!

حالا که پرسیدید

عبدالقدوس از کارته پروان:

س: من به برنامه هاي رادیو و تلویزیون زیاد علاقه مندي دارم، میخواهم همیشه آن ها رابشنوم وببینم، بخاطر این کار باید برق داشته باشم به کجا عارض شوم تا مرامم برآورده شود؟

ج: هیچ جاعارض نشوید یک پایه جنراتور بخرید.

محمد رحیم کبیر از سپید نورمحمد شاه مینه:

س: چند دین سال است هر یفته تیلفون به مرجع مربوطه داده ام، امروز وفردا میگویند اما همسایه ام درهمین روزها تیلفون گرفت ...

ج: هیچکار غیرممکن درین دنیا وجود ندارد، دست و پاي کنید و...

زهره ایوب از میکروریان اول:

س: تاحالیکه خردارم رادیو وبه ویژه تلفظ نطاقان آن معیار تلفظ درست میباشد، با تاسف بعضی از نطاقان سابقه دار و تازه کارما کلمات را غلط تلفظ میکنند چرا؟

ج: استغفرالله چو میگویید شاید گوشهاي شما غلط میشنوند.

عابده رابع بکتاش:

س: چراتاوقتی خانهٔ دیگري نداشته باشی مستحق آپارتمان مکروریون نمیشوي؟

ج: به خاطریکه باید قبلاً اصول خانه نگهداشتن راهم داشته باشی و ازسوي دیگرخانه دار رایک خانه بیخانه راصدخانه.

شهدهد الحمید میرزاده از شعرمزارشریف:

س: چرادرمغازه هاي برچون فروشی، اقلامي ضروري وکم قیمت به خویشان وکسان کارمند ان آن میرسد؟

ج: نشنیده اید که «مه به تو که توبه مه...»

س: خوانو هم تحصیل یافته وبرد بار، خشویم همیشه مراملامت میکند ودختر ش (خانم) را علیه من میشوراند نمیدانم کار به کجاخواهد کشید؟

ج: جایز نه، به داکتر روانی، اگر بیایید...

س: خود رامعرفی نمیکنم دختري هستم حدود هجده سال دارم، تاحال خواستگاران زیاد داشته ام، تحصیل یافته وبامتانت بوده اند، اما قد وقواره وپول نداشته اند، دوستی مرا ملامت میکند ومورد شماتت قرار میدهد ومیگوید: تومقصري وگناه ازتوست که نباید چنین باشی به نظرشما گناه ازکیست ازمن، از خانواده ام که مراچنین پرورش داده اند یا از محیط مکتب یا...؟

ج: ازهیچکدام، ازویدیو ي شما وکست ها وفلم هاي تجارتي هندي.

لعل جان نایل ازمزارشریف:

س: چراهمه هنرمندان از رادیو تلویزیون و مقامات بالا یی ان نارضایتی نشان میدهند؟

ج: به خاطریکه درجیب خود چیزي ندارند، ازین سبب بهترین بهانه همین است.

نفیسه ارزو صدیقی:

س: ایا مشر یارو برستو ازسیاحت برگشته اند؟

ج: مردم این سفررا فرار نامیده اندنه سیاحت.

مسعوده توخی:

س: ایا بت پرستان اشخاص به حیث نطاق نمره شناخت است یا استعداد؟

ج: اگر هردو باشد ازین چه بهتر اما اغلباً با استعداد وصداي خوب.

س: چرا هزارویک گپ نشر نمیشود؟

ج: هزارویک گپ براي نشر نشدن ان وجود خواهد داشت.

جلیل اندرابی:

س: چراشمس الدین سوزان تخلص می کند؟

ج: به خاطریکه تیل بهدا نمیشود.

فاطمه حنیف:

س: چراصاحبه کارگور و درسباوون چاپ نمیشود؟

ج: به خاطریکه هنوزصاحبه راجندرکاریدر اوبه چاپ نرسیده.

سیما سروري:

س: ایاموترطاهرشباب تصادم نموده است؟

ج: از بایسکلش خبر داریم از موترش نی.

س: اکبر نیکزاد کجاست؟

ج: باگمان اغلب که به جمع تجاران پیوسته، درکابل تشریف ندارند.

سارا ازلیسه حرحلالی پروان:

س: چراوحید صابري اهنگ هاي تازه ندارد وچرا درتلویزیون اهنگهایش کم نشر میشود.

ج: شاید مصروف عروسی ها باشند ودرمورد هم میگویند زرنده که دلارده هم به وارده.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نقش نوی

خوتبه لانه وه غوږ یه لې ،چې د سهارنیم وز مې د مجواخستلو پسر شوب شو .

وز مې خوتبه په نازنازنه خپل کس لیوله اوهغه په نخرولخروعتګید لو ګ جور ه وه . خو وروسته څخه وروسته د سهید په سهیل پلوکې خا ه ټغارې اود سهارد ډیرې لمر د ږیو ور الګو د زړې غار کې ه انتظارکې وه چې ګله ګله یې د سهید لوهغه دیارویې . خوتبه یو وا ر تیم رخه پته پته د خان سره وایې :

زه ځ زه چې د نړۍ سته د نړ ر د لټولټولوري ته ګ رکولای شې د خه د ناز برخه د ((ننی)) د یهزوړې لوړونه د ه ؟

یه ! د ا د ننی یهزوړینه نه د ه . بلکې د یرویې د ډې خواله د ه چې د شنه آسمان د شنه زړ ه د نامرا ـ د ی د خپلې خخه یې زغورلې یم . د ((پروی)) د یهزوړې لوړونه ؟

زه پوهیږم چې د پروی لوړونې د زمان د او ټبټلو را اوښتلود تور و تیارود کوڅو خخه راتیره کړم اوخپ د لته د سهید په سهیل پلوکې ټغښتې مسید لوته تیاره ایسم . د پروی د یهزوړې لوړولې، هغه چې د وز مې په نازې خندګوي اوهغه چې د سهارنیم زړ ه لوړ د ګ ارکې



څېړنمل محمد دین ډوډاک

یه ! هوس یې ښاد ه ساتلې یم .

د پروی لوړونه ـ منم چې زما وو د وز مې د پستې خپل یې مراد مړ ه یم .

منم چې زما یه خندا د بورا د ـ سیل اتلې تود یه لاې شې .منم چې ښایسته د اوږل خاوند ه د ا هیله نه هیږې چې زه یې د اوږل اوږد مینا نود زړ ه یه ټغرې کې تود وساتم !

ښه ! زه د دې نازنین باغ یه لمن کې چاواچولم !

او ډغه د ننی تود ه هنګامه چې ا باد ښاد بخت یه برخه کړې د ه ؟

پوهیږم ((پروی)) د پسر و ه وزوبلې لوړونې .

پروی ـ هغه پروی چې د ننۍ ښاد ګه د کاروان زغرغه یې د ې ـ لوړې ته رابللې د ه . اوهغه ـ پروی چې د سوځند ه اهار مخې ته یې زما د ننی ورځې د نازنې خاطر خپل د لاسونو او رغوني یه سرو لنبو سوغاتې د ې او زه یې د اوسنۍ هوس بنکلې باغ ته سهارلې یم . هغه باغ ته چې بولګان خپله قافله یکښې ار ولا ې شي .

هغه باغ چې بلبلان یې د ـ ((سبا)) د راتلونکې سند روخپل یې ټغښې زغولای شي .

منم چې زه ((ننی)) خوتبه یم اود سبا د ګډیدې ګل د سباد ګلونو په ګډیدې ګه کې د نورو ګلونو ترخنګ د بنا یسته بازار تود یم .

د سبا (هو ! د سباد ګلونو د ګډیدې هیله یه مایوسه کیږي .

زه ((ننی)) خوتبه یم اود ((پر ـ وی)) د لوړونې بنه شاهد ه .

زه خوتبه یم اود ((سبا)) د ګلونه ګډیدې د جور ولوتانه ه لښته .

زه خوتبه یم د هاغلې د اوسنۍ سهارد وز مې یه خپل کې .

زه د سهارنیم ور الګو یه طلایې غرغونه نازیږم اود سبا هغه غوږ یه لی ګل یم چې د بنا یستنو په اوږل کې توسهل کیږم .

زه د ((ننی)) خوتبه یم خو ه ((پروی)) د لوړونې شاهد ه اود ((سبا)) هغه غوږ یه لی ګل ـ چې د نازد سترګو بنا لې ورته اوښتلای شي .

خوتبه !

بلی خوتبه ! دغه زمزمه پته پته ز غوله خود زما د تمیز خوږ ولوتو د یره لږ ه رسید له .

خوتبه ! هو ! خوتبه یه ټخرولخر ه هغګید له اوګډ ه وه ! !



(c) ketabton.com: The Digital Library

سید رسول رسا :

د پښتو ادبیاتو ځلاند څېره

د پښتو ادبیاتو پرهسک آسمان د پوهنتوي لیکوال او د پېښور د کروانیا ټولګي بې رونبانه کړي دي . د دغو ځلانده ستورو څخه یوهم سید رسول رسادي .

سید رسول ((رسا)) د پښتو ژبې نومیالی لیکوال اوخوږ ژبی شاعر دکوزي پښتونخواد پېښور د سیمې د ((بدرشو)) په کلی کې په سنه ۱۹۱۰ عیسوي کې وزیږید . پلار یې میامحمد سعید نومیده . خپلې لومړنۍ زده کړې یې د نوښار په اسلامي ((هاي سکول)) کې اولوړې زده کړې یې د پېښور په ((اسلامیه کالج)) کې ترسره کړې . په ۱۹۳۴ کال کې یې د ازمویني له تیولو وروسته د لاهور په ((سنترال کالج)) کې شامل شو اوپه ۱۹۳۸ کال کې یې لدغه کالج څخه د فراغت سند ترلاسه کړ اوروسې د پوهنې په محکمه کې د ښوونکې په حیث وګمارل شو .

سره لدې چې سید رسول ((رسا)) خپلې لوړې زده کړې د طبیعي علومو په څانګه کې سرته رسولې وې خوله ادبیاتو سره اوپه ځانګړې ډول له پښتو ادبیاتو سره یې خاصه مینه او علاقه د رلوده .

سید رسول رسا لاکوچنی وۍ اوسه ښوونځی کې په لومړنیو زده کړو بوخت وچې په شعروپلوې پېل وکړ اوهغه وخت د ((پښتون مجلې)) په پاڼوکې یې شعرونه خپرېدل . کله چې سید رسول رسا په اسلامیه کالج کې زده کړه کوله د اسلامیه کالج) د (خیبرمګزین) په نامه مجلې د پښتو برخې مدیر وتاکل شو . چې څه ناڅه شپږ کاله یې د دغې مجلې د خپرولومسوولیت په غاړه د رلود .

سید رسول رسا په کالج کې د زده کړې په بهیرکې د ((بزم ادب پښتو)) . ((بزم السنه شرقیه)) او د نوښارد ((ادبي جرګې)) دغړي منشي اوړئیس په توګه وظیفه ترسره کړي ده .

سید رسول رسا هم د زده کړې او هم د سرکاري خدمت په وخت کې د پښتو ادبیاتو ودي اوپراختیا ته ځانګړي پام ساته اوبدي لاره کې ستر نه هیرید ونکې کارونه کړي دي . هغه د ((پښتون)) مجلې په کار و بارکې د پوزیارګالليې اود دغې مجلې له لارې یې پښتو شعر اونظم ته ځانګړي خدمتونه کړي دي .

سید رسول رسا په (۱۹۴۱ـ۱۹۴۲) کلونو کې د دهلی د میاشتنۍ تبلیغاتي مجلې په اداره کې چې ((نن بړون)) نومیده په کار بوخت وۍ .

سید رسول رساد ۱۹۴۵ کال د کانګرس په وزارت کې د ((ال انډیا ریډیو د دهلی)) ته د کار لپاره وا ستول شواو د هند د نیمې وچې تر تقسیمید و پورې هلته پاتې شو .

سید رسول رسا په پښتو ژبه د پېر اثار لیکلی چې څنې چاپ شوي اثارې په لاندې ډول دي :

ـ د بید یا ګلونه ، د غزلونواونظمونو مجموعه .

ـ نوي ترنګ ، د نظمونومجموعه .

ـ د قران پیغام ، پواوز د نظم د مسدس په ډول .

سید رسول رسا سربیره پر پورتنیو اثارو څنې ناولونه هم لیکلی دي . رسا په انګلیسي ، اردو اوفارسي ژبو ښه پوهیده ، اوبه روانې یې په دغو ژبو خبرې هم کولاي شوي اولیکل هم . هغه د هند د نیمې وچې له ویښ څخه وروسته په افغانستان کې د پاکستان د سفارت مطبوعاتي آتشه وۍ .

د پوښعرخوکرښې یې چې د فیوډالي ستم پرضد ویل شویدلتـه د مثال په ډول رانقلوو :

خدای زما اوستاخوبه دي .
مونږه د وارې بنده ګان یو
ته په څه باندې مالک شوي
مونږه ولې فقیران یو
ته د خدایې لویې څمکې میراث خورشوي . موږ شوزي .
اوس سجدې موستایه درد ي
چې بې وسه عاجزان یو .

سید رسول رسا
د پښتو ادبیاتو
ودې اوپراختیا
ته څانګړي پام
ساته

(c) ketabton.com: The Digital Library

قصه کشتن سوخته

نوشتهٔ کامله حبیب

قصه از مد

مانند یك درخت بی حاصل ریشه هاي تنش خشکیده بیرون ، شش چنان بزرگ بود که در گور و تنگ سینه اش نمی گنجید ، رویاهاي عذاب آور لحظه هایش رامی انباشت ، در چشمانش قصه یك راز خوابیده بود ، رازي ازیك درد صمیق وروانسوز .

صدایش از درون یك چاه خشکیده وقحطی کشیده بیرون میشد ولی من میشنیدم وهی نوشتم ، شاید او بخوبی ومو بمو ترین

نویسندهٔ کشورما میبود اگر ادامه میداد ، اگر میتوانست یك وقتی مینوشت خیلی هم خوب مینوشت ولی بعد در نیمه راه رفته متوقف شد .

یکروزبه دفترمجله آمد ، مردي بود ضعیف و ناتوان ، اسکلت بود ولباس زنده هاي چون سایه بی سبك وبی صدا آمد و رو بروم نشست چشمانش را سایه غم پوشانیده بود . ازقصه هایش برایم قصه کرد ، من قصه اوراکه کسی برایم گفته بود چندین سال قبل نوشته بودم ، واکنون به اصطلاح قهرمان داستان خودش آمده بود و تقاضا داشت

بار دیگر انچه در زندگی اواتفاق افتاده از زبان خودش بشنوم ودوباره بنویسم ، شاید این نوشتن دوباره اوراتسکین میکرد .

گفت : اینباره قصه یك مرد گوش بده وبعد خاموش شد . سکوتش طولانی شد از گفتن آنچه که باید میگفت هراس داشت انگشتان باریك و لاغرش را لرزه خفیف وزودگذر فراگرفته خجلت زده به نظر می رسید دانه هاي کوچك عرق بر پیشانی اش میدرخشیدند ، بعد سکوت راشکسته وبدون هیچ مقدمه بی گفت : یك وقتی مینوشتم ، داستان مینوشتم وشعر میسرودم هرچی نیرو در وجودم بود به حکم یك احساس ناشناخته در وصف زیبایی هاي طبیعت به پاي هر گلی آب میدیدم ، شاعر ي بودم که گوشم به زمزمه هاي

بی درنگ ودل انگیزهر آبشار وظلمت رویائی هر شب سیاه وهرشب پر ستاره آشنا بود همواره ازجهان حقیقت میگریختم زیرا مونس همیشگی من تصورات انسانه ساز من بودند . پدرم رابی اندازه دوست میداشتم اوبراي من فرشته یی بود که بالهاي عماد تش برسرم سایه می افگند ومراچون جان گرامی میداشت که ایکاش چنین نمیبود ، زیراهمین محبت هاي بی حد وحصراو پاي آزادم را دربند حلقه نامزدي دختري کشانید که همبازي دوران کودکی من بود . من واو همدیگر راخیلی دوست داشتیم ولی وقتی چشم بزیبایی هاي طبیعت آشناشد دیگر کمترین توجه یی به اوندا شتم ، زیرا زمزمه آبشارکه دیوانه وارسر به سنگ میکوبید کافی بود که سرمست کرداند وازد نیاوهرآنچه موجودات آن اسمه بیگانه ام سازد . او دختریکی ازدوستان پدرم بود ، ازآنجایی که پدرش

(c) ketabton.com: The Digital Library

متمول و بارسن بود، بدون میخواهد
سبب دوستی ما تکدر گردد
ولی نمیدانست که من اکنون
کوچکترین تمایلی به این دوستی
وصلت ندارم. از آنجایی که
احترام پدر را فریضه خود میدانستم
در صدد اعتراض بر نیامدم، و بـ
بالاخره باهم نامزد گردیدیم، دوره
نامزدی ما خیلی کوتاه بود و من
نتوانستم کوچکترین علاقه را در
قلبم به او اختصاص دهم، از
دیدنش قلبا منزجر میشدم با
کوچکترین بهانه از او قهر میکردم،
بالاخره باهم ازدواج کردیم.
من موجود مغرور و خودپسندی
بودم، یکسال اینروی نمیگذشت
که احساس کردم زنم گسی
زناشوهری برایم طاقت فرسا
است. خانم سواد خواندن
نداشت گرچه چشم او با حروف
سخنگوی هیچ کتابی آشنا نبود
ولی در عوض قلبی داشت سرشار از
عشق و محبت نسبت بمن، خیلی
میکوشید مرا خوشحال نگاهدارد
نگهدارد ولی من فرق فاحشی
بین غرور واداده فروشی میدیدم
آرزو داشتم خانم باسواد داشته
باشم تا آنچه را که نزدم اثر
گیرای ادبی جلوه مینمود بخواند
و برانگیخت هنر قریحه تحسین
گوید، این همه خود پسندی و هر
موجود تخیلی بار آورده بود
پیوسته در عالم تخیلات که هیچ
رابطه و پیوندی با حقیقت
زندگی نداشت به سر میبردم،
خلاصه در جهان دیگری زیست
میکردم، خانم به هنرین کو ـ
چکترین علاقه ای نشان نمیداد
عشق و علاقه او فقط در وجود
من خلاصه میشد.

کم کم احساس کردم که تحمل
وجود او برایم رنج آور است باخود
میگفتم: حیف است نویسنده ای
چون من بازن بیسواد و زندگی
کند آرزو داشتم نویسنده و دانشمند
باشم در حالیکه او تنها در پی
فرزندی بدنیا آورد.

بالاخره تصمیم گرفتم کار را با
او یکسره کنم، آنشب نمیدانم
او در چهره خوشی از آینده
اش فرو رفته بود که با خشونت
عقیده ام را اظهار کردم.
نخست خیال کرد شوخی میکنم
ولی همینکه دانست در تصمیم
خود استوارم به شدت گریست
خواهش را بمن نمود که فرزندی
که در شکم دارد بیاد پدرش قسم یاد کرد
که خواندن و نوشت را بیاموزد
ولی من فریاد زدم: من فرزند
نمیخواهم و نمیتوانم برایم
فرزندی بدنیا بیاوری، با یک عالم
یاس او گفت: از کجا
میدانی که نقص از تو نباشد؟

او به تلخی میگریست ولی گریه
او در شوهر از قلبم کوچکترین
تاثیری نداشت، و منکه از همه
پرداخته مهر به او بسهولت
میتوانستم بدرشوم، به اشک
های پی به التماس هایش، به
فغان و سوگند هایش هیچکدام
شان اعتنا نکردم، تا صبح دیده
برهم ننهادیم و همینکه خورشید
با پرتو زرینش از افق مشرق سربدر
کرد از بستر برخاستم و بدیدم
را از تصمیمی که گرفته بودم آگاه
نمودم، او کجا میتوانست با رأی
من روی مخالف نشان دهد
پس از کمی گفت و شنود راضی
شد، مراسم طلاق خیلی ساده
صورت گرفت زیرا اکنون خانم
کسی نداشت پدرش چندی پیش
فوت کرده بود، یکه تاز میدان
پدر و ثروتش بود. با اخذ مبلغی
به عنوان مهریه در حالی که
چشمانش از فرط گریه ورم کرده بود
محضر را ترک گفت، از آن به بعد
من بودم و چار دیوار اتاق
و یکمشت تصورات واهی. اشک
خامه ورق ها را پیهم سیاه
میکردند.

دو سال گذشت و من همان ـ
بودم که بودم. زنده گی را از دریچه
تخیل نگاه میکردم و از زندگی
واقعی و تلخی های آن گریزان
بودم، تا آن که یک شب همه چیز
عوض شد.

یک شب زیبا و خیال انگیز
بهار بود، پره های ابر در پهنه
آسمان مستانه سر در پی هم می
نهادند و می غریدند، انعکاس
نور چراغ های خیابان در آبهای
ایستاده بی روی جاده منظره
دلپذیری ایجاد کرده بود، در
یکی از ایستگاه های شهر منتظر
موتربودم تا به خانه روم و از این
منظره دل انگیز قلم فرسایی کنم.
مردی آهسته به سویم نزدیک
شد روشنی چراغ نیمی از صورتش
را روشن کرد لنگی کهنه
به سر و گلوش پیچیده بود به یاد اشت
از سراپایش کثافات می بارید
وقتی مقابلم ایستاد لبخندی ـ
زده گفت: آقا ساعت چند
است؟ به ساعتم نگریستم یازده
شب بود با خشونتی گفتم: یازده
بیجه. فکر کردم همین که جوابش
را بدهم از کنارم رد خواهد
شد ولی او در حالیکه پس گردنش
را می خاریدو باره سوال کرد:
منتظر موتر استید؟

گفتم بلی!

شما هم انتظار موتر را دارید؟

در حالیکه به اطرافش نظر
می انداخت خنده ای نموده
گفت: من منتظر مشتری استم.
به دست هایش نگریستم فروشنده
چیزی نبود که منتظر مشتری
باشد، خیال کردم شوخی میکند
بی میل نبودم تا رسیدن موتر
خودم را با او سرگرم کنم، قطی
سگرتم را از جیب بیرون کرده سگر ـ
تی تعارفش کردم یک دانه برایش
برداشت با لایتر سگرتش را
آتش زدم.

طرز سگرت دود کردنش دانستم
که معتاد نیست زیرا نیمی از
سگرت را در دهنش فرو برده نظری
به سراپایش انداخته گفتم:

گفتی که منتظر مشتری استی؟

خنده معنی داری نموده گفت:
بلی منتظر مشتری استم ولی این
روزها کسی به سراغ ما نمی آید

بقیه در صفحه (۹۶)

نمیدانم ذوق مردم مرده یا گل
ولای کوچه ها مردم را فراری ـ
ساخته است.

یقین داشتم دیوانه نیست
ولی از حرف های بی سروپایش
هم چیزی دستگیرم نمیشد.
خودم را به صحبتش علاقه مند
نشان داده پرسیدم: خوب
بالاخره نگفتی چی میفروشی؟
چشمانش را به گوشه بی از خیابان
دوخت و بدون آن که در چشمانم
نگاه کند بالحن زننده یی گفت:
بستر نرم و آغوش گرم، این تو استی
که مرا نمیشناسی تعلم جوانهای
شهر با من معرفت دارند.

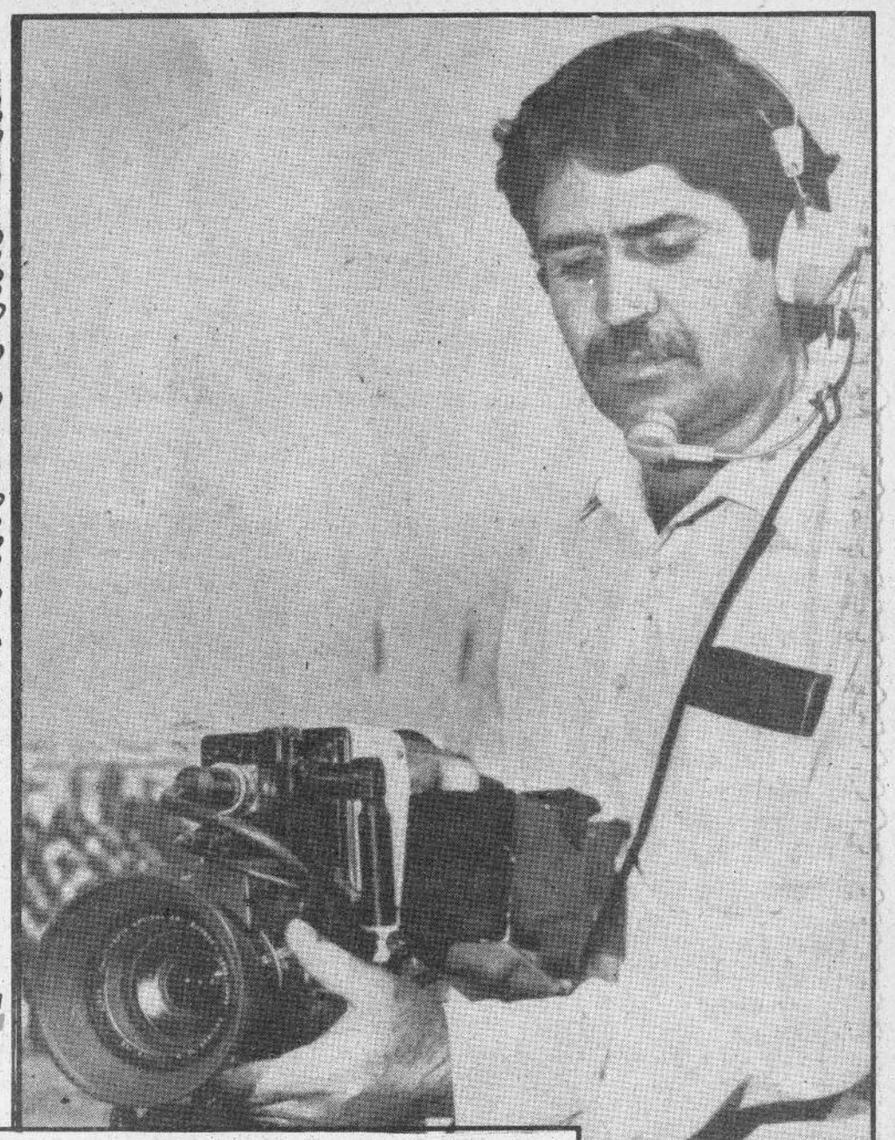
لحظه یی باخود اندیشیدم
میخواستم از او فاصله بگیرم مگر
دیدم من هم جوانم، آتش شهوت
یک باره در وجودم مشتعل گردید
قلبم شروع به تپیدن کرد گویی
آن مرد افکار درونی ام را به خوبی
درک کرده بود، در حالیکه به
سویم اشاره مینمود براه افتاد
او واسطه بود و من هم جوان مجرد.
تم داغ شده بود در آرزوی لحظه
که چند دقیقه بعد در اختیارم
قرار میگرفت سر از پا نمی شناختم
مبدل به یک پارچه شور و هوس
شده بودم، هوس کشنده ولی
دلپذیر. تا آن شب اصلا به فکر
زن نبودم، تعلم سرگرمی من همان
پارچه های نفیس رومانتیک ادبی
بود نه که برتار و پود وجودم
حکمروایی داشتند.

مرد از پیش و من از دنبالش
از چند کوچه که سلوار کثافات
وگل ولای بود گذشتم عاقبت
در انتهای یک کوچه تاریک که
بوی زننده یی فضای آنرا انباشته
بود مقابل دری ایستاد نگاهی
به اطرافش نموده پس از آنکه
مطمئن شد کسی مراقبش نیست
با پشت دست به علامه رمز چند
ضربه خفیف به در نواخت، صدای
پایی از پشت در به گوش رسید
ولحظه یی بعد در با صدای

(c) ketabton.com: The Digital Library

ثبت تصویرهای گذرا

مصاحبه یی با فاروق زرنگ کمره مین تلویزیون



مصاحبه از فریبا سرلوي

واینبارياي صحبت هنرمند و یافلمبرداري مینشینم که از آغاز کارش همچون عاشق دلباخته یی برفلم وبه خصوص هنر فلمبرداري بوده است .

بلی اینبارسخن برسرفلمبردار- یست که بامهارت وزرنگی خاصی درثبت آهنگها به خصوص درین اواخر حصه گرفته است.

بانام فاروق زرنگ همه گان آشنا استند، بانام فلمبرداري که در قسمت دایرکت وفلمبرداري آهنگ ((اهل هرکجاکه باشی بازهم افغانی استی)) برسرزبانها افتاد وکارهایش پس ازان یکی پی دیگري گل کرد وسیکند .

باأو براي انجام مصاحبه در دفتر کارش قرار گذاشتم، همینکه در دفتر را گشودم دیدم که چقدر مصروف است تنها اونه همه همکارانش به کاري مصروف بودند، باد بدنم ازپشت میز برخاست وبالبخند صمیمانه یی به داخل رهنمایم کرده وبعد روبروم نشست .

ظاهرخیلی آرام وبی تکلفی دارد ومن پس از لحظه یی درنگ ازین دروآن درصحبتم رابا زکردم وآرام آرام سیر صحبتم را سوي هدف اصلی آورده برسیدم:

* شما درکارهاي اخیرتان مخصوصاً درثبت آهنگهاسبکهاي جدید کار رابیاده نموده اید آیا آن ها اندیشه خود شما بوده یا برود یوسران به شما ایده داده اند ؟

درحالیکه چهره اش جدي مینمود ولی باصمیمیت به سوم نگریسته گفت :

خیر! من درهلوي کارکمر چیز چیزي از دایرکتران هم آموخته ام ودرثبت آهنگهاخود م برود یوسر میباشم وازاند یشه خود کارگرفته وکوشش مینمایم تاتحفه خوبی نه تنها براي هنرمندان بل براي هموطنانم تقدیم نمایم .

* آیامیتوان کارشمارا یک کار هنرمندانه توصیف کرد ؟

- اگر خود خواهی نکنم میتوان گفت که بلی من باپشتکارفراوان بدون آن که ازکارها شانه خالی کنم به وظیفه ام میرسم وبیشتر میکوشم تادرکارهاي هنري ام - ذوق هنري داشته باشم وهمه کارهایم راهنري گفته نمیتوانم زیرا هرکاري درموقع وزمانش انجام میابد وثبت آهنگها به خصوص فلمبرداري درساحه هنر جزکارهایم است.

* براي شما معیارانتخاب تصاویردرلحظات گذراخاطره ها چه گونه است؟

حرفم راقطع نموده گفت :

- براي من معیار انتخاب تصاویردرهرلحظه وحالت عاد یست، به طورمثال میتوان کارم را با کاریک داکترمقایسه کرد .

داکتر درکارهاي روزانه خود به صورت عادي میرسد اما دروقت عملیات باجراءت ترکارش راپیش میگیرد ، ومن هم کارهایم را همینگونه درهرلحظه وزمانی انجام داده ام .

* هنوزچه تصویرهاي ثبت ناشده یی درذهن تان دارید؟ شاید وقت ندارید یا شاید هم امکانات؟

- درذهنم تصاویریست که امکانات ثبت آن ها هم وجود دارد اما باید آهنگهاي رامطابق به آن ها جستجونمود .

* گاهی دلتان خواسته چیز خارق العاده تصویري براي تلویزیون تهیه نموده وهدیه کنید ؟

- درصورتیکه چیزخوب وخارق العاده یی راپیداکنم حتماً براي تلویزیون هدیه اش میکنم اماناگفته نباید گذاشت - آهنگهاي راکه ثبت ویافلمبرداري سینمایم همه اش هدیه بیست براي تلویزیون .

* سفرهاي تان به ولایات و خارج کشورچی گونه بوده وچه درسهایی به شما داشته اند ؟

- سفرهاي که به خارج کشور نموده ام همه اش درروند کارم تشویق کننده بوده ودرعین حال توانسته ام تصاویرخوب به کشور خود بیاورم .

وسفرهاي که درولایات کشور داشته ام تاحد ممکن کوشیده ام تاتصاویرخوب وبدردبخور همراه داشته باشم .

* مثلاً به کدام کشورها سفر نموده اید وازآن جاها چقدر - آموخته اید البته دررابطه به کار تان .

- سفرهایم به دنمارک، اتحاد شوروي وفرانسه بوده، زمانیکه درفرانسه بودم دردکان عکاسی کارمینمودم وازآن جاهم توانسته ام چیزي بیاموزم .

* پس کارعکاسی بافلمبرداري نزد یکیهایی باهم دارند ؟

- به نظرمن منشاء واساس فلم برداري راعکاسی تشکیل میدهد یک عکاس میتواند فلمبردارخوب شود به شرط آن که تخنیک و تکنیک هاي عکاسی راید اند .

* درحدود چند پارچه آهنگ رافلمبرداري نموده اید ؟

- درحدود یکصد وبیست آهنگ را .

* چه ره آورد هایی درساحه کارتان دارید ؟

- دومدال ازطرف س.د.ج.ا.ا. تقدیرنامه یی ازطرف کمیته مرکزي ح.د.خ.ا. وهمچنان باتهیه تصویرهاي اهنگ اهل هرکجاکه باشی بازهم افغانی استی جایزه تشویقی هم گرفته ام .

(c) ketabton.com: The Digital Library

نوشته: داکتر امین زمان

الکولیزم

ونتایج زیانبار جسمی و روحی آن

از نظر طبی، وابستگی به الکول یک حالت بیماری وغیر نورمال است

طبیب مجله مشوره میدهد

ازنظر اجتماعی، الکولیزم، عبارت از استعمال افراطی مشروبات الکولیست است که سبب تشوشات در نورم های معیاری سلوک وروش شخص در محیط زیست، خانواده، جامعه وحرصه کار شده وهمراه زیانهایی برای صحت خود شخص الکولیست وآسایش وآرامش سایر اهالی می باشد.

ازنظر طبی، وابستگی به الکول، یک حالت بیماری وغیر نورمال است که شخص از اثر استعمال زیاد ومتداوم الکول، سرانجام به مرحله یی میرسد که خود را نا گزیر به استفاده از آن میداند واین ناگزیری به علت احساس نشاء ویا خمار وهم برای جلوگیری وکاستن اضطراب روانی ویا تکالیف طاقتفرسای جسمیست که در نتیجه ترک ویا عدم استفاده از الکول به وجود می آید.

وابستگی به الکول چی گونه به وجود می آید؟

طوریکه گفته شد از اثر استفاده از الکول دیگرگونیهای مشخص جسمی وروانی ایجاد میگردد که آهسته آهسته این دیگرگونیها شکل ثابت را به خود میگیرد.

الکول در مرحله اول به اندازه کم، تاثیرات آرامش بخش تسکین کننده، نشاط آور وتسریع کننده، فعالیت های روانی را دارد به همین علت کسانی به این گونه تاثیرات روانی الکول نیاز دارند و به آن مراجعه میکنند که با محیط زیست خود تطابق خوب نداشته ویا بی نظمی های روانی از نوع Neurosis ویا تشوشات شخصیت داشته باشند. این گونه اشخاص در مراحل اول با استفاده گاه وناگاه از الکول پرابلم های روانی خود را ظاهراً حل میکنند ولی سرانجام به مرحله یی میرسند که از اثر دیگرگونیها ایجاد شده جسمی وروانی به وسیله الکول ناگزیر وناچار باید به صورت مرتب از اندازه های زیاد تر آن استفاده کنند که به این ترتیب آهسته آهسته وابستگی به الکول به وجود می آید.

در ایجاد وابستگی به الکول محیط زیست شخص، مسایل تربیتی، عنعنات، عقاید مذهبی حسگیهای بیش از حد جسمی وروانی، موجودیت ناراحتی ها و صربات روحی شدید ویا خفیف و متداوم نیز اهمیت دارد. البته عوامل نوعی نیز در ایجاد وابستگی به الکول رول دارد مانند: وفرت الکول در محیط ودسترسی سهل به آن، استفاده از الکول به قسم تحریه یی، به وسیله نوجوانیکه یکی از اعضای خانواده او معتاد به الکول شده باشد و او گاه وناگاه جهت به رخ کشیدن آزادی خود وغیره الکول مینوشد طوریکه ملاحظه میشود عوامل سببی وابستگی به الکول گوناگون وفراوان است که مجموعاً به سه گروپ یعنی فکتورهای اجتماعی، فیزیولوژیک وروانی میتوانند تصنیف شوند.

الکول سبب چی دیگرگونیهایی در وجود میگردد؟

الکول سبب تغییرات وسیع نظمی های مختلف میتابولیک در اورگانیزم انسان میگردد. بالای میتابولیزم ویتامین های گروپ B مخصوصاً ویتامین B_1 تاثیر کرده ودر نتیجه زیان های منتشر ومختلف در سیستم عصبی مرکزی، سیستم عصبی محیطی و سیستم عصبی اتونوم از آن به وجود می آید، تاثیرات سوء آن بالای جهاز هضمی به شکل التهابات معده، سرطان ها و تغییرات در جذب مواد غذایی ظهور میکند، سخت شدن ویا سقوط جگر، حادثه ناگوار دیگر یست که در فیصدی زیاد اشخاصیکه به صورت مداوم از الکول استفاده میکنند به وجود آمده میتواند. الکول سبب یک سلسله تغییر غیر قابل برگشت در قلب

(c) ketabton.com: The Digital Library

الکولیزم مزمن به صورت تدریجی به وجود می آید

شرایین وورید ها نیز میگردد . ـ واقعات التهاب وسرطان غدد ، یا نکراس نیز نزد الکولیک ها بیشتر تصادف میگردد .

ـ نشاء یا مستی الکولیست چیست؟ نشاء یك حالت روانی غیر طبیعیست که از اثر غیر فعال شدن تدریجی نشر دماغ و از بین رفتن تاثیرات کنترول کننده آن بالای سایر نواحی دماغ به وجود می آید وناشی از تاثیرات (Toxic) توکسیك وسموم کننده الکول بالای حجرات دماغیست. درشروع این حالت تسمی یا نشاء شخص یك احساس لذت بخش گرمی در بدن کرده عضلات به استرخا (Relax) معروض شده ویك حالت آرامش جسمی روانی به وجود می آید . حالت مزاجی شخص یك نوسان به جهت مثبت داشته ، احساس رضایت ازخود واطرافیان زیاد شده ویك حالت اطمینان واعتماد به خود به صورت کاذب وغیر طبیعی به وجود می آید ، شخص واقعبینی را از دست داده ـ امکانات خود را بیش از حد ارزیابی کرده وخود ستایی میکند . نیروی خود آگاهی و Autocritic نزدش تنقیص مییابد ، اعمال و سلوك خود ودیگران را نمیتواند واقع بینانه ودرست ارزیابی کند درصورت پیشرفت حالت نشاء انبساط مزاجی شخص به یك حالت حساس تبدیل شد ، مقابل هرموضوع واکنش میدهد به آسانی آزرده شده ویك حالت متاثر وبی علاقه رابه خود میگیرد ، تهیج وی شدت یافته وامکان دارد بعضی اعمال وحرکات Empulsiv به وجود بیاید ، شخص درین مرحله به آسانی به اعمال وحرکات Agressive وتعرضی نسبت به اطرافیان ویا نسبت به خود ممکن است دست بزند وحوادثی را که ازنظر قوانین ومقررات ـ اجتماعی وطب عدلی ، دارای ـ اهمیت ویژه است به وجود بیاورد.

(درین مرحله (Coardinat انتظام مرکزی وحالت متوازن نیز از بین میرود وشخص نمیتواند توازن خود راحفظ کند ، اداي کلمات نیز واضح نمیباشد که این عدم توازن ومشکلات درتکلم ازنتیجه تاثیرات مسموم کننده الکول بالاي دماغ کوچك یا Cerebellum به وجود می آید .

درپایان حالت نشاء ، غالباً کسالت وخسته گی وکوفته گی ودرد عضلات ، سردردي ، تلخی و بدمزه بودن دهن ، تشنه گی وفرط حساسیت به وجود آمده و یك حالت سقوط مزاجی به شخص دست میدهد که این همه از اثر تاثیر مسموم کننده الکول با لاي انساج عضلی ، معده ، جگر و سرانجام دماغ به وجود می آید .

گاهی تسمم حاد الکول نیز به وجود آمده میتواند که درین صورت حالت شعوري روشن از ـ بین رفته وشعور به مگ ریت و خسّاست میگراید ومکن است تا سرحد کوما نیز برسد ، درین حالت گاهی تشنجات مشابه به مرگ نیز به وجود آمد میتواند وحتی ممکن است تفوط وتبول غیر ارادي نیز صورت گیرد .

الکولیزم مزمن چیست؟

الکولیزم مزمن یا وابسته گی به الکول طوریکه در آغاز نوشته نیز گفته شد ، عبارت از یك میلان بیماري وغیرقابل جلوگیري به نوشیدن الکول است ونشان دهنده وابسته گی جسمی و ـ روانی شخص به آن میباشد ، در اثر آن شخص به صورت متناوب (Periodic) ودایم مجبور است الکول بنوشد ودر نتیجه آن تدریجاً بی نظمی هاي جسمی روانی در او پیدا میشود وشخص به تغییرات غیر طبیعی در شخصیت وروان خود دچار میگردد .

الکولیزم مزمن به صورت تدریجی وخفی به وجود می آید بدون آن که شخص متوجه این حادثه گردد ، بیش از آن استفاده از الکول ، تصادفی بوده وگاه ، گاه صورت میگیرد که تدریجاً مقادیر استفاده از آن بلند رفته وبه صورت منظم ومرتب تبدیل ـ میگردد ، باپیشرفت این حالت به تدریج تغییرات در روان و ـ شخصیت شخص تا سرحد تنزل الکولیك شخصیت به وجود می آید الکولیزم مزمن را در سه مرحله جداگانه میتوان در نظر گرفت ؛ مشخصات مرحله اول عبارتند از:

۱ـ ازبین رفتن رفلکس استفراغ درصورتیکه نشاء خیلی شدید هم باشد .

۱ـ کاهش ویا ازبین رفتن نیروي بازدارنده استفاده از ـ اندازه زیاد الکول .

۲ـ برخی از حوادث واتفاقات پیش از استفاده از الکول ، فراموش میگردد که نشان ـ دهنده اختلال درحافظه است .

۱ـ ضرورت به استفاده ازاندازه زیاد الکول به خاطر به دست آوردن نشاء آشکارا که این حالت نشان دهنده ایجاد حالت تحمل (Tolerance) مقابل الکول است .

مرحله اول الکولیزم مزمن ممکن است ۲ـ۶ سال دوام کند ، شخص وابسته به الکول آهسته آهسته به مرحله دوم الکولیزم میرسد که درین مرحله از علایم مهم ودایمی آن به وجود آمدن علایم قطع دایی ویا سندروم Abst in amce است این علایم طوریست که روزیکه شخص الکول ننوشیده باشد ، به تکالیف ناگوار جسمی روانی دچار میگردد ، ازقبیل سرچرخی و پرخونی رگ هاي خون در ردي پرخونی شرایین صلبیه درچشم پرش قلب ، فشارخون پایین ، ـ احساس ناگوار ودردناك درناحیه قلب ، سرچرخی ، سردردي عرق زیاد ، چملك شدن جلسد انگشتان ، رعشه دست ها ، ـ دردهاي عضلات ومفاصل ، ـ تشوشات هضمی ، بی اشتهایی تشنه گی ، اختلالات خواب ـ وغیره ، بعد ازیك مدتی به اجزاي فوق بی نظمی هاي روانی نیز افزود میگردد که به شکل تغییرات مزاجی انحطاطی ، اضطراب ، تریدوبدگمانی ها میبا شد . علایم قطع دایی کم کم شدید تر میگردد ودرنتیجه شخص معتاد مجبوراست جهت جلوگیري از ایجاد حالات ناگوار فوق بازهم به نوشیدن مقادیر زیاد تر الکول بناء ببرد ، این مرحله ممکن است از ۷ـ۱۵ سال دوام کند .

درمرحله سوم الکولیزم مزمن تحمل شخص مقابل الکول دوباره کاهش مییابد ، شخص با اندازه کم الکول ، به حد اعلاي نشاء و مستی دست مییابد ، درین مرحله شخص به صورت منظم از الکول استفاده کرده که به صورت عادي وبدون زحمت وبه شکل آب الکول مینوشد ، این حالت نوشیدن به صورت مسلسل و تا یك هفته دوام کرده وشخص ـ تقریباً درحالت نشاء دایمی قرار دارد ، درین مرحله وضع جسمی شخص نیز وخیم تر میگردد ، ـ کسالت شخص خیلی زیاد بوده ، عرق زیاد ، فشاریابین ، تشوشات نظم قلبی ، تنفس سریع ولی سطحی ، بی اشتهایی ، استفراغ ولاغري به وجود می آید . درین مرحله از اثر استحاله و تخریب دماغ کوچك (Cerebellum) علایمی به شکل سرچرخی ، بی موازنه گی درحرکات ، مشکلات در تکلم ، رعشه وشل شدن عضلات نیز به وجود می آید .

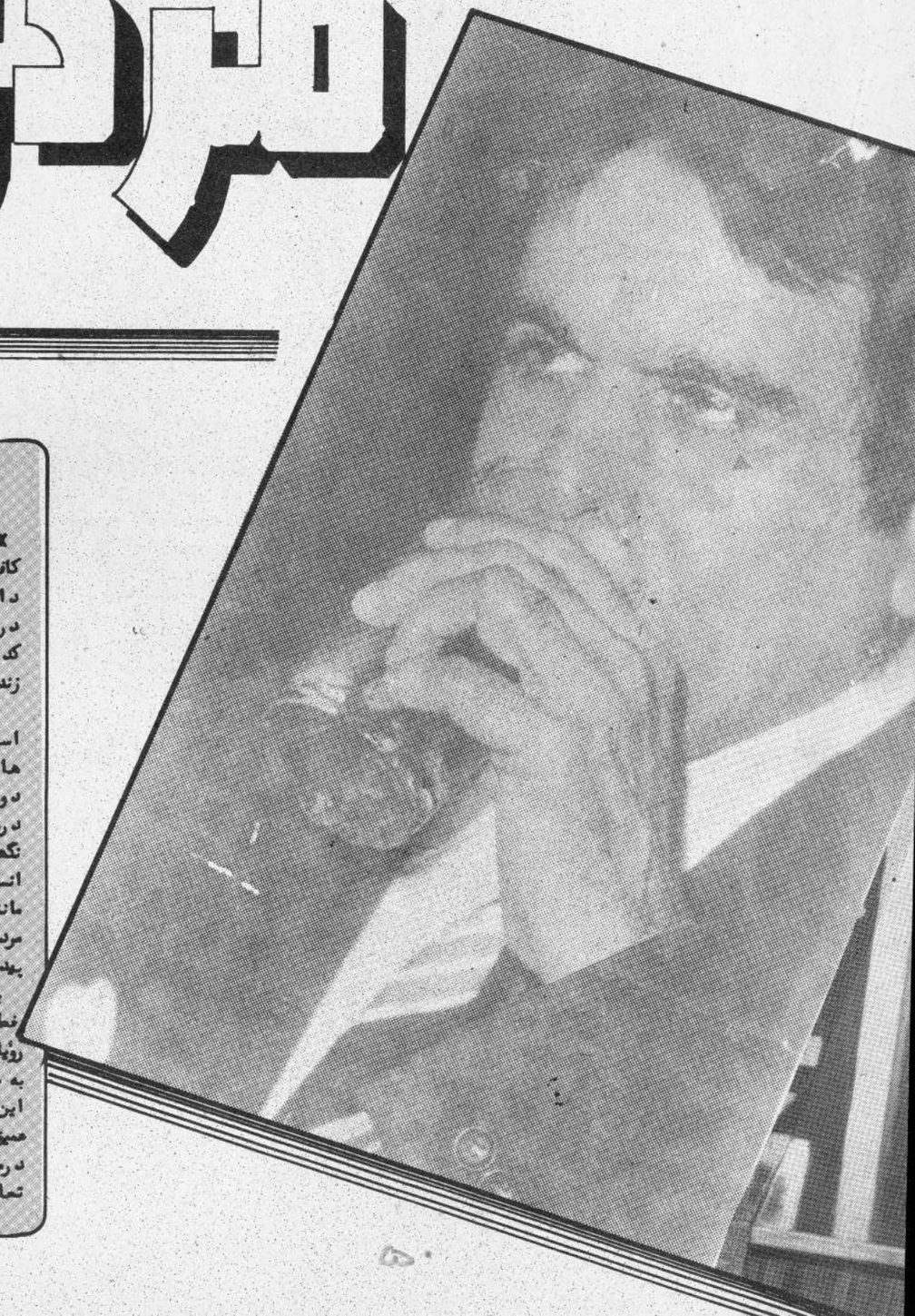
باپیشرفت این مرحله تحمل شخص مقابل الکول بازهم کاهش یافته وبامقادیر کم الکول نشاء ـ میگردد . ممکن است حملات تشنجی به شکل مرگی (Epilepsy) نیز درین مرحله به وجود بیاید . تغییرات درروضع روانی وازجمله حافظه شخص عمیق تر شده ، ـ حالات تعرضی (Agressive ممکن است به مشاهده برسد . شخص از لحاظ کرکتر خود عمیقاً به تغییرات منفی معروض میگردد اختلالات عمیق روانی که از

بقیه در صفحه (۸٤)

(c) ketabton.com: The Digital Library

دلیپ کمار هنردی از غزنی





ترجمه: مهدي دعاگوي

دلیپ کمار میگوید :
هنرپیشه ها موجودات اسرار آمیزند .
آنانی که صاحب ادراک ظریف واحساس لطیفند هنرمندند ، هر تماشاچی ، حق دارد هنرپیشه مورد علاقه اش را انتخاب کند .

✖ دلیپ صاحب ! شما که بهره کافی از اهلیت و کفایت هنری داشته وصاحب شهرت و ثروت درخور توجه نیز استید ، آیا بازهم کدام کاستی وناکمبودي را در زندگی تان احساس میکنید ؟

— طرح شما نهایت ظریف است ، ثروت وشهرت به مثابه هاله ییست که غالباً مهتاب را به دورخود میپیچاند ، ثروت همیشه دربانک ها ویا صندوق ها نگهداري میشود ، که خیلی هم به انسان متعلق نیست ، شهرت هم مانند سایه ییست که بانگاههاي مردم که مانند آفتاب است ، هستی پیدا میکند .

به نظر ، شهرت گاهی وسیله خطراست ، به ویژه زمانی که انسان رویایی شود وبراي کسب شهرت به سوي جنون برود ، در آن حالت این شهرت ، درواقع یك احساس عمیق وپوچیده خطرییست که انسان درمقابل آن ناتوان میماند وگاهی تعادل روحی خود را از دست

میدهد . من شهرت خود را مرهون لطف صمیمانه وسخاوتمندانه برادران ودوستانی میدانم که فلم هاي مرا میبینند وبه آن ارزش قایل میشوند ، من این سخاوت ولطف بیکرانه آنان را به حیث هاله دوست داشتنی شهرت خود پذیرفته ام ، من با خود ووجدان خود سخت درستیزو در گیراستم براي این که ، باید این هاله لطف آمیز دوستان را همیشه به دورخود داشته باشم ، باید تمنیات وتوقعات علاقه مندان را برآورده بسازم ، باید حق این دوستان حق شناس را ادا نمایم واین به یك وسیله ممکن است ، آن هم کار وکار مواقق ومطلوب ، کارهدف مند وبرابر ، کارصادقانه ومواقق به خواسته هاي مردم و آنانی که مرا میخواهند . این بزرگترین دین برحق ومسلم مردم است که باید آنرا بی شایبه ادا کنم واین احساسات پاك وشسته ، این نوازش هاي بی لوث وشریفانه این چشمداشت هاي بی ریا وهنردوستانه شان را نباید باخدعه وفریب ، تقلب ودیماگوژي به خاطر پول و مکنت به بازي گرفت . من دربرابر مردم بزرگترین مسؤولیت ها را احساس میکنم .

اذعان میکنم یك موجودعاجز وناتوان استم ، این مرد مندکه مرامایه ناز ساخته وجایی برایم درطارم سینما قایل شده اند ومرا درسکوي پر طنطنه هنرسینمائی هند جاي داده اند . درست است که هرانسان فطرتاً در جستجوي پیشرفت ارتقاء شهرت وطلب ثروت است این عرایز در ذهن وضمیر هرانسان جاي بزرگی داشته ویك بخش آمال و اندیشه هاي اورا استیلا کرده ولی این آرزوها را از مجاري مشروع ومروید استحقاق باید حاصل کرده از راههاي غیر مجازوناصواب .

✖ دلیپ صاحب ! تاقبل ازورود شما درسینماي هند ، شیوه وروش فلم هاي هندي به گونه ییر بود که شاید شما فلم هاي آن روز را دیده باشید واین قول را تاًیید کنید ولی باآمدن شما درجهان سینما ، شما یل وسیماي کار ، رخ - دیگري به خود گرفت — یعنی یك طرز خاص ویك روش استثنایی که پاکدشته هامنافات داشته عملاً درسینماي هند پیاده شده - آیا در ذهن شما چیزهایی وجود داشت ویا این که برداشتی داشتید ازفلم هاي روز ؟ آیا اصطکاك پدیده ذهنی شما باپدیده هاي سینمایی آن روز ، سبب این سیماي جدید در تمثیل وهنرسینماي هند شده است ؟

— پرسش شما دلچسپ است - ازدیگرگونی سیماي سینماي هند باورود من ، درسینما ، حرف میزنید درحالیکه با ایقان اعتراف میکنم تاحال نمیدانم چی کارنامه یی را به سینما انجام داده ام ؟ قبل ازورود به سینما فکرمیکردم تمثیل کارنهایت دشوار است ، تصور کنید ، مثل یکی رابه عنوان محبوبه لطفاً صفحه را برگردانید

(c) ketabton.com: The Digital Library

دلیپ کمار: مردی ازغزنه

بقیه از صفحه (۴۳)

دیگری رابه حیث مادر وان دیگر رابه سمت پدر میبیند بود . ازیکی جدا میشود باید احساسات و هیجانات یك عاشق واقعی راحالی کند ، درحالیکه عاشقش هم نیمه ئ آن یکی بیمار میشود ، باید التهابات روانی وذهنی خود را در برابر بیماری زنی که مادرش نیمه بازتاب دهد .

آن دیگرمیمیرد ، بازهم ازمشل میخواهند ،عمیق ترین تأثرات خود راهمراه با صحنه هاوفریاد هایی که باید یك فرزند به خاطر مرگ پدرش تبارز دهد ، ازخود نشان دهد ،

حالا خود تصورکنید ، آوردن و حالی کردن وتبارز دادن این همه انفعالات که اصولاً باید تصنعی هم نباشد ، کارسهل است؟

برای این سهل نیست که حقیقت جدایی محبوبه ، یابیماری مادر ، یامرگ پدر ، نزد هنرپیشه به هیچ وجه وجود ندارد ، ولی حکم تمثیل وبرنسهب تمثیل است که همان حالت و موقعیت باید هستی پیدا کند ، اما باهر نوع تلقین روانی ، روان چون ضمیر واقعه یا امر رانمیپذیرد ، بناءً در همین جاست که کار تمثیل مشکل میشود ، یعنی هنرمند بهمین (پذیرفتن) و (نه پذیرفتن) درگیر میشود .

مثلاً بسیاری از اوقات ، وقتی میبینیم درفلم مادری میمیرد ، باخود میگفتم : این هنر پیشه چی گونه یك زن غیر را ، درمقام مقایسه بامادرش قرارمیدهد ، آیا او به مادرش فکر نمی کند ؟ وقتی به چهره ٔ مادر فلمی خود نگاه میکند آیامیتواند ذهن خود رامحاصر نماید تامخیل کارش نشود ؟ ولی برای این پرسشها پاسخ نداشتم

اگر باخود فریبی متوصل میشود آیادریك ستیز درونی قرارنمی گیرد ؟ این مسایل خیلی قابل اندیشه برایم بود .

من نمیتوانستم بدانم کدام شیوه ٔ کارهنرمندان ، درست است وکدام آن نادرسته فقط بااندیشه هایی که میخواستم سمت یابی کنم ویا پیروی ازاصول ((براکا تینز)) آزمودیکردم وارد عرصهٔ واقعیت هاشم ، همواره ازخود میپرسیدم چی گونه میتوانند ؟ این دیوانه کننده است که دروغی راحقیقت جلوه داد .

مخصوصاً بیشتربه ((لورنس الیویه وسینزتراسی)) فکرمیکردم . وقتی وارد معرکهٔ فلم وسینما گردیدم باهمهمه وغوغای کبیر درگیر شدم ، گروهی باشخصیت بازی خود را همگون میساختند تامتهم به مردم فریبی نشوند و شماری فقط پول به دست می آوردند ودیگر به هیچ اسم ورسمی پایبند نبودند ، شماری کاروابه اساس تکنیك پیش میبردند که ازآغاز تاانجام از احساس وبازتاب احساس ، ازکنش وواکنش از دقت وتوجه وداخل شدن درقالب شخصیتی که آن رانمایش میدهند اصلاً شه وشماه یی به مشام نمیرسید .

ولی من فکرمیکردم : وقتی یك دهقان دهاتی را ، محیط کار وزنده گیش را ، شرایط زنده گی وطرز معشیت اورا ، نحوه برخورد وکردار اورا ، طرز گفتار و لهجه گفتار اورا نمیدانم و ازلحاظ سوسیولوژی ، اورانمیشناسم ، چگونه ممکن است اورا نمایش بدهم .

اینجامطالعه ٔ سوسیولوژی ، مطالعه ٔ محیط زنده گی ، مطالعه مردم شناسی ، مطالعه ٔ اتنوگرافو مطالعه ٔ عنعنات وکلتور وحتی تاریخ را لازمی شمردم .

روزی باخودگفته بودم : حالا به دیگران میگویم بی خبری ، گناه است ودربی خبری کاری راانجام دادن گناه بزرگتر .

ماهمه تاحدودی بی خبر استیم ماآگاهی ودانایی کامل نداریم وهیچ فردی درجهان سراغ نمیشود که ازهر لحاظ کامل باشد ، ولی درکاری که دست میزنم ، به شغلی که متوصل میشوم ، باید کم از کم ، خود راآگاه بسازم . به گونه ٔ مثال : درصحنه ٔ یی ، یك هنرپیشه نقش یك انقلابی را درزمان انگلیس هابازی میکند ، این هنرمند باید عصر انگلیس هارا درهند وردم هند را درزیر تسلط استعمار به اساس تاریخ کشور پیاده کند ، ورنه ، مردم به آن باورنمیکنند وحق دارند بگویند آن چه دیدیم ، همه دروغ است .

من عقیده دارم باید همه چیزرا آموخت .

✖ شما به حیث یك هنرمند بی همتا درمورد فلم های تجارتی وهنری چی نظری دارید؟ آیا فلمهای امروز ، فلمهای هنریند؟

— هر پدیده یی که به روی پرده سینما هستی پیدا میکند ، خوشه یی ازخرمن بزرگ هنراست من تاجایی به فلمهای تجارتی ، اعتراضی ندارم که برای مردم اعتیاد قایم نکنند ...

فلم های تجارتی اگر رسمیت به وجود نیاید ، سامان هنری

آگاهی ، دانش ، علمیت ودرك لطیف و احساس ظریف به کار است ، باید ازاین پدیده ها ، هنرمند ، کارگردان ، کمره مین ، ساوند مین ودیگر دست اندرکاران محروم نباشند .

✖ شمابه حیث یك هنرمندعظیم درکشورهندوخارج ازمرزها ی هند شناخته شده اید ، بسیاری ازمردم هنرشناس معتقدند که چشمان شما وموهای سرشما ، راز بزرگی رادرکارهنری تان باخود دارند ... آیابه نظرشما این یك رازاست ویادیگران چنین یك تلقی رادراین مورد دارند؟

هیتلر نیست وحتی فکر میکرد که میمیرد ..

برای یك شخصیت بزرگ جهانی مثل هیتلرد رگیربودن با چنین اوهام وسواسها که عارفان ، آن را (خرافات) میگویند ، امرکاملا بعید بود ، ولی او درگیربود ، — تحت تلقین وزیر تأثیر یك فشار خاص روانی قرارداشت .

من از اوتصمیم نمیکنم وقطعاً نمیتوانم این خرافات پسندی اورا توجیه کنم ، ولی از روزیکه خود راشناختم ، تاهمین لحظه باهمین تلقی وبینش زنده گی کرده ام و معتقدم که آن چه بعروز



(به قول شما) سرمایه ٔ فلمساز بباد فنامیرود ، این راتجربه های فراوان ثابت کرده است ولی انتباه من این است که باهرفلم تجارتی میشود شاخص ترین برگه هاوتم های استوارهنر رانیز ممزوج کرد ، زیرا یقین دارم که کمرو فلمبرداری ، هزارچشم دارد و هر چشم آن میتواند بهترین حرکات وتراوش های ناب از چشمه سار زلال هنرآفرینی های هنرمندان رادریك نقطه تمرکز دهد .

ولی دراین کارهم اندیشه

— موهای سر به نظرویا ور خودم ، درمعصم جلوه داد ن من درصحنه های فلم ، نقش خیلی استوار دارند ، هروقتی دربرش آن اقدام میکنم ، با بزرگترین کشمکش ذهنی درگیر میشوم ، شاید این موضوع روانی باشد ، ببینید رهبر نازی های آلمان (هیتلر) درهرجا ، درهر وقت سال ، خواه گرما ، خواه سرما روی دست خود ، بالا پوش حمل میکرد ، او راعتقاد برآن بود که هرگاه بالاپوش با او نباشد ، دیگر از ماست ، درواقع زنده گی روحی خودماست ، ماستم که احساس میکنیم و نقش روح خودماست که دراشیاء ومحول ما بازتاب داده میشود ، وقتی انسان مناظری راکه دیده است ، باظرافتی که توانسته درك نماید ، آن وقت حقیقت اسرار وخود را درمییابد ، من با این فورمول ، این حقیقت را دریافته ام که موهای سروگردن ، چشمان من ، گوشه یی ازهمان اسراریست که برای هنرمند قابلیم

بقیه در صفحه ۸۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوسیه های جنایی

نوشته: صباح

دختران کیسه بر از خود دفاع میکنند!

روی ناد و نخ های انتیم نیا فته یک نسل است

جوان ومقبول استند ، هردوي شان بين سنين ۲۵ تا ۳۰ سال عمر دارند ، دوست دارند زيا د بخندند وزياد هم هوش بگذرانند درسهاي شان اصلا تا "تريـــك" زندانی رانمی يابم ، هردويشان درمحبس زنانه توقيف استند .

يکی روکی است که زياد زيرک بی هراس، پررو وبی حياست . درقيافه اش ازشرم چيزي نميبا بی ازجويد ن ساجقش باصداي بلندي احساس راحتی ميکند ، کمی از مقبولی خود مغرور وازمهـا رت خود درکيسه بري بخود ميبالـد . براي بار سوم به جرم جيب زنی و کيسه بري بند ي شده ، مجرد است ازفاميل بی مسؤوليت دربرابـر فرزندان ، سربلند کرده ، چشمم به دستگيری افتد که به گونه برجسته يك قلب تيرخورده ونام نادوخا ـ لکوبی شده ، درميبا بم که بادو ـ ست دبرين وهم مسلکش زياد ـ صميمی است .

نام دوستش نادواست، نـا م اصلی اش نادبه ، واوراخواهـر خوانده اش روکی ازناز نادو ـ خطاب ميکند ، چهره اش مقبـول واندامش لاغر است ، شرمند وله ، سگرتی وکم حرف است، ميخواهـد مؤدب باشد ، اما سيمايش تصوير هاي داغ بی ادبی را بازگو ميکند .

شوهرش سيلانی است اوهم بندي است وناد وخانم هم براي بـار سوم همراه باروکی بندي شد ماند

وقتی دربرابر بالاي جوکـی آمريت محبس مينشينند روکی بـا خنده هاي بی ادبانه ميخواهـد خود را تبرئه کند وبااختيا ر سکوت ، ترجيح ميدهم طـرف صحبتم روکی را اول انتخاب کنم وازاوسپرسم .

ـ ميخواهم اول از زنده گی ا ت قصه کنی .

((بتوچی))؟

ـ من ژورنالیست استم .

((به مه چی))

ـ چرا بند ي شد ي؟

((دزدي کدم))

ـ چطور گيرت کردند؟

ـ بابی حوصله گی ميگويد :«مثل دفعه قبلی گيرم کردند.»

ـ چند باربند ي شد ي؟

((دفعه پيشتروقتيکه چهـل هزار افغانی راازجيب يك زن ـ بالا رفتم،نگران سرويس متوجه شد نزد يکم آمد وگفت نيم پول رابـه من بده ، درغير آن به گيرت ميدهم ، منکه پول را به داخل موزه ام ـ جابه جا کرده بودم برايش ندادم نگران سرويس هم مرابه جنگ آن زن داد وبالاخره سرحدم بـه حبس کشيد وشش ماه حبس رابشت سرگذشتاندم .))

ـ چرا اقدام به کيسه بري کردي؟

((درمکتب صنف دوم بودم وبـه تشويق يك صنفی ام بنام شيـلا شروع به کيسه بري کرديم چـون خورد سن بوديم بندي نميکردند . تنها اگربه جنگ مقامات مي افتيديم لت ما ميکردند ، وتاحال اين مسلك راد وست دارم وادامه اش ميدهم))

ـ زياد ترين پوليراکه تابحـال دزديده اند چه مقداربوده است؟

((شصت وپنج هزارافغانی))

رويم رابه طرف ناد وگردانده ، سپرسم ازچه وقت به اينسوکيسه بري ميکنی ؟

ـ باشرم ميگويد:"زمانی که هشت سال داشتم ."

ـ شوهرت ميداند؟

((بلی ميداند))

ـ زياد ترين پولی راکه به سرقت برده اي چند است؟

((شصت هزارافغانی))

ـ بعداً سوالم رامتوجه هردو ي شان ساخته سپرسم :

شما چطور جيبهاي بولدار و بی پول راتشخيص ميدهيد ؟

ـ ناد وميخندد وروکی ميگويد :

((فکرت نبود که پيشترگفتم از ـ هشت سالگی تاحال اين کسب را دارم .))

بقيه در صفحه (۱۰۱)

(c) ketabton.com: The Digital Library

آموزنده‌های ادبی

از حکایات و لطایف و روایات

قوت طبیعت انسان

عمربن بحر الجاحظ آورده است در کتاب طبایع حیوان که اگرکسی خواهد که اوراختلاف طبایع آدمیان روشن شود وبرعیاراخلاق ایشان وقوف یابد هیچ محکی مراظهارعیارطبیعت راچون شراب نیست از بهرآنکه مردم درشراب مختلف‌اند.

بعضی باشند که شراب به ادب خورند والبته حرکات نامتناسب از ایشان درو جود ناید وجز حرکات وسکنات وحکایات ظریف از ایشان مشاهده نیفتد تا آنگه که خواب بروي غلبه کند، وبازبعضی باشند که چون شراب خورند تفاوتی درافعال واقوال ایشان پدید آید تاآنگاه که عقال عقل از پای‌خو ـ یشتن داري ایشان دورشود وبیهوش بیفتند، وباز بعضی درابتدا چون شراب درایشان اثرکند در دست زدن وپاي کوفتن آیند، وهیچ ازین بیرون نشوند، وبعضی آن باشند که چون مست شوند به شمشیرسخن گویند وتامادروخواهروزن رانزنند یا طلاق ندهند نیارامند، وبعضی آن باشند که چون اثرشراب به دماغ ایشان براید درگریه شوند وازفراق دوستان ویاران یادآرند وقطرات حسرت بررخسارباریزند، وبعضی آن باشند که در خنده افتند وازهرچیزي که بینند وشنوند بسیار بینند ودست وپاي ایشان بوسه دهند، واین جمله افعال واحوال وصفات مختلف از اختلاف طبایع آدمیان است وطبایع شرابها وایشان راد ر این باب اثرست وهیچ حیوان نیست که اوراشراب دهند که اومست نشود به جزآدمی که بعضی از آدمیان استند که اگرچه شراب بسیارخورند هرگز مست نشوند واین هم از قوت طبیعت انسانست.

زنبور و مور

درلطایف الاشارات که از زبان مرغان تالیف کرده اند آورده اند که وقتی زنبوري موري رادید که به هزارحیله دانه‌یي به خانه می کشید ودرآن رنج بسیارمی دید. اورا گفت: اي موراین چه رنج است که برتن خود نهاده اي، واین چه بلاست که اختیارکرده اي، بیاتامطعم ومشرب من ببینی، که هرطعامی که لذیذترست تاازمن فاضل نیاید برآدمیان نرسد، برمرکب هوا سوارشده ام و میان چون ترکان یغما بسته وتیر سرتیز نیش راهمه جهت جگرخصمان زهرآب داده، آنجاکه خواهم نشینم وازآنچه خواهم خورم، پس بپریدوبه دکان قصابی برسلوخی بنشست، قصاب کاردرد ست داشت بزد واورابه دوپاره کرد وبرزمین انداخت مور بیامد وپاي او بگرفت وبی کشید، زنبور گفت مرا به کجامی کشید؟ مورگفت: هرکه به حرص به‌جایی نشیند که خواهد به جایهش کشند که نخواهد، و اگرعاقل درین کلمه نظروتامل کند از مواعظ جمله واعظان مستغنی است.

تنگ چشمی

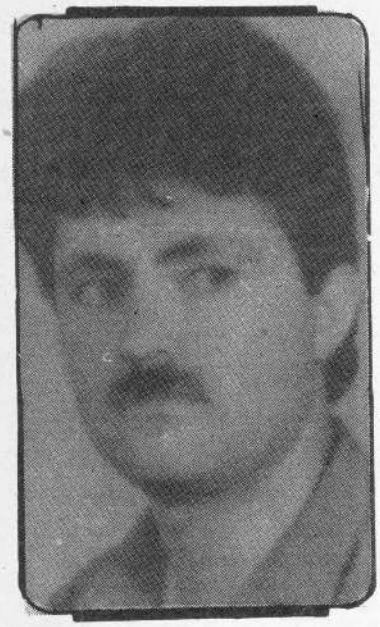
یکی ازبزرگان گفت درکوفه کودکی رادیدم که درزیر دریچه‌یي ایستاده بود ونانی در دست گرفته وپاره پاره از آن نان بازمی کند وبدان دریچه اشارت می کرد ومی خورد، ومن از آن متعجب شدم، ناگاه پدرآن کودک برسید وگفت: اینجا چه می کنی؟ گفت: می نماید که درین خانه (زیره بایی) نیکوپخته اند وبوي زعفران خوش می آید، اکنون من نان خویش به بوي آن زیره بسا می خورم، پدرچون این بشنید سیلی محکم برگردن آن کودک زد وگفت: اي حرام زاده: هم از اکنون نان بی نانخورش نمی توانی خورد، وطبیعت خود رابدین عادت کنی ومن طاقت مؤونت توندارم. راوي می گوید: من ازین حال متعجب شدم و بدانستم که از اومنحوس‌ترد رعالم بخیلی نتواند بود.

راست ناجی است

آورده اند که حجاج جماعتی از خوارج راسیاست می فرمود، چون چند کس راتیغ بگذاشت، یکی از آنها گفت: ایهاالامیر: مرا سیاست مفرماي که مرابرتوحقی است، حجاج گفت ترابرمن چه حقست؟ گفت: فلانکس درمجمعی تراد شنام داد و من اورا منع کردم، گفت: برین چیزکه گفتی گواه داري؟ گفت: دارم وبه یکی ازآن اسیران اشارت کرد، حجاج فرمود که چه گواهی می دهی، گفت: راست می گوید من آنجابودم، گفتا: چرادرآن منع نکردي تو، وباوي یارشدي؟ گفت: ازآنکه من ترا دشمن داشتم، حجاج هردو را آزاد کرد یکی را به سبب حق وي و دیگري رابه سبب صدق وچه نیکو گفته است آن بزرگ که **لوکان الکذب ینجی لانجی الصدق**. اگر دروغ مرد را ازبلا برهاند راست اولیتر باشد که درماند و راخلاص دهد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تهمینه درخوابگاه ذهن



نمیدانم ،
کدامین روزگاری
در کدامین جارسوی شهری بنیاد بیحاصل
به آنگاهی
که دست مهربان جاوش خورشید
نهال سینهٔ دخت زمین را
ازنوازش
آبیاری کرد ،
کی رادیدم ؟!
که جانش ، درحریرناز
به سان ساقهٔ سبزی
درون حجلهٔ نیلوفرگلبرگ —
میرقصید

***

ووسواس شمیم مظهرجانش
امید رویش یک مهـــــر را —
درد شتهای بایرذهنم
همی افشاند

***

دوگیسوی عرق آلود پرچینش
صلیب سرنوشتم را
چنان صورتگری باور ازفرداي فرداها
به روي صفحهٔ سیمین سیمایش
سیه آذین همی بستند

***

حضور ذهن خود راکی کم پنهان ؟
خیال لذت تسلیم آغوشش
بلنداي شکوه گلشن سحراست
حضورعصمتش درتیره شبهاي تهی ازمهر
جلال عظمت مهـــراست
واوج قامتش یک دفتر شعراست
نمیدانم ،
ازآنگاهی که اورادیده ام دیگر ـــــ
کشت سینه ام —
درآتش یک درد
میســـوزد
بدخشان دلم ازآفتاب عشق او همواره
می رخشد
وآموي نیازم برفراز بستر نازش
سرود آرزو را همچنان آوازمیخواند
ازاو دگر سخن گفتن توانم نیست
فقط انجیل چشمش آیه هاي مهربانی بود
به برگ هرادایی او شمیم آشنایی بود
چیهاگویم نماند باکسی ذات خدایی بود

***

نمیدانم که اورا
هیچ دیگر دیده ام یانه
فقط آنجاکه شعراست وشراب بزم یکرنگیست
فقط آنجاکه مهراست وبهارجشن سرسبزیست
چنان تهمینهٔ درخوابگاه عاصی ذهنم
کسی تصویر میابد

درتبعیدخویش

من
این بسته بازنجیریک تاریخ
یک آیین و
یک فرهنگ

من
این ناامیدازهستی
فرسوده
افکنده ازنیرنگ
میان شورهٔ تسلیم
چی بیجازنده ام اي دوست
که بیجامرده ام اي دوست

(c) ketabton.com: The Digital Library



کمال الدین مستان د هیواد له ځوانانو شاعرانو څخه دي چې دده خواږه اشعار د هیواد په جریدو، مجلو او ورځپاڼو کې خپاره شوي او خپریږي. دده د شعر ولو لومړي مجموعه هم د (لمسر شغلوته) ترعنوان لاندې خپره شوې ده له وطن سره مینه هومانیزم اوانسان دوستي هغه ټکي دي چې دده په شعرونو کې له وراړه بریښي.

شونډې

زوندونه ماویل
تبسم را سره دروهي
خو ګ ستا ومخته پورته په سلام شوم
بې ضمیره !
نه دي خوندوه
نه دي رنګ شو
همسې خوشې بعرله تا سره بدنام شوم

بې وفا

چې د شپې دي خوري زلفې رایه زړه شي
ترسهاره نازنه مشکو د ختن کړم
تاجې خیال د جدایۍ درلود په زړه کې
له اوله دي په ځان ولس مېمن کړم

خیالې شعر

نوبت زماد ي ساقي یاخه راته ډک پیمانه کړه
په خوستو پیمانو مې له خپل ځانه بیګانه کړه

یاره هسې مې خمار کړه چې رګ رګ مې میخانه شي
د دي عمر عمر تږي تنده ماته جانانه کړه

بانوګان مې وار ه خپل شول ستاد عشق په تخیل کې
د جامونو په کړ ګځاري لوړه مسته ترانه کړه

ته هم غرق شه په مستۍ کې ما هم غرق کړ مې ځنیشوکې
چې توفان شي په توفان کې توفانې مویارانه کړه

همسې شانته مستې غواړم چې خپل ورک شم په خپل ځان کې
په بد مستې مینې سر شوم ما بد مسته د یوانه کړه

په پیالو پیالو مې ډک کړه په نیشونیشو مې بنکل کړه
د ګلپانو په شیندلو راته سازه ګلخانه کړه

د عمرونو ارمانې هم وچو شوندو ته مې ګډوړه
ساقي جګ شه پیالې پریږده خمخانه رابیمانه کړه

چې مو مینه مینه تل شي چې مو وینه وینه خپل شي
د مستان په خیر له عشقه نغمه لوړه رندانه کړه

ګیله

دامنم چې
برښته یمې
د شنه سپوږۍ په رڼاکې
لویه شوې
بنایسته یې
مګر ګډوړه !
ماد ي خانګوته
لا
لاس د رو مې نه وه
تا
د سرو سنود غله په نوم رسوا کړم !!!

(c) ketabton.com: The Digital Library

خاطره فلمی «معرفت»



در اولین فلمی که نقش داشتم فلم گناه بود ومن از برادر بزرگم خواهش نمودم تا فلم را تماشا نماید.

در فلم گناه چون نقش منفی برایم داده شده بود در همین سالون هنگام تماشای فلم یکی از تماشاچیان برایم دشنام داد و پس از آن روز برادرم دیگر برای تماشای فلمهایم حاضر نمیشود.

ریکا: تمام بمهای ذروی را میدزدم تا...

ترجمه: همایون



✕ بهترین صحنه عشقی در زنده گی واقعی تان کدام زمان بود ؟

– هنگامیکه یازده ساعت تمام با دوستم توسط تیلفون صحبت نمودم.

✕ اگر دزد میبود ید ؟

– تمام بمهای ذروی رامید زدیدم تا جهان برای زیستن دراماتیک باشد.

✕ اگر زیور میبود ید ، دوست میداشتید که در کجا باشید ؟

– در قلب ((کسی)).

✕ اگر بی نیاز میبود ید ؟

– کودکی میداشتم...

✕ باکی خوش دارید تا خارج از سینمای بمبی قرار ملاقات بگذارید ؟

– با رابرت دونیرو...

✕ اگر یگانه زن در جهان



میبود ید ؟

– واه ! در این صورت از رقابت رنج نمیبردم.

✕ میخواهید که در سنگ گور تان چی را نقش کنند ؟

هنوز زخیلی زود است

✕ اگر در لیفت با امیتاب چهن

نقش های جدید



در فلم وطن یا کفن

اسد الله تاج زي :

من درین فلم رول یک اجنت پاکستانی را بازي کردم. چون دایرکتر از کار من راضی بود لذا خود نیز میتوانم بگویم که درین فلم موفق بوده ام.

شیرا (دهقان) :

من از نقش خود راضی بودم. کارگردان توانسته بود کرکترها را بیابد. با آنکه در چند فلم دیگر هم نقش بازي کرده ام اما فکر میکنم که درین فلم موفقتر بوده ام.



ثریا هروي :

براي من همان لحظه که باید مقابل کمره قرار میگرفتم نقش داده شد، لذا از کار خود راضی نبودم حتی گریه کردم.

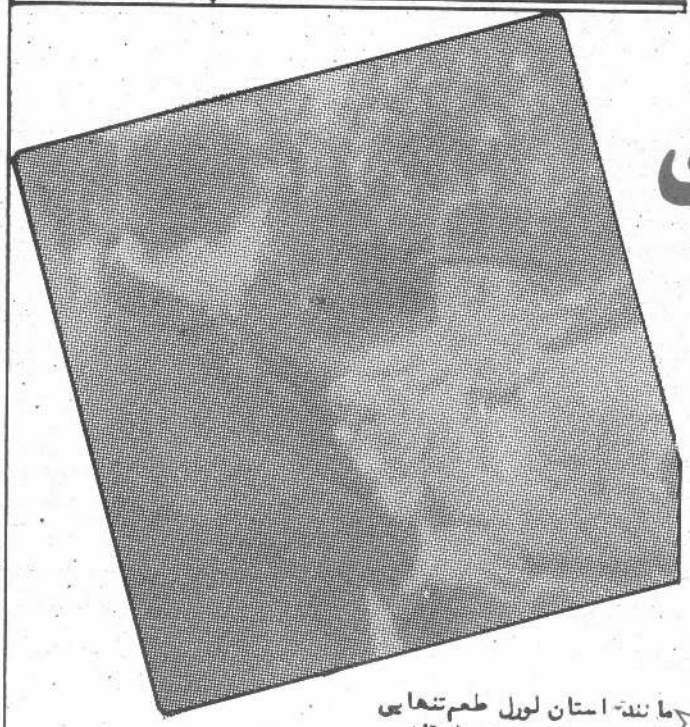
سلیم خنجي :

بعد از یک وقفه طولانی من درین فلم نقش بازي کردم. همه هنرپیشه ها درین فلم موفق بودند. اگر این فلم کنار فلم هاي دیگر افغانی گذاشته شود فلم بهتري بوده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

چهره‌ها و نقش‌ها

لورل و هاردی



لورل وهاردي بيش‌ازانكه سر راه يكديگر قرارگيرند ، هريك زندگي جداگانه اي داشته اند .

استان لورل در سال ۱۸۹۰ در يك خانواده هنرمند انگليسي ديده به جهان گشود . پدرش ((ارتورجفرسن)) يك اكتورتياتر بود وفرزند او استان لورل در تمام دوران تحصيل نتوانست در يك مدرسه بند شود و مرتبا ازيك مدرسه به مدرسه ديگري ميرفت ودر صنف شوخي ومسخرگي ميكرد و همه اوراد ست مي انداختند وبه اصطلاح دلقك صنف بود اين موضوع او راتسكين ميداد واحساس تنهايي را در او ازبين ميبرد . وقتي براي اولين بار به صحنه تياتر قدم گذاشت همه اورا مانند استان لورل طعم تنهايي را چشيده بود . پدرش يك قاضي وسياستمدار امريكايي بود و هنگاميكه اليورپيش از ده سال نداشت . زنده گي را بدرود گفت ومادرش همه پس‌انداز آنها را صرف ساختن يك هتل كوچك كرد . اليورنيز ايام به خاطر هيكل چاقش مورد توجه همشاگردي هايش قرارميگرفت . زماني او گفت :

ـ درين دنياي بزرگ لورل و هاردي هاي زيادي وجود دارند . من انهارا در هتل ما دوم زياد ديده بودم . آدم‌هاي كاملا ابلهي كه هرگز اتفاق بد يا براي انحراف نداده بود و دام‌هاي كاملا باهوشي كه ازين دام هاي ابله . ابله تر بودند منتهي خود . اين موضوع رانميدانستند اين دو شخصيت متضاد و درعين حال بهم پيوسته . برحسب تصادف برسرراه يكديگر قرارگرفتند و دوستي انان چنان ريشه گرفت كه يك زوج فراموش نشدني راتشكيل دادند .

اخيراً فلم جديدي راهنرمند فقيد بنام (سقوط) كارگردانی مينمايد ، كه سناريوي آنرا محترم انجنير لطيف نوشته وكار فلم برداري آن راسيد موجود حسيني به دوش دارد .

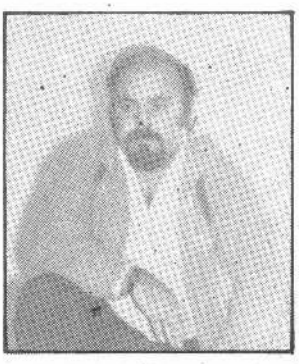
درين فلم كه بيانگر واقعيت هاي جامعه ماست ، هنرمندان اسدالله آرام ومعرفت شاه نقش آفرينی نموده اند .

ساخته‌های جدید

انجنير لطيف :

فلم جديدي رابه نام (اسير) روي دست دارم كه سناريوي آن را خودم نوشته ام ووظيفه كارگرداني آن نيزبه دوش من است . موضوع اين فلم را تجارت هيروئين ومواد مخدره دربر دارد .

كار فلمبرداري آن راهنرمند محترم وحيد الله رمق به عهده دارد و هنرمندان موفق سينماي كشور در ان نقش آفرينی كرده اند .



روبه رو شويد ... ؟

ـ ميگفتم : ((پوزش ميخواهم)) ...

✖ براي آخرين بار كدام دروغ را گفته ايد ؟

ـ دو سال پيش ، جهت بهبود يك وضع معين .

✖ يك راز رابگوييد ؟

ـ اين كه من ازدواج نكرده ام .

✖ زيباترين مردي كه تاحال باوي ملاقات كرده ايد كيست ؟

ـ هيچ يك ، من به زيبايي ارزش قايل نيستم . مردان زيبا رنج اند . من مردان جدي رادوست دارم .

✖ درزندگي دوباره تان آرزو داريد كه چي باشيد ؟

ـ يك مرد تا به مردان بيمار مومن كه چي گونه بازنان رفتار كنند .

✖ بهترين دوستان ؟

ـ خداوند و او ...

✖ قصه ايده آل عشقي براي تان كدام است ؟

ـ قصه خودم .

✖ يك جا شدن راتعريف كنيد .

ـ يك جا شدن يعني در پهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي ودرانتظار يكديگر ...

(c) ketabton.com: The Digital Library



(c) ketabton.com: The Digital Library



وحید امید ریکارد صفحه ۵۸

41

(c) ketabton.com: The Digital Library

بمناسبت اولین سالگرد همایون فرزانه

صدایی که در خون غلطید

نوشته: کامله

اوشیفته زنده گی، شیفته مردم خود وعلاقمند موسیقی بود آنگاه که انگشتانش باآرمونیه تماس میکرد موج موسیقی فضای خانه رامی انباشت او از دوران کودکی آنگاه که هنوزنمیتوانست بخواند و بنوازد موسیقی روان اوراتسکین میداد.

اوکی بود، درکدام خانواده بدنیا آمد وچی گونه راهی راکه درفرجام هیولای مرگ انتظارش را میکشید پیمود.

همایون رازبان فرزند مرحوم محمد سمیع در ۱۳۲۴ خورشیدی چشم بدنیا گشود ودریک خانواده باتفضل ودانش تربیه شد و رشد کرد. دوره ابتدائیه تحصیل را درمکتب میرویس آغاز وبعداً شامل لیسه شهرشاه سوری گردید، وی درمکتب شاگرد ذکی دردرس و صمیمی باهم شاگردی ها و معلمان بود لذا روز بروز بر تعداد دوستان اوافزوده میگردید، بعد ازختم تحصیل علاقه مندی که بموسیقی داشت در اداره افغان موزیک شامل گردید، بعد تصمیم گرفت موسیقی را طور اساسی بیاموزد لذا از طرف اداره مربوط اش غرض تحصیل به اتحاد شوروی فرستاده شد، وی بعد ازمدت هفت سال بااخذ دیپلوم عالی به کشور برگشت آهنگ های زیادی درارشیف رادیوتلویزیون ثبت کرد.

من درماه میزان سال گذشته باوی مصاحبه یی برای نشردر مجله سباوون انجام دادم.

مثل آنکه همین امروز بود صدایش هنوز هم درگوشهایم طنین داردکه میگفت: «درسال ۱۳۵۹ ازطرف رادیو تلویزیون غرض تحصیل آوازخوانی، عازم اتحاد شوروی گردیدم ودرپو - هنتون موسیقی شهر مسکوشامل شدم.»

اونه تنها درساحه آوازخوانی بلکه درساحات دیگرموسیقی مانند (سولفیژ، آرمونی، پلی فونی تاریخ موسیقی جهان و فورتپیانو تحصیل کرد وبالاخره دربین محصلین سی کشوراولین کسی بود که به سویه ماستری باد یپلوم عالی به کشور برگشت درطول هفت سال تحصیل در اتحاد شوروی بلندترین نمرات رادا شته، دیپلوم های زیاد از شهرهای مختلف شوروی بدست آورد، وقتی ازاوپرسیدم درکجا مشق وتمرین میکند درجواب خندید وگفت:

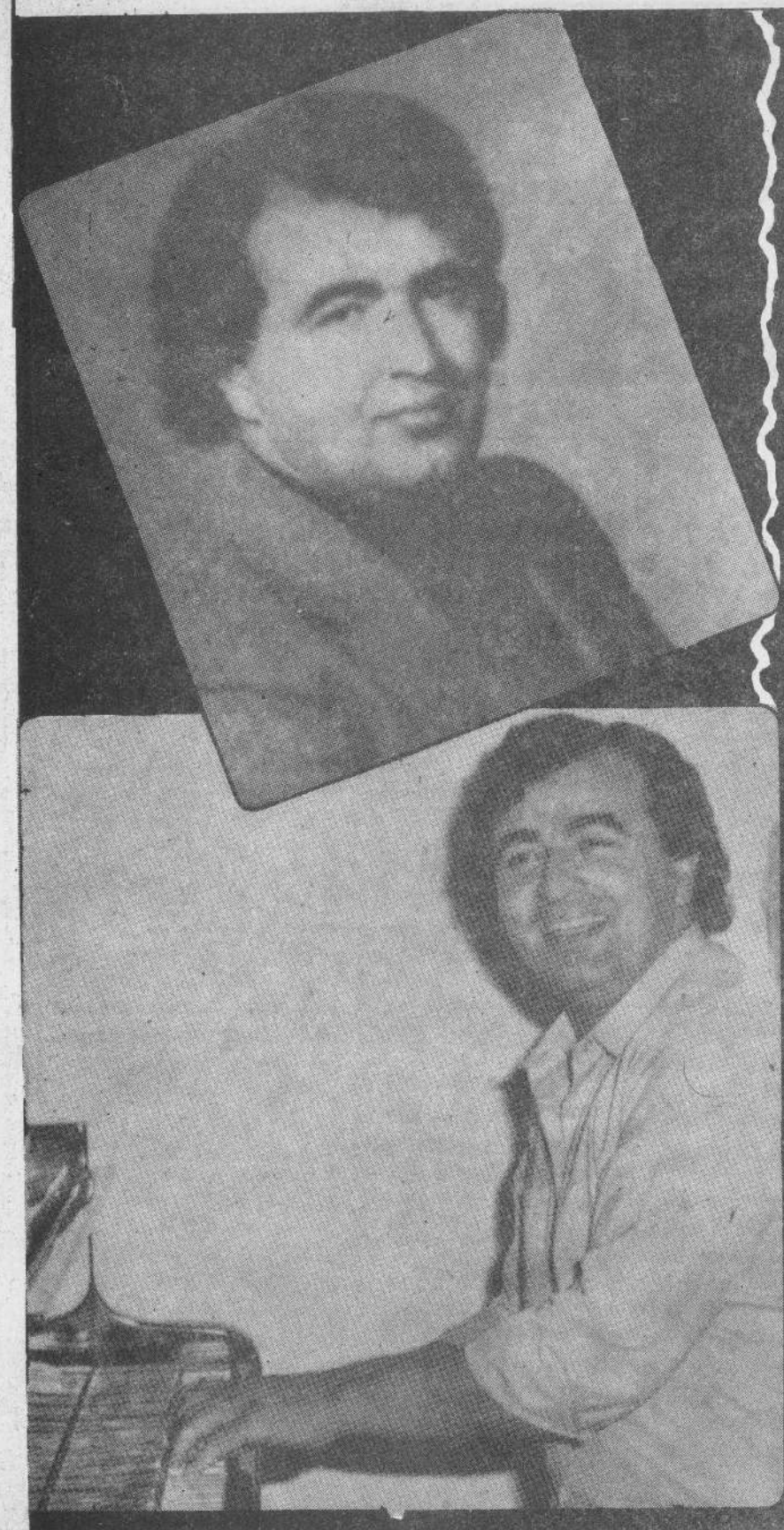
فعلاً بافرزندم که یکسال دارد ومادرفرزندم دریک سراچه که صرف یک اتاق دارد زنده گی میکنم که مشق وتمرین من نیز درهمان اتاق است.)

خانمش نیز استاد موسیقی بود، این فامیل سه نفری خوشبخت تازه گرمای زنده گی مشترک رااحساس کرده بودند که مرگ از راه رسید.

همایون رازبان چهره همیشه خندان ومسرور بود.

خنده همیشگی کنج لبش

(c) ketabton.com: The Digital Library



خوابیده بود بروی هرآنچه ناملایمات درزنده گی داشت لبخند میزد ، مرگ رامسخره میکرد ودرآیینه چشمانش تصویر آینده روشن جاودانه نقش بسته بود ازهمه چیز صحبت میکرد به همه چیز می اندیشید جز مرگ .

ولی یکروز مرگ بی خبروشتابنده ازراه رسید لبخندش در گیسوی لبانش خشکید وتصویر آینده درآیینه چشمانش شکست وامروزکه یکسال ازمرگ اومیگذرد نمیتوانم بخود بقبولانم که همایون (رازیان) آوازخوان خوب کشورما دیگر درمیان ما نیست.

ولی به اجبار می پذیرم که همایون رازیان دیگر درمیان ما نیست، درست یکسال قبل تاریخ ۲۸ میزان سال ۶۷ عقربه های ساعت ازهدد دوگذشته بود که همایون رازیان همسراه با همسرویگانه طفل خود خانه را ترک کرد مادر ازعقب آنان آب سرد ریخت تاسفر راهشان روشنایی باشد زن وفرزندا و رهسپار دیار دیگربودند .

یک دیدار آشنا وچشمانی آنجامنتظرود یده براه دقیقه هارا برمیشمرد ند، و همایون آنان رابدرقه میکرد ، او هنگام بازن وفرزند قدم برمیدا شت وقتی نگاهش بانگاه گرم و مهربان زن گره میخورد ، خوشی زاید الوصفی درگهایش میدید

بقیه درص (۹۷)

(c) ketabton.com: The Digital Library

شهبانو ثریا:

اکنون سخن میگویم
قصه‌های خصوصی من

مترجم: حسام‌الدین بروسلی

در قسمت نخست خاطره‌ٔ چهارم خواندیم که:

شهبانو ثریا با وصف مقاومت‌های سرسختانه‌ٔ علی در پایان کوشید، زنده‌گی خانواده‌ٔ گی برتحمل ومتدینی را هسته گذاری نماید به تدریج در کارهای اجتماعی سهم فعال گرفت و رهبری اداره‌ٔ ((طفل و مادر)) به وی محول شد. به قول ثریا: شهنشاه مرد علاقه‌مند اسب‌دوانی و پیلوت بزرگ بود. از طرفی روزانه ۵ ساعت وقت صرف ملاقات ثریا میکردند. هر صبح یکی از دانشمندان در بارباب مذاکره و مباحثه روی حوادث ایران را باوی میگذشتند. در کاخ، شام‌ها مخصوصاً فلم‌های امریکایی می دیدند. صمیمی‌ترین دوستان شهبانو را خانواده فروغ و دکتر عبادی تشکیل میدادند. این هم ادامه خاطره‌ٔ چهارم:

چنان نمی‌نمود که در پیلوتی.

چیزی را که محمد رضا هرگز با من روی آن صحبت نکرد، زنانی بود که قبل از من با آنان سروسر و آشنایی داشت. درباره‌ٔ آن زنان، آگاهی‌هایی از دوستان و وابسته‌گانم به دست آورده بودم. از دواجش با فوزیه از آغاز وصلت، بد بختی آور بود. او که در یک خانواده‌ٔ رویا انگیز و افسانه‌یی سرشار از ثروت متولد و بزرگ شده بود، نمیتوانست با زنده‌گی ساده‌ٔ درباری پهلوی عادت کند. شهنشاه پس از جدایی از فوزیه، مثل هر مرد دیگری، زنده‌گی پرماجرایی داشت.

فوزیه اورا افسون نموده بود، اما با افسون که نمیشود به زنده‌گی ادامه داد. سال رسید. تیپ زنانه‌ٔ فوزیه تیپ جذاب اروپایی را میماند و تا جایی که من میدانم، شاه، هرگز این قصد را نداشت که با چنین پکرتن به ازدواج بدهد.

محمد رضا به تناسب پدرش از نگاه اسلامی، اندیشه و عقیده‌ٔ بهتری داشت. او همیشه از مسایلی سخن میگفت که از آوان کودکی بر روانش استیلا یافته بود. وی شخصیت چند بعدی داشت. به همان اندازه یی که من اورا شناختم. در نهاد او نفوذ نموده، احساس کردم که میخواهم اورا در موارد لازم یاری برسانم. گمان میبردم که من نه تنها فرمانبردار شوهرم، بل باید فرمانبردار خانواده‌اش باشم... البته در معاشرت‌های روزانه با بعلوی‌ها، چیزهای زیادی را آموختم.

تاج ملوک مادر شاه، از زنان با نفوذ و باد بدبه‌ٔ دربار بود. او زن مغروری بود که هرگز فراموش نمیکرد مایه‌ٔ مباهات دربار است. گرچه من ملحیث شهبانو، مقام بلند تری نسبت به تاج ملوک داشتم. اما غالباً در ((زاد آباد)) نزد او مینشاتم. من هیچگونه تشویشی از لغزش‌ها و بعد به بالا نداشتم چونکه فطرتاً به زنان بیحرام بی‌پایان دارم.

پدر تاج ملوک از حکمروایان قزاق‌بود. رضاخان یدشهنشاه مسکر ساده یی بود که به رتبه‌ٔ افسری عالی ارتقا یافت. رضاخان که زنش مرده بود، در ۲۳ ساله‌گی با دختر سرکرده‌ٔ لشکر ازدواج کرد. در اکتوبر ۱۹۱۶، شمس زاده شد و سه سال پس‌ازان، محمد رضا و خواهرش (عشرت) به گونه‌ٔ دوگانه‌گی به دنیا آمدند. رضاخان پس از احراز قدرت، به زودی دوزن یکی پی دیگری گرفت. زنده‌گی برتاج ملوک مانند همه زنان ایرانی نورمال گذشت. چون به عنوان مادر اولاد های بزرگ زن سعید بخت و با رسوخ رضاخان بود. تاج ملوک زن تیپیک ایرانی بود. او ساعتها با زنانی که دوستانش بودند، جای مینوشید و در مورد جنجال‌های تهران صحبت میکرد. دختران رضاخان تا زمانیکه عروسی کردند فرمانبردار و مطیع پدر بودند. عشرت دختر بسیار عزیز رضاخان بود. شهنشاه شمس را برتری میداد و در هر فرصت با او صحبت و مفاهمه میکرد. یک روز وقتیکه هردو خواهر جوان شده و آماده‌ٔ عروسی بودند، شهنشاه آنان را در اتاق کار خود خواست. دو جوان را در برابر شان قرار داد و خطاب به خواهرانش گفت:

این دو شوهران آینده‌ٔ تان میباشند، فکر میکنم با این جوانان خوشبختی نصیب تان میگردد. خواستگاران یکی علی کهوان، پسر یکی از ملاکین بزرگ ودیگرش علی ((دیام)) بود. در شام عقد دوگانه، شمس نزد شاه رفته گفت:

ـ ... از ((دیام)) زیاد خوشم می آید. ما نمیتوانیم نامزدی را تعویض کنیم.

محمد رضا گفت:

ـ خوبست.

عشرت با کاندید خواهرش عروسی کرد. چرخ به بخت حرکت کرد تا آن که شمس در سال ۱۹۴۶ با موزیکدانی به اسم مهرداد به سوی مصر فرار کرد. اندکی پس‌ازان شهبانو فوزیه نیز نابدید گشت و عشرت نخستین زن با رسوخ دربار بود.

دریافتم که عشرت زیاد حسود بود و اما خواهرش شمس همه خوبیها را برای من میخواست. در حالیکه میخواست موقعیت مرا تخریب کند. به این ترتیب تا آخرین روزهای اقامتم در قصر، صمیمی و دوست بودیم. فاطمه خواهر کوچک شاه، پس از عروسی ما، مدت زیاد یرا در تهران نمانده و با شوهرش ((مستر هیلر)) به کالیفورنیا رفت. بعد ها او از ((مستر هیلر)) جدا شد و با محمد خاتم پیلوت تهرانی ازدواج کرد. من غالباً در ((زاد آباد)) با برادران شاه میبودم. آنان ورزشکاری میکردند و به شکار میرفتند.

علی رضا، یگانه برادر شاه از یک مادر، مرد نیرومند و قوی هیکلی بود. او در دربار چه اقامت داشت و با ((بولین کریستیان شولفسکی)) ازدواج کرده بود. بولین برای او یک پسر به دنیا آورد. اما علی رضا مدتی بعد بدون فرزند و زنش به تهران برگشت. وقتی من با علی رضا آشنا شدم، او با معشوقش یکجا زنده‌گی میکرد ـ معشوقی که هرگز او را به من معرفی نکرد ـ باری این اوازه افتید که علی سوگند خورده که شهنشاه را از قدرت براندا خته میخواهد خود برتخت بنشیند در حالی که چنین نبود.



اعمار بنمایم. یکی از همکارانم دکتور مصدق (پسر صدراعظم) بود. با وجود آن، وضع مالی، اجازه‌ام نداد تا این پروژه عملی گردد. تشبثاتهای من با خرابکاری‌های دربار یان روبه روشد. با نفوذ ترین شاهزاده وزیر دربار حسین الله خان مرد ۶۵ ساله بود. حسین الله قبل از همه تحت نفوذ زنش قرار داشت و او ابداً این را نمیدانست که زنش دوست منست. حسین الله میخواست شهنشاه با دخترش ازدواج کند و خالم حسین الله میکوشید با ذرایع مختلف وسایل بد بختیم را فراهم آورد. از این رویلانهایم را به هم میزد. کمیدیگری که از آغاز با من سرد شملی و عناد داشت. ((ارنست پیرون)) از غرب سویس بود. مرد صوفی مشربی که در دربار تهران با من اولین بار سرخورده بود و در اطراف شهنشاه چرخیده، نقش‌هجیبی را بازی میکرد. تا جاییکه برای من تثبیت شده بود، پیرون اساساً شغل باغبانی داشت.

رضاخان بدر شهنشاه مرد بسیار جدی بود و هیچ فرد خارجی را در دربار تحمل نداشت. اما برای این مرد سویسی یک استثنا قایل بود.

((پیرون)) ابداً به وطنش برنگشت، او سمت رسمی نداشت، با وصف این در دربار صحیت دوست شهنشاه عرض اندام نموده بود و مشاور نزد یک محمد رضا پنداشته میشد. هرصبح به اتاق خوابش می آمد و با او صحبت پنهانی انجام میداد.

هیچکس نمیتوانست دقیق حکم کند که او از این کار، چی منظوری داشت او گاهگاهی در رقص یک فیلسوف و شاعر قیافه میگرفت. از طرف دیگر شخص ارتباطی میان شهنشاه با انگلیس‌ها و امریکایی‌ها بود. بیش از ورود من به تهران، به گونه‌ٔ مرموزی یک پایش فلج شده بود. سرگوشی‌هایی هم صورت میگرفت درباره‌ٔ این که او را باری مسموم ساخته بودند اما رهایی نیافت.

وقتی من در حرم در بار راه یافتم ((پیرون)) کوشید در زنده‌گی شخصی من رخنه کند. غالباً به اتاقم سرمیزد. شام یک روز که در مورد علایق زنا شوهری من و محمد رضا با صحبت راگشود، حوصله‌ام سرفت و گفتم: ((فراموش مکن که حق نداری چنین پرسشهای نابه جا و ناجیز را از من بنمایی.)).

او و خواهر شهنشاه را نیز به جان هم انداخته بود. عشرت و شمس نیز از دستش به ستوه آمده بودند ـ او زیاد تر به یک جن شباهت داشت. ((پیرون)) در سال ۱۹۶۱ درگذشت و راز هایش با وی یکجا در گور دفن گردید. همه ـ به ویژه من ـ کمحرم‌ترین موجود به شهنشاه بودم، نتوانستم مناسبات بد... با محمد رضا. تا آخرین فهمم.

منکه از بیماری ((تیوز)) رنج میبردم. دکتور عبادی همیشه به عیادتم در ((زاد آباد)) می آمد تا این که یک روز صبح نابدید شد و دیگر ابداً در مورد ش اگاهی نگرفتم.

بقیه در صفحه (۶۵)

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه ازصفحه (۸۵)

روي آورد وپيروزگردد ، براگندگي وبي نظمي آن مشهود است. زيرا غريزه درجهان بيكران ، ناچيز است وبي اثر . . .

انساني كه به گونه سالم كودك را با بزرگ وجزرا باكل انطباق داده نميتواند ، آشفته گي ناسالم رابه جاي خوشي وعيب رابه جاي زيبايي قبول مي كند ، براي درك زيبايي آرامش روانی لازم است. و آرامش روحي را ، بدون خويشتن داري ، كسب نميتوان كرد .

راه درك كامل زيبايي كدام است ؟

آن چه براي بربرها ، زيبا و درخور تحسين بود ، مورد پذيرش مردمان متمدن امروز نيست. اين براي آن است كه درك ما وآن هادرمراحل مختلف تكامل خود قرار دارد . دنياي انسان متمدن درظاهروباطن ، بزرگ است ، ودنياي بربرها چنين نبود . بدين لحاظ معيار واحد تمدن وبربريت وجود ندارد .

براي انساني كه باهنرنقاشي آشنايي ندارد ، فقط رنگارنگ بودن ، سطح هموار واشكال رسم ، خوش آيند است. براي اووسعت درك مطرح نيست. قريحه ، بلند تحليل راندارد ، كه به درك وي كمك رساند . اوچيزي راكه درسطح وجود دارد ديده ميتواند ، نه ژرفاي آن را . شخص عاقل به چنين ساده گي فريب نمي خورد . اوكه صاحب نظراست ، مفتون رنگارنگي تابلونمي شود . تناسب اصلي وفرعي وعقب وجلوراجستجو ميكند . رنگارنگي زود به چشم ميخورد ، امازيبايي رافقط با هوش ميتوان ديد ، دريافت زيبا نگر آنست كه مافقط باحقيقت آشنا استيم . امابراي كسب آن ـ زيبايي خواهان دقت وتوجه ژرف است. به همين اساس ـ پيشدارنده ، لذت زياد است. براي درك عميق زيبايي ، تنهامشاهده كافي نيست. بل بينش ژرف باطني ضرورا ست . واما آفرينش زيبايي ايجاب دانش ويژه رامينمايد .

اگر روح ما ازتوانايي برخوردار باشد ، لذت زيبايي بيشتراست. قشنگي گل به اندازه چهره آدمي ، ماراگرفتار خود نميتواند كرد . سيماي آدمي نه تنها زيباست ، بل بيانگر تفكر ژرف ، الهام وگرمي قلب است. فقط به همين خاطراوبالاي ما ، برانگيزا ننده تا ثيرويژه بيست.

بهترين مردمان خيرالهي را درزمين باخود دارند . آنان با نهانترين اسرارقلب ما درتماسند. بدون آنان قلوب ما ، سرد وبي هيجان بود . براي همين شعرا ـ ده يي كه به خاطر پيروان خود ، كاخ شاهي راترك گفت ، دربسياري اشعار وتابلوها ستوده ميشود .

دراين جا شكاكان مراتنبيه خواهند كرد : ((شما اززيبايي شروع نموديد وبه اخلاق جستن كرديد براي چه اين دومفهوم رابا هم آميختيد ؟ خير ، خيراست . و زيبايي ، زيبابيست. زيبايي و خير به اشكال گونه گون ، اثر ميافريند . ازاين رو باكلمات مختلف ياد ميشوند . خيربامفاد خود جلب توجه ميكند وچرا زيبايي خوش مان مي آيد ؟ هنوز درك نكرده ايم .))

به پندا شت من : اگر بگو ييم كه خيربه خاطرآن خيراست كه سود مند است ، هنوزهيچ چيزگفته نشده است. خير ، حقيقتيست كه نه تنهانيازمندي حسي مارابر ـ آورده ميسازد ، بل يك بديده معالي ودراي نيروي بايان نايذيراست. فيلسوفان ، عقايد خود رادرمورد سعادت باد رنظرداشت ضرورت جهاني آن ارايه ميدارند وشعرا درسيماي زيبايي ، آن رابيان ميكنند.

البته درست نيست نعمتها را به خاطرآن كه نيازمندي ما را برآورده ميسازند ، زيبا ناميد . برنج ، لباس ، جتري ، پاپوش وغيره اشيايي استند كه لابد سود مند ند ، اما آنهاد روجود ما ، بيدار كننده آن حالتي نيست ، كه در برابر زيبايي ازخود نشان ميدهيم . ميان نعمتها وجهان ماحول ، هماهنگي ژرفي وجود دارد ، ميان نعمتها وروان آدمانيز ، ارتباط نهاني موجود است.

رنج كشيدن ، زيباست. مهرباني زيباست. وعشق زيباست. عشقرا به شمشاد وماه بدرتشبيه ميكنند . اود روجود خود هماهنگي دارد و اين هم آهنگي راباد نياي ماحول نيزحفظ ميكند . لكشمي درگتا بهاي ما ، نه تنها به مثابه الهه زيبايي وتمول ، بل به مثابه الهه خير نيز نمايان ميشود . زيبايي عبارت از بروز اختتام يافته خيراست وخير ونيكويي هم بروز اختتام يافته زيبابيست.

وجوه مشترك خيروزيبايي در ـ چيست؟ ماا كنون ياد كرديم كه زيبايي درحد بالاترازنيازمند پست لذا ، از نظرما ، غناي حقيقي در زيبابيست. به كمك زيبايي ازحقارت خود پسندي ، رهاخواهيم شد و آزادي حقيقي رادرعشق خواهيم يافت.

به همين گونه ، غناي واقعي را درخير نيزميتوانيم جستجوكنيم . هنگامي كه تهرماني نفع شخصي ويا حتي زنده گي خودرا ، به نام عا ـ ليترين ايده آل قرباني ميدهد ، شهامت وي قابل تحسين است. بايد اورابالاترازاندوه وخوشي خود ، بالاترازمنافع محدود شخصي خود وبالاترازچيزهاي عادي روزمره قرارداد . خيرهمانند زيبايي ، ما رابه فداكاري تحريك ميكند . زيبايي غناي همه آشياي طبيعت راآشكار ميسازد . ونيكويي زنده گي انسان هارامينمايانند . خيربراي مردم ـ زيبايي رانه تنهاديدني تروسعقول تر ميسازد . بل آنرابا پهناوژرفا به ارمغان مي آورد . ذاتاً زيبايي درنهاد خيرقرار دارد او آن قدر باماننزد يك وآشناست كه به مشكل ميتوان خير رابه گونه زيبايي شناخت. هنگامي كه مساله رادرك ميكنيم ، روح ما به سان دريايي پرخروش به وجد مي آيد . درآن وقت هيچ چيزي بهترازآن به نظرمانمي خورد . . .

براي همه خوش آيند است ، اگر ميزميهماني بادسته هاي گل و آشياي زينتي گرانبها ، آراسته گردد . معهذا اگرميزبان ، از ـ ميهمانان پذيرايي سرد وسطحي نمايد ، درآن صورت همه اين ترتيبات مورد پسند قرارنميگيرد زيرا غناي اصلي درصميميت و ـ سخاي روح است. لبخند نيك ، سخن پرلطف وبرخورد مهمان ـ نوازانه ، چيزهاييست كه برگهاي عادي كيله راگرانترازقابهاي طلا ـ يي جلوه ميدهد . البته كه همه چنين فكر نميكنند ، آدمهايي زيادي يافت ميشوند كه به خاطر جا يافتن درمحيط تجمل ، هرنوع حقارت وپستي رامي پذيرند . آنانی كه عميق ودروني بزم را ، دريافت كرده نميتوانند ، فراواني خوراكه ها ، نوشابه ها وتجمل را ، با اهميت تر ازهرچيزديگر مي بينند ـ ارند .

خردمندان بدين باورند كه : ((مهرباني زينت نيرومند يست.))

اما شخص نادان كه زيبايي توا ـ نمندي را ، هنگام عفو درك نمي تواند كرد ، بيشتربه نيروي تبا ـ هكن وويران كننده ، احترام ميگذارد .

حيابه زن ، زيبايي ميبخشد. زيبايي حياي زن ، متجلي زيبايي ها ي ديگري نيزاست. مگربه اين چيزفقط كساني متوجه شده ميتوانند ، كه درك عميق وژرفي از زيبايي داشته باشند .

شاعران ميهن ما ، بدون هراس زيبايي آبستن زن راسروده اند . مگر شاعر اروپايي ، خجلت وحقا ـ رت را ، درآبستن ميبيند . در ـ واقع ، قيافه ظاهري زني كه آبستن است ، آن قدرخوب به چشم نميخورد . مگراوماليترين رسالت را انجام ميدهد . ودرآن هنگام ، تمام وجود او ، بانوربرغرور مادري ميدرخشد . بگذاركه قيافه ظاهري او ، آن قدرهم به چشم خوب نخورد ، ولي اين حالت به خود ي خود ، احترام برانگيزاست.

ابرنازك وبي نم وباران كه بي هدف درپهناي آسمان سرگردان است ، درنتيجه تابش شعاع ـ آفتاب درهنگام غروب ، باسرخي خيره كننده يي جلوه گرميشود ، اما ابرضخيم برنم وباران ، به تاوسياه بزرگ ميماند . او باسرخي خيره كننده يي آراسته نيست. مگرتما م نگاهها را ، به سوي خود جلب مي كند . ابرسياه پررعد ، اعتدال وسيرابي را ، به زمين خشك و ـ دريا ها به ارمغان مي اورد ، بدين لحاظ اگرچه داراي سرخي دلفر ـ يبي نيست ، امابه نسبت سخاوت خيرخواهانه اش ، زيباست.

براي كسيكه يگانه گي خيرو زيبايي رادرك كرده ، حتي به ناسازگاري تجمل بازيبايي نيز ميتواند پي برد . قناعت و شكسته نفسي اوناشي ازكمبود حس زيبايي شناسي (استه تيكي) نيست. بل از فراواني آن است. . . باغهاي تفريحي آشوكا اكنون كجاست؟ از قصراوحتي بنيادي هم باقي نمانده است. اماستونها و وسيله هايي كه توسط شاه در ـ جاي افتادن بود اگذاشته شده بود ، تاكنون باقيست. آن ها از ارزش فنا ناپذير هنري نمايند گي مينمايند . زيرا آشوكا آنهارا ، براي تماشا نساخته بود ، بل براي تعالي بودا ، كه راه نجات ازعذاب را براي بشريت نمايانده ، بناكرده بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسیاري از بناهاي مذهبي تاکنون هم درهند باقيست، امااز کاخ ـ هاي پرتجمل شاهان اثري نيست گويي در آب غرق گرديده انـد . تصادفي نيست که تمام بناهـاي يادگاري درشهرهاي کوچک ، در جنگلها ، درکوهها ودرشـت هاي ساحلي حفظ گرديده اند .

انسان با هنرخود ميگويد :

((به کسي ببين که واقعـاً هنوزنايل نگرديده ، اي حقيقت براي ما همـيشه منبع بلا قيد و ـ شرط عشق و خوشيست، ازايـن رو ميتوانيم بگوييم که درک زيبايي وحقيقت همانا دو روي يک سکـه اسـت .

براساس همين مطلب ، آگاهانه ويانا آگاهانه ، هنرجهاني استوار است شاعر ، موسيقيدان ونقـاش خيلي روشن حقيقت را بازتـاب ميدهند . شاعر چشمان ما را بـه چيزهايي بازميکند ، که بيشتـر بديدن آن قادرنبوديم وحقيقت آنرانميدانستيم . شاعر با اين کار خود ، مرزهاي سلطنت حقيقت و خوشي را ، وسعت ميبخشد . همه روزه ادبيات وهنر، چيزهايـي را که دستيابي بدان به افراد عادي ممکن نيست ، در فرآورده هـاي هنري خويش مينمايانـد . درسادگي ، توانايي پرغرورحقيقت را ، هويدا ميسازد . کسي راکه آشنايي مابود ، به دوست نزديک مبـدل ميکند وبه چيزهايي جذابيـت ميبخشد که قبلاً به آن ، بادقت عادي مينگريستيم .

يکي از شاعران معاصرگفتـه بود :

((حقيقت، زيبايي وزيبايـي، حقيقت است .))

الهه تابش نور سرسورتي کـه درشمشاد اقامت داشت ، زيبايي وراستي راباخود دارد . دراروپـا نيشادها يادگرديده که سيمـاي سعادتبار وخوشي اوراودرتمـام ساحات قابل ديد ، بازتاب مـي يابد . ازگرد گرفته ـ که ما آن را زيرپامينماييم ـ تاموجودات بزرگ آسماني ، اين همه حقيقت وزيبايي اند که خوشي سعادتبار راباخود دارنـد .

ادبيات وهنر به آن فراخوانده شده ، که شکل مسرتبارو زنده ، گـي بخش حقيقت را ، بازگونمايد . مگـر تکامل وانکشاف حقيقت در ادبيات هنگامي ميسراست که ما آن را با قلب خود لمس نماييم ، نه اين کـه فقط باديدن وشناخت آن ، توسط عقل اکتفاکنيـم .

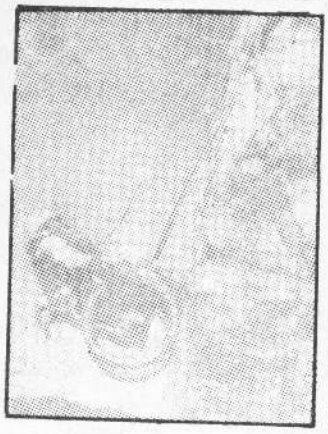
ادبيات چيست؟ هنر يـا افشاگري ؟ ادبيات عبارت ازآفرـ ينش است . قلبي راکه باغناي ـ سخاوتمندانه مشحون است ، بـا کلام ، اصوات ورنگها بازتاب ميدهد اين درذات خود معجزه وسرور ناشي از شناخت خود است . ـ ادبيات ، موسيقي ونقاشي بـه همينگونه زاده ميشوند .

انسان آفرينش هاي خود را ، درهمه جاازخود به يادگارگذا ـ شته ودرهمه آن ها سيماي مسرـ تبار ، زنده گي بخش وصيـاف حقيقت مشهوداست . اين آفر ـ ينش ها عبارت ازمجسمه هـا ، معابد ، اماکن مقدسيه وشعـر ها است . ادبيات نيزآفرينـش است که توسط انسان ، آفريـده شده است . هرجايي که انسان قدم گذاشته ، آن جا راباکـلام خود آراسته ، تابه ديگـران قابل دستيابي باشد .

انسان بقاي حيرت انگيزخودرا درآب ، زمين ، آسمان ودرهـر فصل سال به جا گذاشته است ، اوبقاي خود راد رکارهاي عملي ، تاريخ ومذهب به جا مانده و ـ ميتواند نگاه خود راد رهرجاييکه باشد ، به سوي زيبايي حقيقت متمرکزسازد واري ، اين ميراث انسان غني تروغني ترميشود ، ـ صداي آن باطنين سهمگيـن ونيرومند گسترش مييابد . به مشکل ميتوان تصورکرد که ، اگرانسـان اثرخود راد راد بيات نميگذاشت چقدرجهان بيني ما تنگ وتاريک مي بود . جهان ما زبرکت ادـ بيات قابل ديد ، شنوايي لمس و با روح گرديده است . ادبيات جهان رابانور قلب آدمي روشن ساخت . حقيقتي ميماند ارد کـه ميان ايستايي (سکون) وپويايـي (تحرک) هماهنگي وجود دارد . حقيقت ديگري ميگويد که علت از معلول ناشي ميشود . اين حقايق راما ازعلم بيرون آورده ايم ، مگـر تنها ادبيات ، اين راستعالـي ميسازد که حقيقت ـ خوشـي و حقيقت ـ آغاز زنده گي افسر ـ نيست . ادبيات بدون خسته گي کلمات او يانيشادها راتکرارميکند .

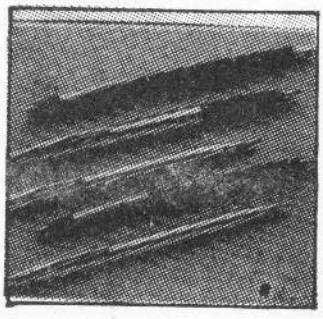
((اومايه همه چيزاست . بـا حصول آن ، انسان به سعادت نايل مي آيـد .))

چه چیزهایی



کوهنوردي معلولين

اخيرا در استراليا برنامه هايي براي کوهنوردي معلولين درنظر گرفته شده تا اين طبقه از جامعه نيز بتوانند همانند ديگران بـه کوهنوردي ببردازند ، درعکس يکي ازمعلولين رامي بينيم که يکـي ازقله هاي کوه شهر کانبرادر ـ استراليا صعود کرده است .



خودکارهاي بايان نايذير

خودکارهاي جديد ازفلـزي گرانبها وسبک وزن ساخته شـده ، رنگ آن بمرور زمان ازبين نميرود ، وهرخودکارميتواند پنج برابرخود کارهاي معمولي کارکند يعنـي ۳۵۰۰ صفحه مينويسد ، سرخود کارتحت تاثير حرارت ورطوبـت قرارنميگيرد بطوريکه جوهر موجود در آن هميشه روان ميماند ، ايـن خود کارها ۲۴ گرام وزن و ۱۴ سا ـ نتي مترطول دارد و ميتوان آن را به دو قسمت جدا کرد .

نوازنده گي در زير آب .

آخرين پديده درجهان موزيک درآلمان غربي روياد ، بدينگونـه که گروه چهارنفره مورگن اشتـرن قطعاتي از موسيقي کلاسيک ها ـ پـدن و موزارت را د رزيرآب اجرا کردند . اين اجراي شگفت انگيز بمناسبت برپائي نمايشگـاه بين المللي قاين ولوازم درياني درشهر دوسلدرف در آلمـان غربي بعمل آمد لازم بذکراست که اين نمايش در درياچه مصنوـ عي که درنمايشگاه برپا گرديده بود بمورد اجراگذاشته شد .



کامپيوتر نوازنده

نواختن موسيقي برسروصدا وباصطلاح جاز درغرب ازاين پس بعهده يک دستگاه الکترونيکـي واگذار خواهد شد که يک کامپيوتر بسيار پيشرفته آن راهدايـت خواهدکرد . شگفت اينکه ايـن اختراع جديد خواهد توانسـت قطعاتي بنوازدکه بايستي توسط يک ارکستر کامل متشکل از ۴۲ مو ـ زيسين نواخته شود اين دستگاه الکترونيکي از ۱۷۰ کليد بسيـار دقيق ويک صفحه به اندازه هاي ۳۰ ـ ۴۰ و ۴۸ ـ ۵۶ سانتـي مترتشکيل يافته وبعلاوه داراي يک دستگاه ثبت است که دقيقتر ـ ين جزئيات را بر روي صفحـه ويا کست هاي ويديو ثبـت مينمايد !

(c) ketabton.com: The Digital Library

موسیقی برای همه

تذکر

در شماره های گذشته در درسهای موسیقی بعضاً اشتباهات املایی وگرافیکی به چشم میخورد که علاقمندان موسیقی میتوانند با تماس با اداره رفع مشکل نمایند.

در شرق معمول چنین بود که اول شعر سروده شد وبعد آهنگ موسیقی دانان آنرا در قالب موسیقی ریخت نمود ند نه عکس آن. بنابر آن در شرق تعداد متنوع وزن یعنی ماتره یا Beat به معنی ضربان تکامل داده شد. این ضربات با در نظر داشت مقیاسات مرتب زمانی یا تال ها سروده می شد ند. بدین ترتیب وزن به تنظیم وقت موسیقی بداخل مقیاسات کمک کرده.

کلمه تال از تالی Tali یعنی چك اشتقاق شده به خاطریکه در هر ضربه ریتمیك باید یك چك زده می شد که بعداً یك جوره چك چوبی اختراع گردید به نام خاد تاله Khod-Tala.

بعداً انواع دهل ها تکامل یافت و به تعقیب آن طبله به وجود آمد. البته موضوع تاریخ دهل ها خیلی وسیع اند، حتی محققین هندي وامریکایی دکتورا در این باره نوشته اند که اینجا از آن صرف نظر می نمایم.

برای اینکه یك پارچه موسیقی نامنظم خوانده نه شود توسط انواع تال ها منظم ساخته می شود یعنی برای اینکه یك آهنگ آغاز خوب داشته باشد لازم است که در شروع هرجمله موسیقی باضربه نسبتاً قوي ترنسبت به دیگر ضربه ها یاد هل یا طبله مشخص گردد. که آنرا به نام Sum سم یا گر یاد می کنند ((ضربه اول هرتال رابه نام سم یا گر یاد می کنند)).

ضربه های متداوم تال باید با سم ها ي میلودي همزمان باشد اینجاست که یکجا ساختن ریتم و میلودي معراج رضایت شنونده را به وجود می آورد. براي روشنی موضوع به مثال ذیل توجه فرمایید پدیده نظام شمسی که حرکات وضعی وحرکات انتقالی را به دور آفتاب دربر می گیرد دروقفه هاي منظم واقع می شود. مثال به وجود آمدن روز وشب سال وماه ساعت و دقیقه وغیره ویا طور مثال قلب ما در زمان منظم ضربان می کند یعنی قلب ما داراي یك تال ساده دو ضربی یاد وماتره یی است. اگر بخواهیم این تال ساده دوماتره یی را روي کاغذ تحریر کنیم میتوانیم این دو ضرب را نام گذاري کنیم یعنی حرکت اول ((دَم و دوم آنرا دُوم)) یعنی دو کلمه بدون معنی در سابق چون ساعت موجود نه بود موسیقی دانا ، زمان بین دو ضربان قلب را به حیث واحد براي موسیقی قبول کرد ند ویاد رهند این واحد را از روي نبض یك انسان تند رست Pulse-Rute حساب میکرد ند.

بعداً در انواع تال شما الفاظ صدا دار یی معنی راخواهید دید، مانند:((نا ، تا ، دن ، تن ، کتی دگی ، تتی ، دها ، دهد ، دهن ، تگ گ ، گن ، نت ، کت ترك ، تو ، ترکت ، گهن ، تاگی ، تو وغیره وغیره)) مبنا مانند حرکت قلب هرکلمه نماینده گی از یك ماتره یا Beat یا ضربان یك تال را می کند. لذا گفته میتوانیم واحد قیاسی هرتال ماتره است وهر تال ها داراي سیلاب هاي اند که آنرا به نام بار Bar یاد میکنند یعنی تعداد چند ماتره نظر به خواص تال داخل یك بار گنجانیده شده که به یك حرکت یا سیلاب اجرا می شود طور مثال: تال تیتال داراي ۱۶ ماتره یا ضربان وچهار بار Bar می باشد که بارها توسط خطوط عمودي از هم جدا می شوند که به نام Bar line یاد می شوند. | نا ـ دن ـ دن ـ نا |

تیتال : ۴ + ۴ + ۴ + ۴

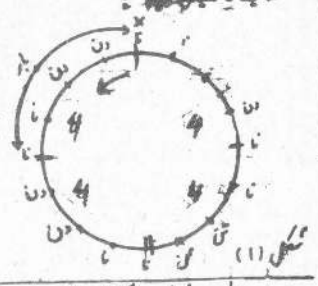
۱ نا	ـ دن ـ	۳ دن	ـ نا ۴
۵ نا	ـ دن ـ	۷ دن	ـ نا ۸
۹ نا	ـ تن ـ	۱۱ تن	ـ نا ۱۲ خالی
۱۳ نا	ـ دن ـ	۱۵ دن	ـ نا ۱۶

((نا)) اول به نام سم Sum یا گریاد می شود که قوي تر نسبت به دیگر ماتره ها نواخته می شود. نا گفته نماند که تال تیتال به نام چك هم یاد میگردد. و یا چیتال داراي ده ماتره یا ضربان وچار بار است.

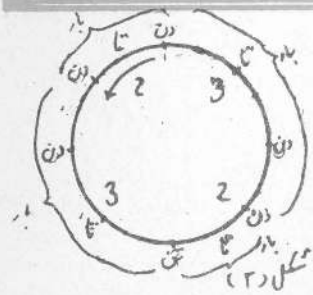
چیتال : ۳ + ۲ + ۳ + ۲

۱ دن	ـ تا ۲	۳ دن	ـ دن ـ تا ۵
۵ تن	ـ تا خالی	۶ دن	ـ دن ـ تا ۱۰
		۷ ۸	۹

هرتال در حقیقت محیط یك دایره را منظم طی میکند که در شکل دیده میتوانید:



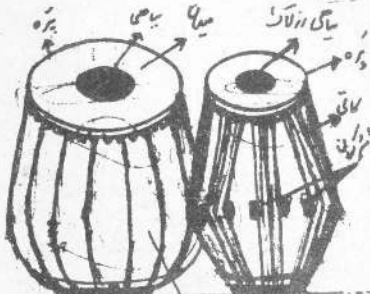
طرح اول سیکل تینتال



طرح ۲ سیکل چیتال

در اشکال فوق واضح دیده میشود که هرتال محیط یك دایره را یکنواخت طی میکند فاصله یا سیلاب یعنی بارها نظریه خواص تال شاید مساوي نه باشند چنانچه سایکل تیتال محیط دایره را به چار حصه مساوي تقسیم نموده وباهم مساوي اند. ولی در چیتال بارها باهم مساوي نیستند. اما برعکس فاصله ماتره ها در محیط دایره در هرتال مساوي اند که محیط دایره بین ماتره ها به قطعات مساوي تقسیم شده اند که عبارت از زمان هاي مساوي خورد یا از لی نماینده گی مینماید. علامه جلیها ماتره اول یا سم ((گر)) است.

واکنون دو تال فوق را در طبله وطرز نواخت. آنرا مشاهده نمایید:



(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه از ص (۷۴)

مدیر صاحب ...

بچه به دفتر آمده بودم، مدیر صاحب مامورین از جمله ازخودگی هاي ما است اگر چنین نمی بود حالم زار بود، مدیر صاحب اینبار فیل خود را د رمقابل اسپهت تبدیل کردم.

مدیر: اینه خ خود را یك خانه به عقب آوردم.

مامور: مدیر صاحب این هم کشت ومات.

عارض: مدیر صاحب حالا خر کارمرا اجرا کنید!

مدیر: عجب آدم شله ای استی، نزاکت راهم نمی فهمی، بهتر دیدي که باختم وجگرخون شده م، د روقت جگر خونی هم آدم کار کرده می تواند؟

عارض: پس حالا چطورکنم؟

مدیر: فردا بیا.

نوشته: احمد شکیب

دوگانگی های باهم چسپیده



گروهی از خبرنگاران خارجی کمد رتهران به سر می برند د و هوتل لاله تهران با د و د وگانه گی به هم چسپیده ایرانی دیدار وگفت وگو کرد ند.

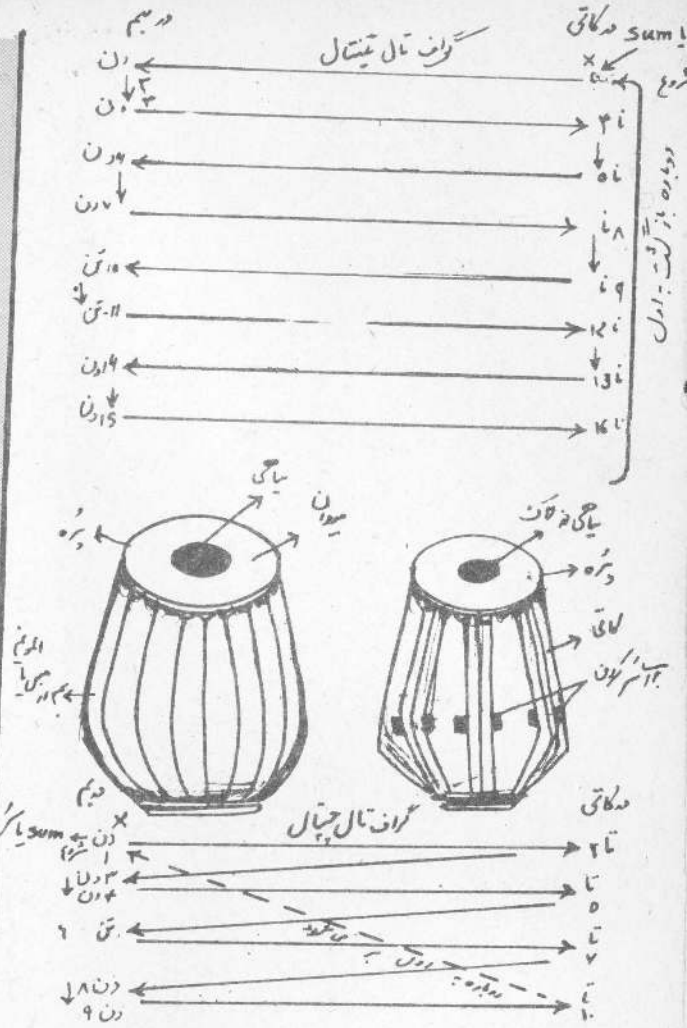
د راین دیدار لاله ولا د ن صفائیان د وگانه گی هاي به هم چسپیده ازخبرنگاران خارجی خواستند تا با انعکاس گزارشی ازوضعیت زنده گی آنان موجب شوند تا د وکتوران جهانی امکان جدا سازي آن د و را مورد بررسی قرار د هند.

د وگانه گی هاي به هم چسپیده که هردو د ختر هستند شانزده سال پیش چشم به جهان گشودند د و د وگانه گی از شاگرد ان ممتاز و قاد رند فعالیتهاي عادي و حتی ورزش شنا و با یسکل سواري انجام د هند.

لاله ولا د ن به خبرنگاران خارجی گفتند: ما برای انجام امور روزمره خود مشکلی نداریم و د رهمه موارد تقریبا هم توافق نظر د اریم اما اگر ما اطمینان د اده شود بد ون این که یکی ازما فد اي د یگري شود با عمل جراحی ازهم جد اشویم، ازاین موضوع استقبال می کنیم و بسیار خوشحال می شویم.

لالهولا د ن ازناحیه سر به یکد یگر چسپیده اند و تاکنون د اکتران ایرانی و برخی از د اکتران آلمان که انان را معاینه کرده اند ریسك جد اسازي انان را به خاطر مخاطرات احتمالی قبول نکرد ه اند.

به نقل از روزنامه کیهان هوایی چاپ تهران



ماتره سم یا گر باید همزمان با سر اساسی Home-note یا کهرج نواخته شود. تمام ضربه هاي د یگر مثلا د رتیتال به جز از ضربه هاي ۱۲ـ۹ـ۵ که د رفوق بین Bar-line ها یا خطوطی باري نشان د اده شد با فشار عادي وضربه هاي ۵ـ۱۲ کمی با فشار تر ولی ضعیف ترنسبت به گر تا سیلاب ها راجد اکند وضربه شماره ۹ نواخته نمی شود که به نام خالی یاد می گردد بلکه طبله نوازد ربار خالی د ست خود راکمی د وری کند وبا یك موجه خفیف لحظه اجرا و نشان مید هد. این تغییرات فشار د رتشخیص ضربه ها د رنقاط مختلف زمانی د رد اخل حد ود سایکل تیتال به هنرنمایی منحیث کل لطافت بیشتر وموزون تر مید هد. از همین سبب است که مقیاسات زمانی د اراي هنر کاري به صورت اختصاصی د رموسیقی کلاسیك به کار می رود.

مثلا د رشکل خیال ((نوع موسیقی کلاسیك)) بعضی موسیقی نوازان تال کروا را نظر به عین د لیل به یك سایکل هشت ضربه که براي شکل لایت یا خفیف استعمال میشود تغییر د اده اند. استاد فن هنگام آموزش موسیقی یا رقص یا طبله نوازي توسط ((بول)) ها یعنی نقشه ضربه زدن طبله را بیان میکند شما به یاد دارید بعضی از طبله نوازان زمان نواختن الفاظ که د رفوق تذکر رفت گرد ان می کنند که آنرا به نام تیکه یاد می کنند تال ها د اراي اقسام زیاد است به خصوص د رشرق ولی سارنگ د یوا عالم موسیقی د ر اثر خود از ۱۲۰ نوع تال نام برد ه است هرچند تعد اد آن بیشتر از آن است ولی امروزچه د رموسیقی کلاسیك وچه لایت د رحد ود چهل تال مروج ترین است که تال هاي نامروج براي شنونده نامربی وفوق العاده مشکل است. صرف به ند رت د ربعضی محافل موسیقی د انان حوصله یی واستاد ان فن و یا براي گرفتن استاد یگاهی ضرورت به معلومات کافی پید ا میگرد د. (بقید ارد)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ورزش

تهیه کننده : لیلما نوری

بایسکل، وسیلهٔ دلچسپ سپورتی

بایسکل نه تنها از جملهٔ وسایل حمل ونقل انفرادی به شمار میرود، بلکه امروز بیشتر به یک وسیله دلچسپ سپورتی نیز مبدل شده و چهره هایی را در همه جا به ویژه در کشور خود سراغ داریم که با مهارت زیاد میتوانند فاصله های دور را در زمان کوتاهی به وسیله بایسکل بپیمایند و در مسابقات بایسکل رانی، موفقیتهای درخشانی را به دست آورند.

یکی از این چهره های جوان محمد احسان است که ۲۲ بهار زندگی را پشت سر گذاشته



است. از زمانیکه وی به شرکت در مسابقات بایسکل رانی پرداخته توانسته است فاصله ۱۲ کیلومتر را در ۱۸ دقیقه و ۳ ثانیه طی نماید که در نتیجه مقام قهرمانی را حاصل کرده و در یکی از مسابقات اخیر که به راه افتاده بود، رکارد تازه یی را نیز به فاصله ۱۵ کیلومتر در ۲۰ دقیقه میان هنطاران خود قایم ساخت که این یکی از افتخارات های پیروزی تازه او در این زمینه میباشد.

وی طی صحبت ونصبت کوتاهی در مورد مسابقه ورزشیش چنین اظهار داشت

— از سال ۱۳۶۱ ببعد صرف توانستم در بایسکلرانی موفقیتهای به دست آورم که مورد توجه واقع گردید، تا اکنون در بیشتر از بیست مسابقه در داخل کشور ودر دو مسابقه جهانی در خارج کشور شرکت ورزیده ام که در همه مسابقات یاد شده، توانسته ام برنده مقام اول دوم و سوم گردم ودو مدال طلا، چار کپ قهرمانی وتقدیرنامه های متعدد دیگر را به دست آورم، هم اکنون در سطح کشور جای اول را دارم.

او افزود: از سال ۱۹۶۴ ببعد، کلب شخصی را به نام (آفتاب) گشوده ام، خودم در ابتدا ورزش این کار تمرین مینمایم، شماری از جوانان علاقه مند مکاتب، محصلان، سربازان را هم تحت تربیه گرفته ام که در بین شان چهره های ممتازی که تا اکنون مقام اول گردیده اند، نیز وجود دارند.

مخبر ما: رابطه ورزش — انفرادی با بایسکل رانی چیست؟

پاسخ میگوید: ورزش برای حالت فیزیکی یک بایسکل ران، موثر واقع میشود اما نفس را پخته نمیسازد.

بایسکل رانی نفس را پخته ساخته وحرکات بدن را فعال ومنظم میسازد. افزون بر آن

بقیه در صفحه (۱۰۳)

مالافون دوستی

گرون یکی از دریاهای مشهور چکوسلواکیا است وتعجب آور نیست که در آن مسابقات مختلف روی آب انجام داده میشود. یکی از آن ها مسابقه قایق رانی بوده که فاصله مالافون (۴۲ کیلومتر و ۱۹۲ متر) طی میشود. اخیراً بیست وپنجمین دور مسابقات مالافون قایق رانی دایر گردید که در آن قایق رانان پولند، آلمان دموکراتیک و چکوسلواکیا اشتراک نموده بودند.

مسابقات در فاصله های ۲۵ کیلومتر و ۵۰ کیلومتر صورت گرفت. ریگتیف بولچاک کپتان تیم قایق رانی پولند فاصله ۵۰ کیلومتر را در زمان ۴ ساعت و ۵ دقیقه بالای قایق یعود و در نتیجه پولندی ها بصورت گروهی در مقام اول قرار گرفتند.



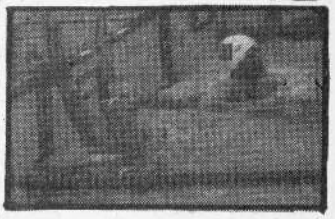


(c) ketabton.com: The Digital Library

ورزش

مسابقه آبیازی مردان

درمسابقه ابیازی مردان به فاصله ۱۰۰ امتریه سبك ازاد که در ایالات متحده امریکا برگزار شده بود ل. کاربونا با ازایتالیا فاصله یاد شده را در یك دقیقو ۵۳ ثانیه و ۷۵ حصه ثانیه دخوت ازامریکا در یك دقیقه و ۴ ثانیه، ۹۶ حصه ثانیه ومد سود از جاپان در یك دقیقه و ۵ ثانیه پیمود که به ترتیب حایز مقام های اول، دوم و سوم شناخته شده اند.





نتایج مسابقات جهانی

مسابقات جهانی شطرنج میان دختران ممالك مختلف زیر سنین ۲۲ سال درشهرصوفیه کشایش یافت.

مارگریتا شطرنج بازجوان ازشهرصوفیه درنخستین مسابقه بر شطرنج باز همپالگی سان سکوند غلبه حاصل نمود. در این مسابقات قویترین شطرنج بازان ازدختران اشتراك کرده بودند که مستحق جوایز ممتاز گردیدند. این مسابقات به مدت سویسی در ۱۳ دور پایان یافت.

اسپارتاکیاد معیوبین

انجمن ورزشی ((استادیوم)) بولتن مسابقات اسپارتاکیاد معیوبین را سازماندهی کرده درین مسابقات انسانهای معیوبی که سپورت را دامه میدهند، اشتراك نموده بودند ۱۳۰۰ ورزشکار در رشته های اتلتیك خفیفه، پنگ پانك، آبیازی و نشان زنی، سهم گرفته بودند در پایان مسابقات مدالها، جوایز و دیپلومهای سپورتی به برندگان اهدا گردید اما مهمتر ازهمه خوشی و مسرت مردمی که دراین مسابقات کتلوی به مشاهده رسید ویژگی خود را داشت، بدین ترتیب معیوبین عضو کامل الحقوق جامعه شمرده میشوند.



رویدادهای ورزشی

ورزشکاران کوبایی درمسابقات امریکای لاتین بهاشتراك ورزشکاران ۱۶ کشور بهروزی چشمگیری به دست آورده اند. در این مسابقات (۲۰۰) ورزشکار ازکشورهای امریکای لاتین بشمول ورزشکاران هسپانیا ویر-تگال درشهر هاوانا دور هم جمع گردیده بودند، میزبان به تعداد ۱۵ مدال طلا، ۱۸ مدال نقره و ۱۰ مدال برونز به دست آورد. فاصله ۸ متر و ۲۵ سانتی متر راجوانان کوبایی لوئیس بوئینو درمسابقه خیز به دست آورد. این نتیجه بهترین رکورد مسابقات جوانان شمرده میشود.

هم والیبال و هم باسکتبال

زویا هاگرد صنف ۱۲ لیسه زرغونه:

ازسال ۱۳۶۱ والیبال ودر پهلوی آن ازسال ۱۳۶۵ باسکتبال بازی میکنم. اکنون درتیم والیبال کپتان تیم ودرتیم باسکتبال نفردوم هستم. تاکنون درمسابقات بهداری شرکت نموده ام که در تعلم آن هاجای اول یادوم را داشته تاحال دو مدال ازطرف سازمان دموکراتیك جوانان افغانستان، دو کپ و چند بین تقدیرنامه و تحفه ازطرف مقامات مربوط برایم اعطاگردیده است.

چندی پیش درتورنمنت بهاری توانستم مقام اول راکمایی نمایم همیشه با تفاوت نمره کم مسابقه را ازتیم دادمام، از لحاظ وسایل سپورتی تعلم مشکلات ما تقریباً درمکتب رفع شده، وخوبترین خاطرات من درمسابقات دوستانه بالیسه ملالی است که چندی پیش برگزار گردید، که در آن تیم مکتب ما به دریافت نمره ۲۰ درمقابل نمره ۴۵ قرار گرفته در دور دوم لیسه ملالی باوجود لیاقت کار ورزشی شان به دریافت نمره ۳۵ درمقابل نمره ۴۰ قرار گرفتند که درنتیجه مسابقه به نفع ما خاتمه یافت.

درغرجلم آرزو دارم که به تمرینات متداوم خود زیر نظر تمرینران مجرب به هرد و تیم ادامه بدهم وبه خاطر رشد وتحکیم بیشتراین ورزش درهرصا بتوانیم مسابقات دوستانه را بامکاتب پسران ودختران برگزار نماییم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

کم حرف

اولی : دیشب خوابم نبرد و تمام شب زنم صحبت میکرد .

دومی : درباره چه صحبت میکرد ؟

اولی : درباره اینکه خیلی (کم حرف) است .

کودکان امروزی

دو کودک باهم بازی میکردند اولی پرسید :

راستی حمید جان توچند ساله هستی ؟

حمید جواب داد : پنج ساله - هستم و توچند ساله هستی؟

دومی جواب داد : نمی دانم .

حمید پرسید : از دخترها خوشت می آید ؟

اولی : نی خوشم نمی آید .

حمید باعجله گفت: پس توچهار ساله هستی .

نپذیرفت

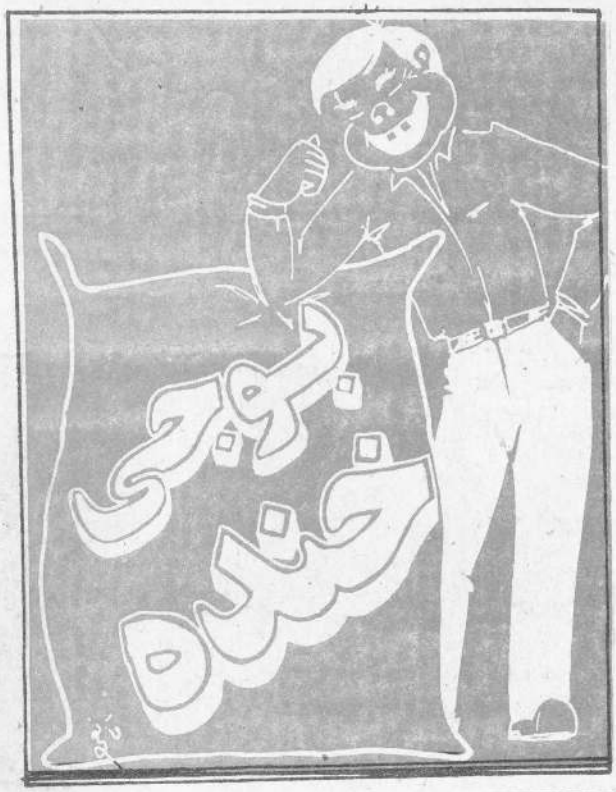
اولی : کسی راکه محبوبت بود به همسری اش موفق شدی ؟

دومی : نخیر، مرا نپذیرفت .

اولی : چرا؟ از دارایی پدرش یاد آور نشدی ؟

دومی : بلی یاد آورشدم ولی او بعد ازآن با پدرم ازدواج نمود .

ارسالی : همایون سعیدی

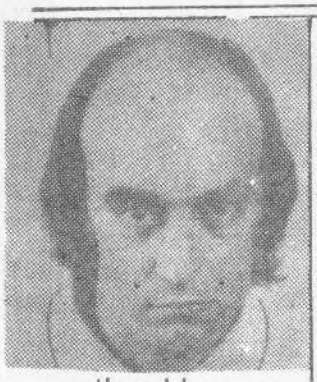


شامپوهای بوجی خنده

هموطنان عزیز :

بهترین شامپوهای بوجی خنده که موهای سرشمارا تقویه نموده وهم از ریزش آن جلوگیری می کند از مشهور ترین کمپنی جهان تازه وارد گردیده است باخریدن یک بوتل شامپوی بوجی خنده، به کیفیت آن پی خواهید برد وبرای همیشه خریدار آن خواهید بود .

اگربه تاثیرات قوی این شامپو باور تان نمی آید به عکس های زیرین توجه کنید که موهای این آقا بایک بار استعمال آن چقدر تغییرکرده است :


بعد از استعمال


قبل از استعمال

چندک به شعر شاعران

هزار نکته باریکتر زمو اینجاست
نه هرکه عشوه نماید سکرتریداند

***

صراحی چون شود خالی جدا بیمانه میگردد
که مامور از غم تیل ونمک دیوانه میگردد

***

چرا آن مدعی ترک می بی بدعا کرده
که آمر پشت میزش هشقبازی را بنا کرده

***

مه قربانت شوم اي سوسنی پوشی
که ماموراز نظر گشته فراموشی

ارسالی میرمحمد حمید رسعیدي

رفع کیک

شخصی دریک اداره کاري داشت ودرمقابل میز مامورموظف نشست پس از چند دقیقه بی اختیار دست به بغل برد .

مامورکه دران حال متوجه وي شده بود گفت :

صبرکنید ، هنوزکارشما تعلم نشده .

مراجعه کننده جواب داد : ببخشید واشتباه هم نکنید من رفع اذیت کیک میکنم .

ارسالی :

محمد ظریف ظفرکوهستانی

(c) ketabton.com: The Digital Library

چیستان و چکیستان ها

اینك شعبه طنز مجله سباوون براي نخستين بار چيستان ها و چکيستان هاي طنزي را به چاپ مي رساند که اميدواريم مقبول خاطر شما قرارگيرد .

آن چيست که دلخراش است ، سُرو نالش مثل معاش است ، اما عايدش چون فلاش است ؟

جواب : صداي آواز خوان سال .

XXX

آن کيست که است لاغر ، صبح وشامش به دفتر ، جيب خالي ودر بدر ؟

جواب : مأمور دولت .

XXX

آن چيست که کم است ، از ثبات خود دل جمع است ، برصاحب خود چون بسم است ؟

جواب : معاش مأمورين .

XXX

آن کيست که خوار و زار است ، ترسش ز نرخ شار است ، اولاد اوبيمار است ، معاشش دوهزار است ، ازاجبار رويه فرار است ؟

جواب : دانشمند افغانستان .

XXX

آن چيست که خلايق ، ندانندش لايق ، بگويندش هايق ، نمي شود فايق ؟

جواب : کتب علمي .

XXX

آن کيست که اشکش به مثل سيل ، فکرش به سوي تيل ، قرضش فزون زنيل ، جايش بدون هيل ؟

جواب : استاد پوهنتون .

XXX

آن کيست که نيست پروايش ، ما استيم به فدايش ، هرچند ندانم نايش ، مي رقصم به صدايش ؟

جواب : مايکل جکسن .

XXX

آن کيست که هيچ نداند ، هر روز فرمان براند ، چون بداند کاردانی ، به توزيان رساند ؟

جواب : رئيس موسسه .

XXX

آن چيست که عايدش فول ، کارکنانش پر زپول ، وهردم به مثل زلفي ، زند ملت را سول ؟

جواب : گمرک .



گداي سال

گدا : آقا ، يك افغاني به نام خدا به من بدهيد .

تاجر : پول سياه ندارم ، حالا چك گرفته ام ميخواهم بروم بانك .

گدا : پس لطفاً يك افغاني را به حساب بنده به شماره (۹۰۰۰۰) تحويل کنيد .

فرستنده : رويا تمنا خوگياني

(c) ketabton.com: The Digital Library

بازی با دوبیتی ها

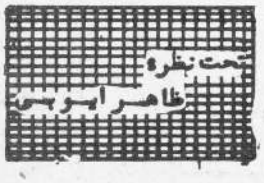
سرم دردمیکنه الله تو دانی
معاشم کم بود با این گرانی
XXX
زعشقت زارو حیرانم گل من
به قرن بیست بی نانم گل من
XXX
سرکوچه نشستم دلبرم رفت
هواي نان گندم از سرم رفت
XXX
بقربانت شم اي یارجانی
مگن زمن بیشتر کاغذ پرانی
XXX
قلم بردست من فرمان ندارد
چراکه چاشت سفره نان ندارد

ارسالی :
محمد ظریف ظفر کوهستانی

رضایت

دو دختر باهم گپ گفتگو بود ند یکی آن هاگفت :
— خوب زرمینه جان چرابافرید جان نامزد نشدي با آنکه یکدیگر راازدل وجان دوست داشتید ؟
دومی : مرااز اوهیچ خوشم نمی آید .
اولی : چرا ؟
دومی : به خاطر که هرقدر کوشیدم نتوانستم اوراراضی بسازم تابه خواستگاري من بیاید ..

ا. سالی : خاطره یعوزاد





مایکل جکسن اوازخوان امریکایی

فرید : این ساده هارابیین.
جاوید : چرا ؟
فرید : به خاطري که درزیر عکس مایکل جکسن نوشته کرده اند (مایکل جکسن اوازخوان امریکایی .)
انهاخیال کرده اند که ما انقدر نافهم استیم که مایکل — جکسن رانشناسیم .
من حتی میدانم که اودرخوردنی هاوپوشیدنی هاچه چیز راخوش دارد .


سلام سنگین

فرید : واقعاً که اینها بسیار ساده اند .
جاوید : چرا
فرید : به خاطري که درزیرعکس این نفر . تنهانوشته کرده اند (سلام سنگین) .
حالا ماچه بفامیم که این ادم چه کاره است وازکدام مملکت است .



مدیرصاحب! چال برو

تك ، تك ، تك ...
عارض : مدیرصاحب اجازه است ؟
مامور : مدیرصاحب چال برو!
مدیر : صبر کوتوکه فکر کنم ، اینه فیل را حرکت دادم .
مامور : بسیارعالی اینه مهم بیاده تانرابه مفت گرفتم .
عارض : مدیرصاحب ، با معذرت مسئله کارهاي من چطور شده ؟
مدیر : یك لحظه ...
مامور : برو مدیرصاحب !
مدیر : نمی فام که عریضه راکه ششماه پیش سپرده بودم اجرا شده یانی خوب بهرصورت ، اینه وزیر را درخانه سفید آوردم .
مامور : خوب مدیرصاحب اینه پیاده راپیش کردم .
جرنگ ، جرنگ ، جرنگ ...
بلی !
مهربانی بفرمایین !
مدیرصاحب ، تیلفون برای شما است !
— کی است ؟
— فکر می کنم که شماره به خاطر مجلس خواستن !
— آه ، یادم آمد صبح هم مره گفته بود ، گشکوبگونیست .
— بلی ، برادر ، مدیرصاحب چند لحظه پیشتر از دفتر برآمده خدا حافظ .
عارض : مدیرصاحب !ورقه عرض مرا اجرا کردین ؟
مدیر : کدام ورقه عرض ؟ اینه بچیم ، کشت !
عارض : مدیرصاحب !
همو ورقه عرض راکه دیروز آورده بودم گفتی که فردا بیا !
مامور : به زورچی کشت دادي !
عارض : مدیرصاحب !
مامور — بالاخره مدیرصاحب یك سوار پیش شدي اینه کشت خود را پت کردم .
— مه هم اسپت راگرفتم .
مامور : دیروزساعت ۱۱ ۱/۲

بقیه درص (۶۹)

(c) ketabton.com: The Digital Library

شمس الدین جذبی

در اکثر ازدوایر دولتی کشور ما چنین رایج است که برای هر شخص طبق رشته اش کار نمی دهند که این عمل به هنعنه ئی ما تبدیل شده است.

که شمس الدین متخلص به جذبی نیز از قربانیان این هنعنه است، به خاطریکه او یك ریاضی دان است اما از بخت بد که او را به حیث ژورنالیست در یکی از نشریه ها استخدام نموده اند.

بیایید ببینیم که چه گزارش میدهد.

راپور نمبر (۱۴):

بتاریخ ۴ ماه چارم روز چارشنبه سالجاری به ساعت ۴ بجه و ۴۴ دقیقه در چارراهی چارقلعه چارنفر به جان هم ریختند، که به قسم چار پایها چنگوی میکردند، که از جمله، چارنفر مذکور نفر چارمی کاڼته بازبود که اندام چارشانه داشت، که همین نفر چارمی سه دندان نفر اولی، چار دندان نفر دومی ودو دندان نفر سومی را عموداً به زمین سقوط داد.

که ۴+۲+۳=۹ می شود

شخص اول از خوردن چار بوکس مسلسل، به زمین خورده ومثل خط مستقیم به مستوی زمین منطبق شد. شخص دومی در اثر خوردن لغتی نیم دایروی بود که مانند خط منحنی به جوی پراز کثافات پرتاب شد. وسومی که خود را تنها یافته میخواست چارفوك کنان فرار کند اما نفر چارمی بازدن سیلی نرم وگرم اورا چار پلاق به زمین انداخت.

وچارمی که برهمه غالب شده بود میخواست از صحنه فرار نماید تا او را دستگیر نکند، اما در چارد یواری مقابل چار راهی نفر چارمی باموتر لاری پراز چار تراش تصادم کرد ومانند نوریکه انعکاس کند دوباره بعد از برخورد باموتر به فاصله ۱۰ کیلومتر دور افتاد.

درهمین لحظه موتری که شکل مستطیلی داشت آمد وچار نفر از آن پایین شده وچار جنگجو را چار دست و چار پا به موتر انداختند وموتر حرکت کرد که بعد از گذشتن از چهلستون و شش درك به شفاخانهٔ چارصد بستر رسید وبرای چارنفر جنگ جو در چار اتاق یك یك چپرکت دادند که بعد از ۴۴ روز هرچار نفر صحت یاب شدند وبه ساعت ۴ بجه و ۴۴ دقیقه روز ۴۴ ام از شفاخانه ۴۰۰ بستر مرخص شدند.

ارسالی:
احمد ولید امانزی وردك

رباعیات عمر

آزار مرا جمع مدان آیین منست
نیرنگ وفریب مذهب ودین منست
بی رشوه وبی واسطه کاری نکنم
چون آمر شعبه یار دیرین منست

در هر طرفی که بنگرم باری بود
ایستاده زن ومرد هزاری بوده است
یا تا نکی بود که روزها بی تهل است
یا شعبده بازی پی کاری بوده است

این موتر چرا پس عجب می گذرد
از پیش نظر به اخ ودب می گذرد
مفلس غم مفلسان دیگر چه خوری
با پای پیاده رو که شب می گذرد

نانوای مرا خرابی از کینهٔ تست
چنگی خمیر عادت دیرینهٔ تست
دونان جوره بی توسیم نکنند
وزنش چو یکی طاقه پشمینهٔ تست

نقشش بیاتاغم نرخها نخوریم
این یك لب نان را غنیمت شمریم
زان پیش که بر طرف زکارت گردی
همدست شده کیسهٔ مردم بدریم

بی موتر بنز زیستن نتوانم
بی پای کشی، بارتن نتوانم
بی ناز سکرتر جهان خوش نبود و
او سرمه کشد برد یده من نتوانم



(c) ketabton.com: The Digital Library



از پدر کلانم تا پسرم

✖ پدر کلانم مادرش را (ننه) میگفت، پدرم مادرش را (بوبو) میگفت،خودم مادرم را (مادر) میگویم وپسرم مادرش را (مسه مسی) میگوید .

✖ پدر کلانم (بزن بهادر) وقتیبود پدرم (کاکه) شهرسود خودم بهتل بودم و پسرم (دیپکو) میباشد .

✖ پدر کلانم (فالوده) را دوست میداشت پدرم (ژاله) را دوست میداشت خودم (شیرینج) راخوش دارم و پسرم (آیسکریم) رادوست میدارد .

✖ پدرکلانم پورتریت(استاد قاسم) را میخرید ، پدرم عکس هاي (استاد بزشنا) را میخرید خودم پستکارتهاي (هماسالینی) را می خریدم وپسرم پستکارتهاي (مایکل جکسن) را میخرد .

✖ پدر کلانم (اتن) میداخت پدرم (چاچا) میرقصید خودم (دانس) میکردم وپسرم (برك دانس) میرقصد .

✖ پدرکلانم (داستان) مینوشت پدرم (عریضه نویس) بود خودم (مکتوب) مینوشتم وپسرم (نامه عاشقانه) مینویسد .

✖ پدرکلانم وقتی خواست طوري کند (دم دروازه حمله) باخانمش آشنا شد ، پدرم وقتی خواست نکاح کند (از بالاي بام همسایه) عاشق خانمش شد خودم وقتی خواستم ازدواج نمایم به (سراي لیلامی) با خانم توافق حاصل کردم وپسرم وقتی خواست عروسی نماید نامزدش را از تیم دادن دم دروازه مکتب ها انتخاب کرد .

نوشته : منیر احمد منیر

پاسخ دهاتی

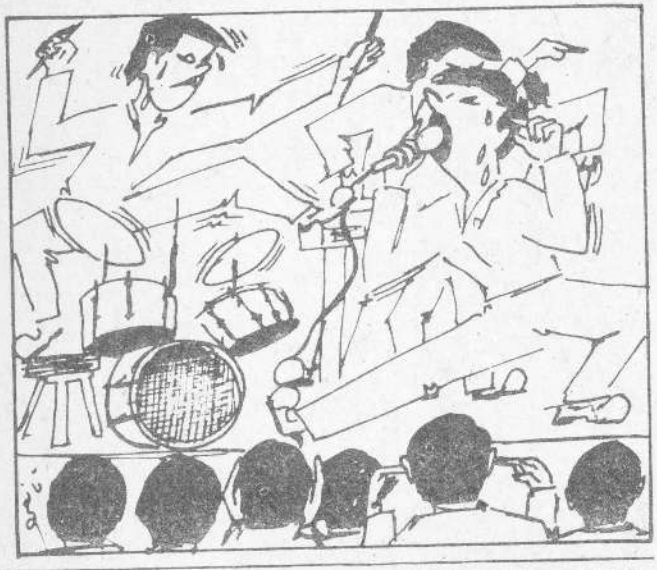
باري از یك دهاتی پیر پرسیدند که : بیشتر ازهمه براي کودعا میکنید ؟

دهاتو باسخ گفت :

براي اسبهاي اربابان ، زیرا اگر اسبهاي انان بمیرد ، اربابان حتماً مردوش مادهقانان سوار خواهند شد .

ترجمه از حمید خراسانی

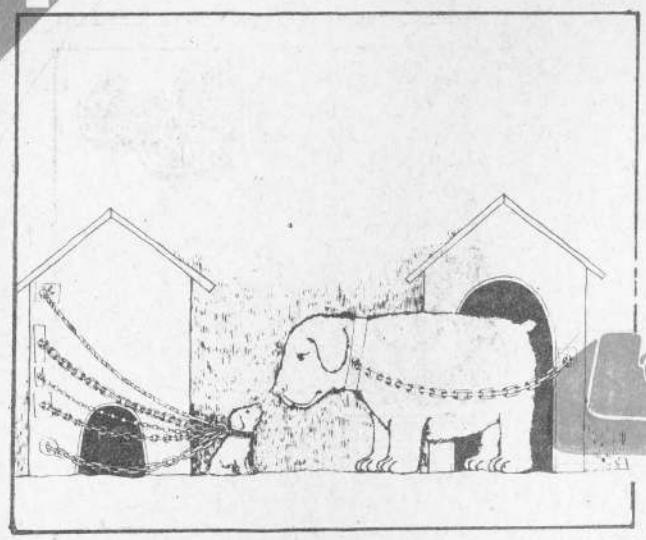
رهروي ازعقب صدا زد وگفت — اي صفا دختراي طناز
روي گشتاند انکه بود جلو — بچه پر بروت وموي دراز





(c) ketabton.com: The Digital Library

پیش بینی های فالبین سباوون



درسال ۱۳۶۹ مایکل جکسن به کابل می آید . (البته به خاطری که به جوانان شهرکابل بگوید که برادر، من درقصه‌ٔ تان نیستم وشما اینقدرسروصدا چرا به راه انداخته اید ؟)

xxx

درسال ۱۳۷۰ ازایشگاه تلویزیون مسدود می شود . (شاید به‌خاطر جلوگیری از ازدیاد فعالیت هنرمندان زن)

xxx

درسال ۱۳۷۴ اکثر مجلات کشوریامجله سباوون به رقابت برمیخیزند وازآن سبقت می جویند . (البته‌در دیر چاپ شدن .)

xxx

درسال ۱۳۷۵ نمبر تیلفون ریاست تقاعد تغییر می کند . (اگر دفاتران به کدام جای دیگری نقل مکان کند .)

جلسه‌ٔ مصاحبه

س : لطفاً خود رامعرفی نمایید؟

ج : اسم من بیژن تخلص ((جیهی)) ، اما مراد رخانه توما س می گویند .

س : چطور توانستید شاگرد ممتازصنف شوید ؟

ج : به‌خاطریکه دیدی یعنی بلدم دربوهنغی ما استاد است.

س : درساحه بهبود وضع تدریس دربوهنتون چی نظر دارید ؟

ج : باید یک آرایشگاه در بوهنتون افتتاح شود تامشکلات بعضی دختران واکثر پسران حل شود .

س : شما به حیث یک شاگرد ممتاز آیاضیراز درس به کدام رشته دیگر مثلاً ورزش ویاموسیقی سروکار دارید ؟

ج : چرانه، من به ورزش بسیار علاقه دارم خصوصاً به کرکول .

درموسیقی به برک دانس دسترسی دارم .

س : مشوق شما به برک دانس کیست ؟

ج : درخانه مشوق اصلی‌ام مه می یعنی (مادرم) است امامشوق دیگرم فلمهای هندی به خصوص رقص‌های متن وگویندا است ومیخواهم ازآن ها بهره‌وری کنم .

س : ازمسوولین شاروالی چه تقاضا دارید ؟

ج : میخواهیم قیمت اجناس لوکس خصوصاً سامان آرایش راکنترول کنند .

س : چه ارمان و آرزو دارید که درآینده چه شوید ؟

ج : میخواهم به هند سفرکنم ودرآن جا درفلمهای هندی کار کنم تاخدمتی به مردم خودکرده باشم .

ارسالی :
احمد ولید امانزی وردک

تفاوت ها



فرق زلزله وعروس :

فرق زلزله وعروس اینست که زلزله اول به خانه‌ٔ آدم می آید وبعد خساره وارد میکند امادر عروس اول خساره وارد میکند وبعد به خانه می آید .

فرق مرد بی‌زن ومرد زندار :

فرق مرد بی‌زن ومرد زن دار آنست که اولی بیراهنش دکمه ندارد ولی دومی اصلاً بیراهن ندارد .

فرستنده : خاطره جبرا

(c) ketabton.com: The Digital Library

دخوبونوکیسی

په یوه رسمی دفترکی می خه کاریدل و ، چی هروخت به ورغلم ، نو ماموریږ به یه چای خښلو مصروف وو . یاله وخ می له خپل یو دوست څخه چی هغه هم په دغو رسمی سماوونوکی رسمی دنده لري وپوښتل :

ــ کریم داده ، ته په دې رسمی دفترونوکی ولی دومره ډیره چای خښل کوې ؟

کریم داد لږ موسکی شو او بی له دې چی لږ څه په نیمه زما پوښتنې ته ځواب درکړی ، دغه نکل یی راواخست :

ــ وایی چی دري تنو میرزایانو دکولمونښولو اوجیب ډکولو پته ریاست کی دخواږه اواوږه ده ــ خوب په باب خبرې کولی . وروسته له هغه چی دري واړه رسمی دفترکی دسیزله یا سه دخوب کولو خوږ والی تصدیق کړ . لومړي تن ووېل :

ــ یوه وخ می دسهاریه نهه بجی دواړه دې اوصادرې کتاب سره کینبود او دمیز له پاسه ویده شوم . غږمه دد دفتر همکارانو دد دې له پاره چی زما پاڅون یې خوږ لی وي ، زه یی راوښنلم کړم . اوچی کله دمازدیګرخلور ــ نیمی بجی شوې ، د ، دفتر ملاړم له خوبه راپاخولم .

دوهم تن چی د ډیر خوب له لاسه یی خوله تر غوږونو پسوري وازه ، وازه کیده ، ورته ووېل :

ــ ستاد غی د نیمی ورځی خوب ته د چرګ خوب وایی . د دفتر خوب دغسی مزه داروي لکه زه ــ چی یوه وخ په دفتر کی ویده وم اوکه سبا سهار د دفتر جاروکول په وخت کی ملاړم نه واړي راویښ کړي ، نو خدای خبرچی ترکومه به ویده یم .

دریم ماموریچی د دوې پیسو خبروکی یی بیا یوه سترګه خوب ــ هم وهله و ، د خپل بل ملګري په سکوټلو سره چی له خوبه یی راپاخاوه ، په پټو سترګو ورته ووېل :

ــ داد څه شی خوب دي . . . خوب زما غوندې وي چی د پنجشنبی په وخ می سهار په دفتر کی سره میزکینبود او خوب دري یم ، کله چی د شنبه په سهار نورو همکارانو راپاخولم نوفکر کاشکی

کاشکی زه یو وړ ماموروای په گمرک کی نه رئیس د یوې ستري موسسی

یاهم واي قرارداد ي د ماکولاتو چی بوجی ، بوجی راتلای راته بیسی

کدانه واي نو به بنارکی ترافیک واي

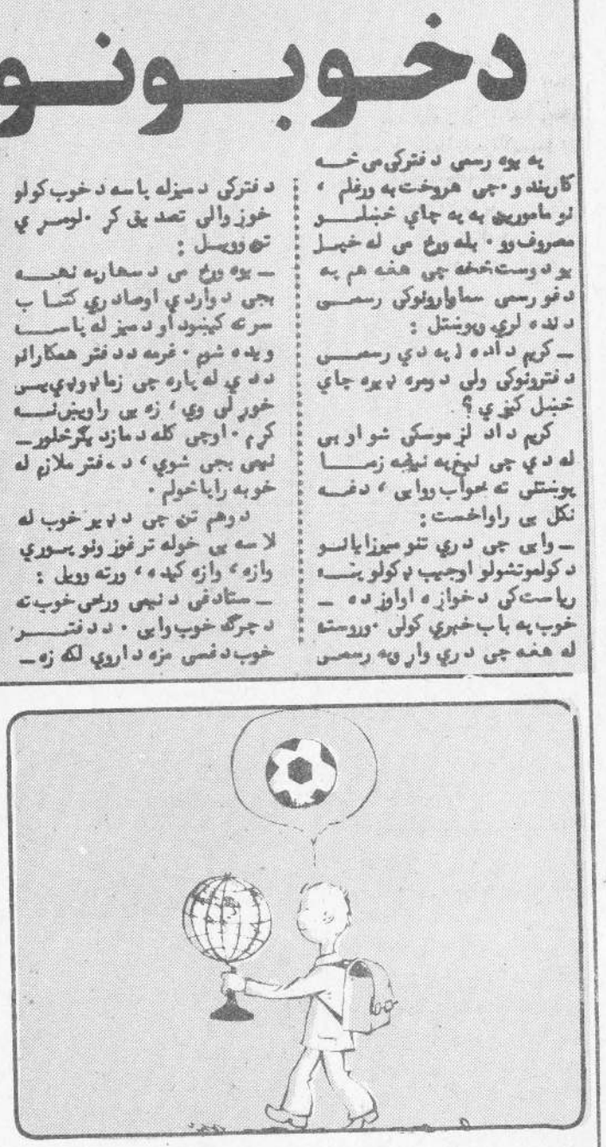
پښید لاي بی حسابه حادثی

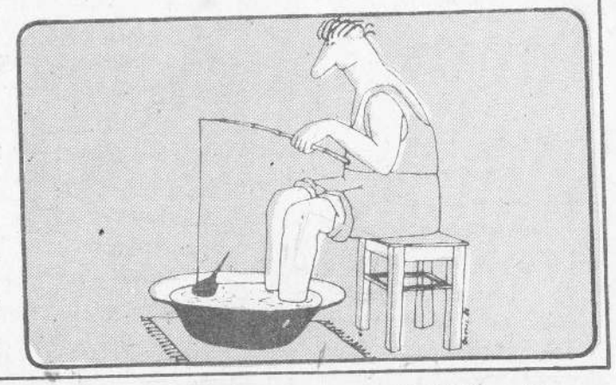
یاهم چیرته کوم رسمی مغازه دار واي

خرڅولای می دیګونه اوکاسی

چی بیسی ګټی دوران دي دهما غو

کم عقلان ځان ته ګټهی خوشی کیږی





دپنجاړه هغی ورځی کاتب یاخوند



دیارک ونه

هوکی زه هم وله یم اوهغه هم وله ده چی د شخصی کوپرې انګر کی یه نازاونعمت لویه شوي ده . هغه لوړه اوتنده لمړه پیڼلی ، خوږ ماشوم و د تلد یې لمړه لاسه پتري نیولی دي . زه لمړه سیلیو ، طوفانونو ، تیګو . تیرګیو ارو ، جاکوګانواو انګونوسره لاس اوګریوان یم . خو هغه به پیغمبر زوړه خوري څانګی د دیوالونوتر

باقی یه (۱۹) مخ کو

هغی ورځی

ــ آشنا ګله د اخصوصی مالکیه خه ته وایی ؟

ــ خصوصی مالکیت هغه دولتی موسسی دي چی له آمر څخه نیولی بیاترخوکید اړیږي تسول بی د یوي کورنی غړي وي .

ــ اوخصوصی متشبث چا ته ویلی شو ؟

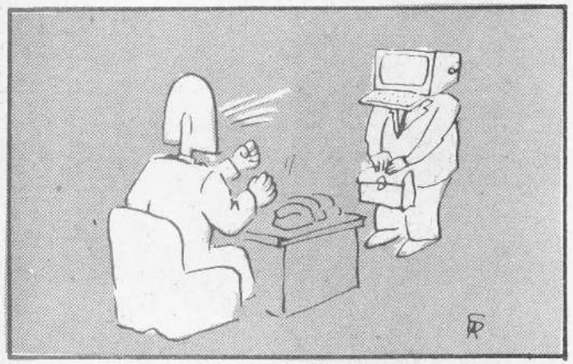
ــ خصوصی متشبث هغه څوک دي چی یه یوه اداره کی لمړه معاش پرته د خپل خصوصی تشبث په وسیله د خلکو په کارونوکی خنډ اچوي اوبیاورځنی د سوفات اوشیږنی په نیم خه شی ترلاسه کوي .

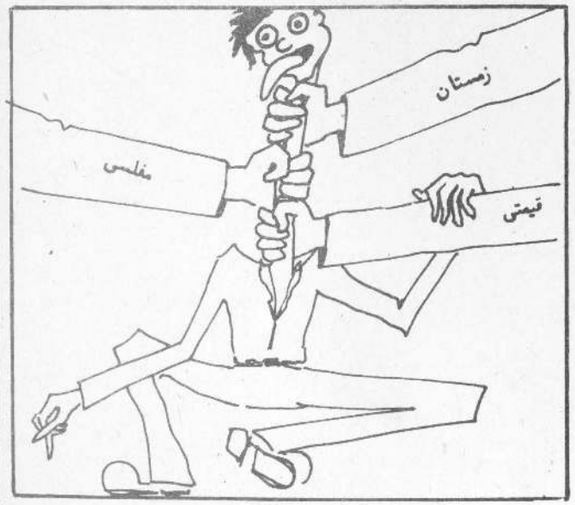
ــ چی داسی ده ، نو د اخصوصی پانګه څه شی ده ؟

ــ خصوصی پانګه هغه پانګه ده چی د پورته ذکرشوي خصوصی تشبث په وسیله راتوله شوې وي .

ــ د اخوی د رسره وښله ، څه د اراته روایه چی خصوصی مشروعه څه ډول وي ؟

ــ تاته زماله پلوه خصوصی مشروعه داده چی یه یوه اداره کی لمړه معاش پرته د خپل خصوصی تشبث په وسیله د خلکو په کارونوکی خنډ اچوي اوبیاورځنی د سوفات اوشیږنی په نیم خه شی ترلاسه کوي .





عکسی ندرکه

په دې لړ کی لکه څنګه چی د خلکو ښی اوخیږي ښیلی ، ښیلی دې همدا شان د یوهانونظرونه هم ښیل ، ښیل دي .

خوچی کله د پنجاړه هتې ځانګړي خبریال یه دی باب له آشپز باشی صیب څخه پوښتنه وکړه ، هغه په ځواب کی وویل :

ــ له هغه ځایه چی ماته خپل علم ګواهی راکوي اود آشپزخانی د دودکش په تلسکوپ کی می د ځمکی د کړه د خوکید اراحوال ــ اخستی دي ، نود اراته ثابته شوه چی اوزون بیچاره په خپله د ځمکی داوسید ونکو له خوا یه زړه سوري ، سوري دي . که څه هم ځینی خاصه تجربه خیر ونکو اوپوهان د غه سوري کید ل د ځمکی پرمخ د زړوي وسلود آزمایښت ، د کیمیاوي ګازاتو تکتیراود چاپیریال نوره ګډ ګډ تیاپولی ، خو زماد خپل نواوتجربو یه نتیجه کی بوره نظریه په دوهم قدم کی د بحث وړ ده .

خبریال : نوستاپه نظرد لومړ ــ یتوب حق د کومی نظریی پر خوا دي ؟

ــ زما نظریه هسی خوشی نظر نه دي ، بلکی یه ثبوت ــ که ستاسي په یاد وي ، لومړه تیره ګډه کی آشپزباشی صیب د ــ آشپزي په علم کی د مالیکول تعریف کړي و . خود اعمل د یوې ستګی علمی خپرنی یی په لړ کی یه ډیر نوي کشف بریالی شوي دي . ــ چی د غه سترکشف د کشفیاتو او اختراعاتو په لړ کی یونوي باب او فصل دي .

ضرور مو د رادیو ، تلویزیون ، ورځپاڼو ، شپی پاڼو اونورولږ لاري اوریدلی دي چی د ځمکی د اتوموسفیر چاپیر د اوزون ګاز محاصره کړي ده اود غه ګاز د لمر په وړ انګړکی د ماورای بنفش راډیو اکتیفی وړ انګی چی د ځمکی پرمخ ژوند یو موجود اتوله پاره زیانمنی دي ، ځمکی ته نه راپریږدي .

خوبه دي راوروسته وختونوکی د د غه خوکید اوزون ، سوري ، سوري شوي دي او د دې وړه څخه چی د غه یه زړه سوري اوزون د خوکید اري په کارکی له پښو ولویږي .

(c) ketabton.com: The Digital Library

شطرنج بیاموزیم

چند مشورهٔ میتودیک

نوشته: همایون محلاط

تحنیک های ابتدائی برای استادان:

این مبحث به آنانی اختصاص داده شده است که به بازی شطرنج آشنایی نسبی دارند و راز لا به لای مطالب این صفحه به اندوخته های خود چیزهائی افزوده اند. دومین بخش، با الهام از مباحث قبلی وتوضیحات ضمنی سخنانی چندی را درمورد مراحل سه گانه شطرنج (گشایش بازی، وسط بازی وانجام بازی) به صورت فشرده ارایه میدارم که رهایت و پیروی ازآن در بازی عملی خالی از مفاد نخواهد بود.

۱ـ یک گشایش موفقانه مهره ها در شطرنج عبارت از کنترول بر مرکز است. در آغاز بازی های (e) و یا (d) وهرگاه ممکن باشد هردو را به جلو برانید (البته باید یاد آور شد که این اصل در سیستم های گشایی ودفاع ها متنوع که وجود دارد و باید در آینده بهرامون شماری از آن ها صحبت خواهیم نمود، فرق میکند)

۲ـ مهره های خویشرا هرچه زود تر به میدان بکشید. واین امر مستلزم اجرای حداقل حرکات توسط پیاده ها باید باشد. در رده حرکت گشایی اول ـ بازی، سه آن باید توسط پیاده ها وهفت دیگرآن حرکات گسترشی توسط سایر مهره ها باشد.

۳ـ فیل واسپ را پیش از وزیر ورخ ها گسترش دهید. درشمار ازگشایش ها، فیل (ج) آخرین مهره یست که به میدان کشیده میشود. در آغاز بازی از مانورهای بی موقع وزیر اجتناب کنید. اسپ ها وفیل ها را در موقعیت های فعال که بتوانند بر مرکز کنترول داشته باشند، قرار دهید. پس از گسترش اسپ ها وفیل ها قلعه بروید.

۴ـ از اشتباه اجتناب ورزید جهت جلوگیری از اشتباه و بهره گیری از اشتباه حریف، خود را عادت دهید تا پیش از اجرای حرکتی، یک بار نظر اجمالی به بساط و پوزیسیون مهره ها انداخته و ملاحظه کنید که مبادا:

الف) حریف تان سواری را بدون قوه رها کرده که شما بتوانید آن را بگیرید ویا با لای آن حمله ور شوید.

ب) حرکت آخری حریف تان تهدید را متوجه تان نموده که شما بایستی در برابر آن دفاع کنید.

ج) حرکتی راکه قصد دارید اجرا کنید یکی از مهره های تان را زیر ضرب قرار میدهد.

۵ـ در صورتیکه تهدیدی مشهود نباشد، وشما نمیدانید که چی نقشه یی را به پیش ببرید، درین حالت تصمیم بگیرید که کدام مهرهٔ تان به نحو نابسنده یا جا به جا شده است ویا در بازی کمتر سهیم است. پس بکوشید تا همان مهره را درموضع فعالتری جا به جا نمایید تا موقعیت بهتری را کسب کنید.

۶ـ بکوشید تا ابتکار را در دست گیرید، وبر حریف تان فشار وارد کنید، شهوه های اعمال فشار بالای حریف بدینگونه است:

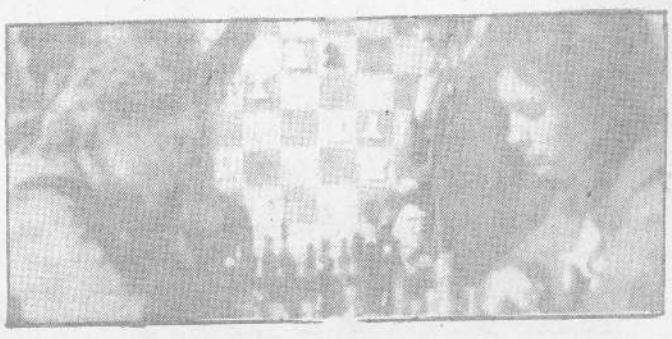
الف) اگر ستون گشوده یی وجود داشته باشد، آن را توسط یک رخ ویا هر دو رخ خویش اشغال کنید.

ب) فیل های خودرا در دیاگونال های (diagonals) که به شاه حریف منتهی میشوند، مستقر نمایید.

۷) درمرحلهٔ اول بازی، ازجلو راندن پیاده های قلعه شاه خودداری کنید، مگراین که جلو بردن این پیاده ها جهت راندن یکی از مهره های مهاجم حریف نباشد. ولی هنگامی که دربازی سی تا چهل حرکت اجرا میشود وشمار زیاد مهره ها تعویض میشوند، دیگر ضرورت آن میرود تا راهی برای شاه تان تا پیش کردن یکی از پیاده های قلعه گشوده تاشاه به سوی مرکز بشتابد.

۸ـ درانجام بازی، ازرخ ها بیشتر منحیث سوار مهاجم کارگیرید تا سوار مدافع پیاده ها بکوشید تا پیاده های تان را در خانه هایکه مخالف رنگ فیل تان باشد، مستقر نمایید.

مادر مباحث بعدی پیرامون هریک از اصول فوق معلوماتی ارایه خواهیم کرد.



(c) ketabton.com: The Digital Library

شگفتی های جهان

قدیمی ترین شهر

ثابت شده است که قدیمی ترین شهرجهان، ژریکواست، رادیو اکتیویتهٔ ذغالی که ازقشرهای درونی حاصل میشود، براساس مکاشفات باستانشناسی مدلل میدارد که این شهردر ۷۸۰۰ سال قبل از میلاد، موجود بوده است. همچنین ثابت شده است که دهکده ((زاوشیمی شانیدار)) درعراق شمالی در ۸۹۰۰ سال قبل ازمیلاد مسکون بوده است.

مهاجرت

بیش از هرکشوری درجهان، بریتانیای کبیر، مهاجرصادر میکند زیرا بطور متوسط درسال ۱۵۰۰۰۰ نفرازآنکشور هجرت میکنند سالی که رکورد مهاجرت دراین کشورشکسته شد، ۱۸۵۲ با ۳۶۰۰۰ نفرمهاجربود.

کشوریهانگردها

طبق احصائیهٔ سال ۱۹۶۱، رقم توریست هاییکه از خارج بایتالیامی رفته اند بالغ بر۱۲ میلیون بوده است وبدینموال رکورد بدیرایی از توریست هارا ایتالیا درسرتاسرجهان شکسته است. و حال آنکه فرانسه درهمان سال فقط ۶ میلیون توریست رابذیرایی کرد.

امارمتوفیات

بزرگترین رقم آمار متوفیات راجمهوری گینه بانسبت ۴ درهزارنفر بطور سالانه دارد. کوچکترین رقم آمار مرده گان را در ((یسورتو ریکو)) با ۶ در هزار نفرود رقبرص با ۶٫۱۰ در هزار نفر تشکیل میدهد.

پیرترین پادشاهان

پیرترین پادشاهان جهان شارل دهم بودکه وقتی ۶۶ سال و ۱۱ ماه از سنش میگذشت، به سلطنت رسید و درسن ۷۱ سالگی بدرود حیات گفت.

موالید

جزیرهٔ گرام دراقیانوس آرام بزرگترین رقم آمار موالید جهان راداراد. یعنی درهرهزارخانواده بیش از ۶۰ طفل بوجودمی آید. سویدن وآلمان غربی کوچکترین رقم آمار موالید رابترتیب ۱۴ و۱۶ درهر هزار خانواده دارند.

گزاف ترین حقوق پارلمانی

ازمیان تمام اعضای پارلمان های جهان، نماینده گان سنای امریکابیش از همه جاحقوق میگیرند، زیرا که ماهانه ۱۹۵۰۰ دالر به انها پرداخت میشود وهمچنین تا ۳۰۰۰ دالر معافیت مالیاتی دارند.

اعضای پارلمان امریکا حق دارند، منشی ها و معاونانی برای خود استخدام کنند وبطور سالانه ۱۳۰۰۰ دالر برای آنها حقوق بگیرند واین مبلغ نمی باید از ۱۳۳۴۴ دالر و۶ سنت بیشترباشد.

بزرگترین اخذ آرا

بزرگترین اخذ ارای جهان، درفوریه ۱۹۶۲ بعمل امد. زیرا فراربود که برای مجلس ملی هندوستان نمایند گانی انتخاب شوند. بنابراین ۱۲۶ میلیون نفر برای انتخاب ۱۴۷۴ نماینده رای دادند.

وسیع ترین شهرها

کیرونا، واقع درسویدن، وسیع ترین شهرجهان، با ۱۳۶۴ کیلو مترمربع مساحت است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جوانه یی سمنگان



گزارشگر حمید محرورز

سمنگان وجوانه یی ازآن دیار را چی‌گونه یافتیم ؟

زادگاه سحراب ، به سحراب هاي عرصه فرهنگ ضرورت دارد .

چند روزي به سمنگان ، رفته بودم ، دیدار دوستان ، نزد یکان واقارب را ، باپاگذاشتن به سمنگان انگار برگهایی از متون کهن ومعاصر را ، برگ بر میگرداندم .

سمنگان را درلا به لاي این برگهاسیمایی وسخنان نویسنده‌گانی چون خرداد ، شمس الدین ابوعبدالله محمدبن احمد المقدس ، مؤلف کتاب حدود العالم ، سمنگانی ، ابوعبدالله شهاب الدین یاقوت حموي ، حمدالله مستوفی قزوینی ، بارتولد ودیگرو دیگرا را ، ازخاطرذهن ، خطورمیدهی وسمنگان را درنگاشته هاي آنان جستجو میکنی .

باري خود نیزدرمییابی که ، سمنگان در پارینه زمان ، شهري بوده است ، تاثیرپذیرنده از فرهنگهاوتمدن‌هاي مختلف . شهري که از شواهد زنده گی انسانهاي پیشین وتمدن وفرهنگ روستایی گرفته تاشواهد تمدن وفرهنگ یونانو باختري وبودایی واسلامی را ، همراه با جلوه هاي کمرنگ تمدن معاصر ، در خویش نهفته دارد ، شهري که آن همه حوادث تاریخی را پشت سرگذاشته است ، وبه نوبه خویش درآفرینش فرهنگها و برپایی تمدنها سهمی داشته است ، شهري که هجوم وحشتناك چنگیز راتحمل کرد ، وترکتازیهاي دیگرودیگر را ، امابود وبود ،

وماند و ماند ، وهمانند شهري دیگراین سرزمین ، درداشته هاي مادي ومعنوي دیگران ، تادیرگاموحتي تاهنوزمضمحل نگردید .

آري ، سمنگان را لحظه یی با چشم ذهن ، باآن شکوهپارینه میبینی ، واماهم اکنون ، باید چشم ، چی‌گونه‌خواهیمش یافت ؟

باري ، درچند سده اخیر ، گویی زنگاري ، روح آریایی وشکوفایی را ، دراین مرز وبوم فراگرفته است . سمنگان همانند سایر شهرهاي کشورومشرق ، بی‌تاثیر ازاین جریان مسلط ، نتوانسته بود . اما ازدهه اخیر که میبایستی چشم امیدي داشت ، دریغا که واقعیت زنده گی موجود ، روشنایی امیدي را ، درچشم برنمیافروزد ، روند مسلط در زنده گی امروزین ما ، توجه به مسایل مادیست ، بدون اندك توجهی ، به معنویات زنده گی در اینجا براي لحظه یی فقر عمومی را درنظر نمیگیریم ، زیرا هدف ما ، توجه به تمرکز پویایی زنده گی درعرصه مشخص است که مابه جنبه مادي زنده گی نیز اهمیت کمی نمیدهیم ، حضرت محمد (ص) میفرمود : ((کسی که زنده گی مادي ندارد ، زنده گی معنوي نیز نخواهد داشت)) و ابوذر میگفت :

((اگرفقر، از دریچه یی ، وارد خانه شود ، دین از دریچه دیگر بیرون شود))

هدف نگارنده آن است که زنده گی امروزي ما ، بدون توجه به هماهنگی دوبعد اساسی زنده گی به پیش میتازد ، گویی مسلط کسانی اندکه : ((درهم را زایندهٔ اندوه میدانند)) و این کاریست که غرب کرد ، اما سعادتی به دست نیاورد ، این است که خود شناسی وفرهنگ مان در وضعیت نابه هنجاریست . نه از شکوه پارینهٔ خویش ، آگاهیم ونه هم میدانیم که چنین شتابان به کجا میرویم ، آري ، سمنگان نیزیك چنین وضعیت جانکاهی دارد ، آنان که مسلط اند (هدفم تسلط سیاسی نیست) بدون آن که چیزي حالی‌شان شود ، خوشنود ند ، اما آنانیکه عشق دارند وایمانی ومحبتی ، سخت ناخوشنود به نظرمیرسند . آنانیکه درقلب شان هنوز شراره هایی ازعشق و مهر و شراره‌هایی ازمحبت به فرهنگ و هویت تاریخی این سرزمین است ، هر- اسان اند ، وکسانی که زنده گی آنان رابه سوي هنر کشانده است سخت ناخشنود ترو هراسان تر

چند سال پیش کمیته قابل ملاحظه یی از جوانان علاقه مند به هنر ، درسمنگان بود ند ، اما حالاجز چند تن معدود نیست ، که نامشان رانیز، جز در محیط کاروخانواده کس دیگري بلد نیست ، اینان خود رادرمحیط سفله پروري میبایند ، ومجبورند به اقتضادي آن روند مسلط به رنگ جمع درآیند وبه تعبیر رضا براهنی : ((همه‌مس‌شوند نه طلا)) زیرا براي آنان نه تشویقیست و نه هم محیط مساعدي .

باآنهم سپاس آنانیراکه همچنان ، پابرجا درسنگرهنر وفرهنگ نشسته اند ، ودل‌شان را ، ((دزنی‌لیك چوبین نمیسازند)) آرام ، آرام ، از این میان یکی هم جوان کوشا ، مستعد وبرکار احمد رشاد است ، وي به سال ۱۳۴۳ درسمنگان چشم به دنیا گشود ، به سال ۱۳۶۲ - ازلیسه ایبك (که چند سال پیش قراربود ، فردوس بنامند ش اما نشد که نشد) فراغت حاصل کرد ، وپس از پایان یافتن خدمت سربازي ، اکنون به صفت سکرتر مسوول جریده سمنگان کارمیکند باآنکه دوست داشتم کوتاه ، که اینك خدمت تان پیشکش میداریم .

- ازچه مدت به پنسو به این هنر رو آورده اید ، وچی گونه ؟

- حدود چهارسال پیش ، چی‌گونه گی آن رامشخصاً نمیشود بیان کرد ، اما احساس میکنم ومیکردم که هرگاه وسایل نقاشی رابه دست میگیرم ، وچیزي روي کاغذ ترسیم میکنم ، نوعی احساس رهایی به من دست میدهد ، شاید هم این مسأله مربوط باشد به دوران مکتب ، آن گاه که احساس رهایی

بقیه در صفحه (۱۰۱)

میراث

د (۹۳) مخ باتی

حاصلات هم فصل په فصل تولید ل اویتیم اکبرخان ؤ ذخیره کیدل . اکبرخان رالوي شورلي شواوزي - ورته کوندتون وکړ اود امید نیالګی یی په ټرورسیده ، د زمانی به تیریدو اود ډیوسړ وتود و په رامیناځته کیدو د صدو زیره هم سپینه شوه . مګر زړه یی لاهماغسی تودي - زمکی یی خرڅی شوي دي اوهیڅ ورته نه دي باتی شوي ، یوازي - دیره اوانګړ ویاتی دي د یې‌پیشان شوي دي . د کلی کور معامله هم دوسره نشته ، د اسی وختوکی د - یا رانوپید اکول د ورځی د انځور د ګل مثال لري . یاران یی ورته بیل شوي دي . مګی کی جی اویه نه وي کنډولی تش پروت وي .

هیڅوك نژدي نه ورځی د هستی د ورځو یاران یی نه لیدل کیږي اوپریشانی به مخه کړیدي اویو مړي جواري ته حیران دي زمانه خامخا انتقام اخلی ، په هرشکل چی وي . کله ، کله چی ویده وي په خوب کی خیزوهمی ، د اسی معلومیږي چی فیږ مړی لاس - چی په حقیقت کی د یی ګناه شهید سالم لاسړي په خوب کی صدو دمړي نه نیسی او ورته وایی قاتله ! ظالمه ! خونکار ه (میراث) غواړي د چا میراث ؟ د صدو زړه کی اوس هم کله ، کله ګرزي چی د سالم زمکوبانډي قبضه وکړي ، خودهغه خان هغه خبره به وریاد ه ، ؤ ، چی د جرګی په وخ یی اعلان وکړ ((هر څوك چی د سالم زمکونه وړاند ي شود سالم د قاتل په صفت به ویژنډل شی اودعدالت پنجو ته به وسپارل شی ، د ي خبري به لږ آرام کړاوهم به د عطاخان اعتبار ورته مخی ته ودریده ، اوغیږی خپیږ ه به یی په مخ حواله شوه او د خپل عمل نه به پښیمان شو .

باتی په (۹۹) مخ کی

(c) ketabton.com: The Digital Library

زیبایی

بقیه ازصفحه (۲۹)

میرساند . درکشمکش‌هاي روحي ما نمیتوانیم به زیبایی ارزش قایل شویم . زیبایی حقیقی عشق را فقط زن وفادار میداند ، نه یك هوا ـ لهوس. وفاداري درعشق ، مقتضي خویشتن داریست. فقط به کمك آن میتوان زیبایی بربهاي عشق را کمایی کرد . اگرعشق ما ، ماري از خویشتن داري همسرما باشد ، در آن صورت عشق ما ، به زیبایي دست نتواند یافت. و درهوش خوشی واقعی ، مستی رابذ یرا خواهد شد . زیبایی واقعی فقط به خویشتن داران واشخاص حاکم برنفس نمایان میگردد وبراي آزمندان وبیش‌خواهان ، پوشیده است. درست مثل آن که آدم پرخور ، مزه غذا را ، به درستي نمیتواند فهمید .

سلطان پاوشیا به فرزند حکیم (اوتانکه) گفت :

((برو داخل کاخ ، ملکه را خواهي دید .))

اوتانکه داخل شد . اما ملکه را ندید . تماشاي زیبایی تنها به اشخاص داراي روان پاك میسر است. مگر اوتانکه روان پاك نداشت .

الهه زیبایی وشکوهمندي که درجهان فرمان میراند در برابر چشمان ماست. اگرما روان پاك نداریم وغرق تجمل وآرزوهاي اغواگرانه استیم ، ما قادر به تماشاي آن نیست.

من نمیخواهم دستوراخلاق دهم. فقط میخواهم درباره سروري یا د آورشوم که به وسیله هنرمیتوان بدان دست یافت. خویشتن داري نه تنها براي پیشبرد زنده گي درست ، بل براي سعادت شخصي نیزضرورواست. سعادت فقط به خویشتن داران عرضه میشود . فلهذا اگرمیخواهي که از زیبایی لذت بري ، عطش لذایذ پست وعادي را ، در وجودت محوکن وآرامش وطراوت روح رانگهدار. ازهمین سبب تاکید من ، بیشتربراین نکته است که خویشتن داري ، ما را به درك زیبایي آماده میسازد.. حقیقت آن قدر درسطح آشکار نیست ، بل در ژرفا (عمق) ـ پنهان است. به همین سبب مشاجره ومباحثه براي دریافت حقیقت ، لازم است وتضاد در مورد هرحادثه یی ، جوانب متضاد را به خود اختیارمیکند .

درست نیست که با یافتن کمبود ناچیز درموجود نوابغ ، عجولانه قضاوت نماییم که آفرینش‌هاي هنري بدون توسل به خویشتن داري ، تجسم یافته اند . گذشته از این مطلب ، فاکت به مثابه شاهد است. شاهد اصلی ضرورواست ، تادرمحکمه حضور داشته باشد . ازکامیابی دسته رهزن نباید نتیجه گرفت که رهزنی بهترین وسیله پیروزیست. ما میتوانیم قضاوت کنیم که پیروزي ـ رهزنان نتیجه همیشه گي ، ثبات وصداقت آنان نسبت به یک پیکر است. هنگامی که رهزنان به‌ناکامی روبرومیشوند ، ما علت آنرا درهمیشه گي وبایی اتفاقی آن‌ها نمیجوییم ، بل درجبروستم ویرهم زدن قواعد اخلاقی توسط ایشان جستجوی کنیم که درمقابر دیگران مرتکب گردیده اند . اگر تاحدی ، نخست سود زیاد می برد و سپس خسیس میشود . ما نمیگوییم همه کسانیکه خسیس‌اند ، ازپول سود میبرند . ما فقط میگوییم ، هنگامی که تاجر پول میاندوخت ، خود داروپا احتیاط بود . سپس غریزه بولدارشده ، برایش حسابی بود ن رامی آموخت. هنرمندان با استعداد نیروهاي واقعی محرکه درجامعه کارخود استند . این جا براي بوالهوس شدن جایی وجود ندارد . کار معنوي ثابت وسنگین درآن ـ حکمفرماست. انسانهاي باارادهیی که یك گام هم از اصول زنده‌گی خود انحراف نمیکنند ، به ندرت یافت میشوند . همه ما ازیی کمالی به سوي کمال تلاش میکنیم . وتادر بلنداي هدف نرسیم ، توقف نمی کنیم . عمرآن چیزیکه عظمت وشکوه دارد ، به عقیده ما به تحکیم پرنسیپ هاي معنوي کمك میکند ، نه به انحراف ما از آن ها. استعداد هنرمند درآفرینش وي نمایان میگردد ، نه دراشتباهات آن . سازنده گي ایجاب میکند ، تاغرایز سرزنش‌گردند . هنگامی که آنان برون میجهند ، به ویراني وخرابکاري میپردازند . براي آن که به حقیقت دست یابیم ، باید ازاحساسات خود جلوگیري نماییم . مگر وقتی میخواهیم به دروغ باورکنیم ، جلوگیري ازآن سودي ندارد .

ازما میپرسند که :

((میتوان درموجود یك انسان ، قابلیت ، آفرینش زیبایی وپیروزي را تکامل داد ؟ سرانجام نگاه و پلنگ یك جا براي آب نوشیدن طرف یك جوي نمیروند ؟))

پاسخ ما این است :

ـ نه ، هنگامی که گاوپلنگ بزرگ میشوند ، به آب نوشیدن طرف یك جوي نمیروند . جوجه پلنگ باگوساله بازي میکند . اما پلنگ جوان بالاي گاوحمله میکند ، به این سبب گاو از آن میگریزد .

حس کامل زیبایی باغلیان غرایز ولگام گسیختگی آرزوها توافق ندارد ، میان اینان تضاد آشتی ناپذیري وجود دارد .

سکن بگویند :

((تضاد آشتی ناپذیرچی ؟))

به عنوان مثال از ویشوامیترا یاد آوري شویم . او دنیاي خودرا درمبارزه با الهیت بنانمود . دنیاي او زاده خشم وغروربود . به این لحاظ با دنیاي الهیت پیوند نیافت. اوکه درانزواوهرج ومرج زنده گي میکرد ، نتوانست جهان خود را عیارسازد . سرانجام در رنج وعذاب هلاك گردید واین رنج وعذاب را برای دیگران نیزواگذارید .

غریزه لگام گسیخته ، ماهیت متضاد باجهان الهیت دارد . او باجهان ماحول خود درتناقض است. خشم ما ، به سان حرص و از ، همه چیز را به شکل تحریف شده آن میبیند . کوچك برابر بزرگ ، بزرگ ، کوچك ، وگذرا ، ابدي جلوه میکند . و چیز ابدي اصلا از دایره توجه وي خارج است. هدف که در برابر غریزه ما قرار دارد به اندازه غیر قابل ملاحظه بزرگ جلوه میکند وحقایق بزرگ جهانی ، آفتاب‌مهتاب و ستاره گان رامیکوشد ، ازمانهان دارد وبدینگونه باالهیت در تضاد قرارمی گیرد .

آرزوي لگام گسیخته ، ما را ازسیر طبیعی زنده گی بازداشته و وادار میسازد که به دوریك نقطه بچرخیم . روان ما به سان اسیر دام ، به دوریك نقطه چرخ میزند . تلاش دارد تا همه داشته هاي خود را ، قربانی دهد . وآن چه بیگانه است ازبین ببرد . عدالت در همین بیهوده گی چیز زیبا را ـ مشاهده مینماید . به پندارمن ادبیات اروپا از همین پرواز دیوانه وارغرایز بی حاصل ، الهام برداشته است.

مگر براي ما این نمونه قابل تقلید نیست. بل جلوه یی ازکمبود وحتی فساد است. بسیاري چهره هایکه مورد پسند افراد تنگ نظر است ، به نظر افراد داراي بینش وسیع مردود بی اهمیت جلوه میکند . به هر شکلی که غریزه ما زیبا وبزرگ است. اولذ تهایی را که درزنده گی دیده ، ستایش میکند ، مگر شکوهمندي یی کمرگ راپشت سرگذاشت ، باید دیده قدر می نگرد . شاهان هند ، با معارف گراف براي خویش کاخها ـ یی ساختند . وچشم از کوهها و باشنده گان آن برداشتند . با ا ـ لمقابل مردم نیزد رنگهداري آن کاخها نکوشیدند . ما بازمانده ـ هاي هنري راحفظ میکنیم که با خیر الهی مفتخراستند . حتی اگر آن ها براي ما غیر قابل حصول باشند . میان خیروزیبایی ، میان وینشوولکشمی تعادل کامل وجود دارد . این عقیده به گونه پنهانی درهمه تمدن ها وجود دارد . بدون شك زمانی فراخواهد رسید که اغراض از محوزیبایی دست بردار خواهد شد ، وحسیادت او

(c) ketabton.com: The Digital Library

را رها خواهد ساخت. در آن دم احساس، بی حیایی نمیتواند کرد. هنگامی که اود رصفای غیرقابل بیان است، د رصلح نیز است اگر زیبایی را ازهوسها وغرایز جدا نسازیم، آن را به دست آورده نمیتوانیم. انسانی که از درک ناقص وبرانگیزنده رنج میبرد، بالای خود حاکمیت ضعیف دارد، او توانمندی فرونشاندن عطش خود را ندارد، بل هنوز اوراشعله ور ترمیسازد. یك چنین درکی تشنه گی رافرونمینشاند، اما اشتها رامیسوزاند.

بدین لحاظ تعدادی از فیلسوفان مشوره میدهند که از زیبایی باید دوری جست. آن ها راه رابه سوی غنای روح میبندند و هوشدار میدهند که دراین راه باخت وجود دارد. اما حقیقت این است که باید، برای درک مکمل زیبایی، د روجود خویش خویشتن داری را، پرورش داد. هدف برهنمیم نیزد رهمین نهفته است، نه در خشك ساختن بیهودهٔ روح.

ازمن میتوانند بپرسند:

((برای چی وبرمبنای چی ضرورتی باید کسب کمال کرد؟))

درك این مسأله مشکل نیست. برای چی انسان کارمیکند وعلم می آموزد وبرای چی حس زیبایی به وی لازم است؟ پیش از آن که به جواب اینان بپردازم، میخواهم به این نکته درنگ نمایم که برای چی زیبایی وجود دارد؟

هنگامی که ما به کمك حواس، زیبایی را درمییابیم، به نظرماخیلی آشکارمیخورد، دراین صورت میان زیبایی وزشتی، مرزد رشتی پیدامیشود، ولی هنگامی که زیبایی رابا هوش ارزیابی کنیم، بین این دومفهوم خطی رامرسوم نمیتوانیم کرد. ووقتی چیزی قلب مارا میفشارد، آن قدرشاید مارا جلب نکند. یا یافتن هم آهنگی د رولی میان آغاز وانجام، اصل و فرع وجزوکل، خوشنود میشویم. آن دم اهمیت بیشین رابه زیبایی برونی قایل نیستیم. مفهوم خیر، کرانهٔ افکار مارا هنوزبیشتروسعت میدهد و زیبایی وزشتی را ازمیان حذف مینماید. چیزیکه داراي خیراست، زیباجلوه میکند وجایی که در آن نور خویشتن داري، مرد انگی، مهربانی وعشق میدرخشد، زرق وبرق وتنوع رنگها، بیجابه نظر میرسد....

درمنظومهٔ ((تولد خداي جنگ)) ((شیوا)) دربرابر ((اوما)) که ندرانهٔ تحرك رادرسیماي دیگر انجام میدهد، قرار داده میشود. شیوابدون آنکه بشناسد، زیبایی شایسته گی، جوانی ودارایی خود را، به اوما بیشکش میدارد ودر جواب چنین میشنود:

((من فقط ماهیت معنوي فرمان روای خود رامیبینم.)) براي ((اوما)) همین کافیست که احساس خوشبختی کند. درمحیط معنویات ضرورت برتقسیم زیبایی و نازیبایی پیدامیشود.

آن گونه که پیداست، خوشی حقیقی ازدرك درست حقیقت زاده میشود ــ دراین نکته عالیترین زیبایی نهفته است. اما حقیقت رادرکجاي این جهان نا آرام، یافته میتوانیم؟ به پندار من حقیقت را درجایی میتوانیم یافت، که درآن ها روح مادر تلاش رسیدن است. چیزهاي تصادفی که از برابر ما میگذرند، اهمیت سایه را دارند، آن ها هیچگونه خوشی راارایه کرده نمیتوانند، زیراما آن هارابه مثابهٔ چیزهاي ناپایدار وزودگذر میپنداریم. داشتن یك دوست برای ما خیلی مهم است. برای آن که او برای ما عبارت از حقیقتیست که عیناً وجود دارد. درذهن، هنگامیکه داراي دوست استیم، آرامش بیشتر راحس مینماییم. کشورد یگري غیراز کشور خودمان رادرنظر میگیریم. این کشوربراي ما فقط یك مسألهٔ جغرافیاییست، مگر مردم آن حاضراند، تابه خاطرکشورشان زنده گی خود راقربانی نمایند. ودراین راه، مرگ رابابیشانی گشاده میپذیرند، زیراسیماي حقیقی آن راشناخته اند.

دانش، شخص نادان رابه هراس میاندازد، مگر براي دانشمند، عرضه کنندهٔ سعادت است. اوهمه زنده گی خود را وقف دانش میکند، باد ست یافتن به حقیقت، ماخوشنود میشویم. اگرخوشی دست ندهد

بقیه در صفحه (٦٦)

طبیب مجله...

بقیه ازصفحه (٤٨)

الکولیزم مزمن به وجود می ایند:

این گونه اختلالات Psychose د رمرحله دوم وسوم الکولیزم مزمن ایجاد میگردد که ازبعضی اشکال عمدهٔ آن تذکر به عمل می آید:

١ــ Alcoholic delirium عبارت ازیك حالت هذیانی حاد بوده ویکی از اشکال شایعهٔ سایکوزالکولیك است، این حالت غالباً چند ساعت ویاچند شبانه روز بعد ازقطع حالت نشاء به وجود می آید وبه صورت آنی و حاد تبارزمیکند، علایم آن در شروع به صورت تشوشات خواب شبانه، بیدارشدن ازخواب با یك حالت ترس واضطراب، بی موازنه گی، عرق زیاد، لبیدي استفراغات، رعشه وحالت متوحش وتهیج میباشد، بعدازآن بی خوابی زیاد شده، وبرسامات به شکل دیدن حیوانات ازقبیل موش، پشك، قانقوزك وسایر حشرات وحتی حیوانات عجیب و غریب به وجود می آید. تمام این علایم ازطرف شب شدید شده و شخص دریك حالت تهیج شدید روحی وحرکی قرارمیداشته باشد. درین حالت مرض شخص هم برای خود وهم دیگران خطرناك بوده ضرورت به محافظت جدي بود قیمق داشته وباید به زودي به شفاخانه رسانیده شده وتحت تداوي قرار بگیرد.

(برسام یا Hallucination یك حالت اختلال درادراك است)

٢ــ Alcoholic Hallucinosis برسامات درین اشخاص به صورت حاد ویامزمن به وجود آمده میتواند که درصورت حاد به شکل شنیدن صداهاي تهدید آمیزومتهم کننده میباشد، شخص الکولیك این صداها رامیشنود بدون این که واقعاً صداهایی وجود داشته باشد، شخص درین حالت به اضطراب شدید، ترس، یأس و ناامیدي دچارمیباشد، براي نجات خود فرارمیکند، به دفاع ازخود مقابل دشمنان خیالی میپردازد وحتی ممکن است دست به خودکشی نیز بزند. مجموع این علایم ازطرف شب شدید میگردند.

درصورت بر ساعات مزمن بیمار گاهگاهی صداهاي متهم کننده تهدید کننده وغیر را میشنود کممکن است چندین ماه ویا سال دوام کند، شخص رابطه خود را باخود وواقعیت هاي بیرونی ان قدر ازدست نمیدهد.

٣ــ هذیانات سوءظن در الکولك ها:

نزد شخص یك حالت ترس واضطراب ازاثر موجودیت دشمنان خیالی وتعقیب شدن بیمار به وسیلهٔ ان هاموجود میباشد، این گونه اشخاص هرنوع حرکات وحرف هاي دیگران رانوعی دشمنی ویاتهدید به خود تلقی میکنند، این حالت ممکن است چندین ماه دوام کند. این حالت غالباً در بیمارانی که بیشتر از ٤٠ سال دارند وشخصیت شان به صورت اشکارا ازاثر الکول تغییر کرده است، به وجود می اید که اهسته اهسته به یك بدگمانی دایمی تبدیل گردیده وشخص را باهیچ نوع استدلال وارایه شواهد واسناد نمیتوان ازاین بدگمانی هذیانیش منصرف ساخت، ممکن است یك مرد معاشب به این بدگمانی هذیانی خانمش رادشمن خیالی خود پنداشته واوراتعقیب وحتی آزارولت وکوب کند، معمولاً این حالات با ناتوانی جنسی نیزیکجامیباشد.

٤ــ بیماري کورساکوف (Korsakov): که از اثر الکولیزم مزمن به وجود می آید وعلایم روانی طوریست که عملیه دقت ووظایف حافظه به اختلال دچارگردیده وشخص orientation

بقیه در صفحه (٩٥)

(c) ketabton.com: The Digital Library

دلیپ کمار...

بقیه از صفحه ۳۱

✖ آیا شما میدانید که بسیاری از بینندگان فلمها، دلبسته گی وعلاقه مندی بسیار زیادی نسبت به شما دارند؟ من فکر میکنم که تماشاچی به چنان هنرمندی تکیه میکند که از والایی مقام وتوانایی هنری برخوردار باشد که بازهم شما این شایسته گی را دارید. در این رابطه میخواهم بدانم تکیه گاه شما چیست؟ وشما کدام عوامل را در این دایره، مؤثر میدانید؟

— بسیار حرف هایی وجود دارد که در حق من درست نیست وآن را استوار به حسن نیت ولطف ویژه شما میدانم، ولی در خصوص تماشاچی یک حقیقت وجود دارد وآن این است که تماشاچی حق دارد هنرمند طرف علاقه خود را انتخاب کند. تصور من این است که هرقدر کارکرد های یک هنر پیشه مقرون به آمال و اندیشه وتصور و خواست یک بیننده باشد، به همان پیمانه مورد نظرش قرار میگیرد.

اما به نظرمن باید کارکرد یک هنرپیشه، باضطلق، همراه باشد تافلم یا تماشاچی منطقی برخورد کند.

هرفلمی که تهیه میشود، مجرد است ولی وقتی به نمایش گذاشته میشود، ارزش نمایی آن مشخص میگردد. یعنی فلم در ارتباط با بیننده گان، ماهیت اصلی خود را آشکار میکند، زیرا در همان وقت مورد تحلیل و ارزیابی یا تقریظ و انتقاد یا بررسی وقضاوت قرار میگیرد.

دقیق ترین کارنامه یی یک فلم، این است که باید تماشاچی را به هرنحوی کمباشد، باخود حرکت دهد. برای این کار، هنرپیشه باید بسیار تفکر ودقت کند.

من فکر میکنم درست نیست برای تصویر نمودن یک داستان عیناً مویه مو ازآن برداشت شود. اگرچنین کاری را یک کارگردان یا یک هنرپیشه انجام میدهد، ارزش کار هنری از میان میرود وصرفاً تکراریک کار ادبی خواهد بود که نباید به عنوان یک فرآورد هنری آن را انجام داد.

کارهای هنری به دنبال کار های ادبی وبراساس آن، پی ریزی میشود، ولی این کارها باید باظریف ترین اندیشه ها و بهترین بدیعه پردازیها — صورت گیرد.

✖ شما فکر میکنید یک داستان باید چیزی جدا ازیک فلم باشد، در حالیکه فلم به اساس همان داستان، ایجاد شده وبه کار گرفته شده وهستی پیدا نموده است؟

— کاملاً درست است، فلم بندی یک داستان با سیکانس بندی یک فلمنامه کاملاً ازهم متفاوتند. در فلمنامه ها باید تداوم داستان، دیگرگون شود وهمین دیگرگونیست که خواننده داستان، وقتی به حیث بیننده فلم، قرارمیگیرد وهمه جریان رانیکو میداند، تازه متوجه میشود که حرکت ها فرق کرد مو مطابق حدس وگمان اویا مطابق آن چه که خوانده ویا شنیده است، — پیش نمیرود. به نظرمن، این حالت برای بیننده جالب است که محتوی داستان رامیداند. ولی در جریان فلم افزون بر محتوا وسیر داستان چیز های تازه وبکر ونوی را میبیند وحس میکند.

به طورمثال ازفلم ((مغل اعظم)) یاد میکنم داستان سلاله مغول راهمه مردم میدانند. اگرپرمبنای زنده گی شهنشاه اکبر فلمی تهیه میشد وافزون برآن چیزی درفلم وجود نمیداشت، دیگر فلم ((مغل اعظم)) به شهرت امروزی نایل نمیشد.

اما بروزش یک داستان عشقی آن هم در حدود تضاد های عمیق اجتماعی، آن همه یاغی گری وباغی گری یک شهزاده به خاطر یک عشق آتشین ونشید های پر ازغم واندوه وسوز وگداز پایه قوی رجحان وبرتریت را — نسبت به تابلوی ادبی وتاریخی بنانهاد وهمین سبب شد که در روان واحساس بیننده گان نفوذ کند ومقبولیت رابه وجود بیاورد.

✖ برادر یوسف صاحب! تمثیل وظهور شما درفلم هاروی همرفته باخود، آموزش هایی دارد که هم هنرمند وهم نقاد وهم بیننده، به سهم خود، از آن بهره گیری و سود جویی مینمایند. بازهم تکرار میکنم، این توانایی رابه کدام ویژه گیها منسوب میدانید؟

— اکثر فکر میکنم که چرابه کار هایم خطاب (استایل دلیپ کمار) یا ((مکتب دلیپ کمار)) داده اند؟ درحالیکه من تحصیلات اختصاصی درتمثیل ندارم، فلمهای زیادی هم ندیده بودم، زیرا قیود خانواده گی دربرابرم، چون دژ نفوذ ناپذیر وجود داشت. صرفاً دروقتی به مکتب تحصیل میکردم گاهی فلم های انگلیسی رابه مانشان میدادند. درهمان وقت محصور هنرنمایی ((کاری گرانیته جیمس استوارت، کاری کوپر، پیتی دیوس انگرد برگمن)) که هنرپیشه گان روز بودند، گردیده بودم وبادیده تحیر به هنرنمایی آنان نگاه میکردم وهوس میخوردم کاش منهم مثل آنان باشم، درنگ میکردم که اینان چی گونه دراین قالب ها ظاهر میشوند. این تفکرات برایم درسهای بزرگی شمرده میشوند برای این که درتنهایی باخود بدون این که کوشش کنم ((کاری گرانته)) باشم، نقش اورا مطابق شرایط ماحول خود تمرین مینمودم.

من تصور میکردم مادرم بیمار است درحالیکه این تصوروتجربه رابالای یک کوچ انجام میدادم. به خود تلقین میکردم. همین کوچ مادرم است به این تلقی که اگر زنی باشد که مادرم نباشد، برایم حکم یک کوچ را دارد.

من میگریستم، واکنش نشان میدادم، جمله بافی میکردم وبه این طریق خود رامقرون به آرزو هاوخواسته هایم میپنداشتم.

هدف من این بود که به خود تلقین کنم، این یک حقیقت است و در برابرحقیقت، باید واکنش نشان داد.

بااین که شما وتماشاچی در برابر کارهای هنری من چی قضاوتی دارید به یک حقیقت اعتراف میکنم که تاهنوز هم اگر نقش دلدار دوشیزه یی را دارم ویا فرزند یک مادر بیوه استم ویادر یک گناهکار، درهمه این احوال ذهن من، حقیقت را نمیپذیرد. میدانم این یک حرفه است. میدانم یک وظیفه است. آن روز موفقترین هنرمند خواهم بود که باتعلم وجود احساس کنم که همه چیز حقیقیست.

این شیوه کاربسیاری ازهنرمندان سینمای هند است که حتی انستیتوت راتعلم وسند تحصیلی هم دارند. مابه این نوع بازی ها بازی تکنیکی خطاب میکنیم ولی باید از تکنیک خارج شویم ووارد جهان احساس وعینیت گردیم.

✖ پس چی گونه میتوان بازی تکنیکی را از بازی بااحساس تفکیک کرد؟

— برایم مشکل است که دراین زمینه کلیدی به شما تقدیم کنم. شما یک فورمول را درنظر بگیرید: مثلاً من درفلم ((گنگا اورجمنا)) درنقش یک دهقان بچه ناخوان خوش قلب و معصوم ظاهرشده ام

(c) ketabton.com: The Digital Library

رویدادها، اوراعاصی ویاغی سرکش میسازد. وعکس آن، در فلم ((مغل اعظم)) نقش یك شهزاده عهد مغول رابه دوش دارم ... شما درنحوه ادای کلمات جملات، ژست ها وحرکات خورد هاوعکس العمل ها، میمها دیدهای هرد و فلم، بارهانگاه کنید وعمیق شوید، هرگاه مشابهت هاوقرینه های همگون درهردو نقش سراغ نمودید، میتوانید قاطعانه حکم کنید که بازی تکنیکیست، ولی اگر تفاوت ها ی موافق به مقتضای حکم شخصیت بازی میبابید، درآن صورت تردیدی ندارد که گفته شود بازی بااحساس انجام داده شده است.

دراین جامنظورم ازبازی با احساس، فرو رفتن درقالب شخصیتیست که هنرپیشه، نقش آن را بازی میکند.

همچنان، نقشهای مرا در فلم ((شکتی)) و((کرما)) و((کرانتی)) روی همین فورمول نتیجه گیری نمایید.

✖ دراین اواخر پس برهنه گی یك بخش ضروری فلم هاقبول شده است. آیاشما سکس رادر فلم ها بخش ضروری میدانید؟

— این بلای بیدرمان، شرایط ومد نیت قرنیست که مادرآن، — زنده گی مینمایم. دادگاه فرانسه درقدم نخست وبعد ازآن دادگاه سویدن، برهنه گی رامجاز دانست. وما مثلیکه درهمه مسایل نقالی میکنم، این بلای کلتور وهنعنه را دردایره کلتور اصیل خود راه داده ایم.

ولی باورم این است که عهده داران امور، باید دراین قسمت راه اعتدال رادر پیش گیرند و — تجاوزی انتخاب نمایند تاکلتور وهنعنهٔ هندکه عمرکهن دارد وتا هنوز از مسیر خود منحرف نشده است، دچار اضمحلال وپاشیده گی نشود وبه یك سخن: برهنه گی امروزی سینمای هند، قاموس کلتور ورسم وهنعنه مردم هند نیست..

✖ حالا راجع به خودتان.. شماکه اهل پشاوراستید، بدنیست خودتان از زادگاه وروزهای کودکی تان صحبت کنید.

— میگویند انسان وقتی در برابر دشواری قرارمیگیرد که راجع به خود صحبت میکند. من شنیده ام ما وابسته گر خیلی دیرینه بامرکزسلاطین غزنه یی (یعنی غزنی افغانستان) داریم. این حرف ها، درذهنم ازآن جایی حك شده که وقتی کوچك بودم ازپدر بزرگم میپرسیدم: خورشید چی گونه طلوع میکند؟ و وقتی که غروب میکند، کجا میرود؟ چرا چنین وچنان میشود؟

حدود سنین ۶—۷ ساله گی درچنین یك حالت بودم میگویم ازغزنی استم ولی نمیدانم، چون ندیده ام.

آن وقت حرف ها وقصه ها وروایات و رویدادها رامیشنیدم ازآن جمله یکی هم این که ما از — کجاییم وچی گونه آمدیم؟ درآن اوقات ما، در((دالادالان)) — زنده گی میکردیم کوچه هاوخانه هاوطرز زنده گی ومعیشت مردم ماحول ما تاهنوزچون تصاویرمجسم وگویا درذهنم باقی مانده است.

ولی همهٔ این خاطره ها زایشی نیست، بل احساسیست ودرقالب واژه ها نمیتوان آن را ادا و افاده کرد.

✖ شنیده ایم شما شاعر ونویسنده هم استید. فلم ((گنگا اورجمنا)) راخود نوشته اید؟

— شاعرنیستم، ولی بسیاری از کتابهای شاعران هندی و پارسی را مطالعه و اشعار آن رابه حافظه سپرده ام. من کتاب های حضرت حافظ، سعدی جامی، مولانا راخوانده ام و همیشه میخوانم. ولی درفلمنامه ها تصرف میکنم، البته به اجازه ایجاد گران آن ها.

✖ منظورم ازقریحهٔ شعری شما فرجام عشق وزی ها یابهترگویم دوست داشتنهای شماست که چی گونه این سوز والتهاب رابا ز ناب میدادید.

— من دوست داشته بودم و دوستم داشته بودند. فکرنمی کنم به هیچ وجه جایز نیست، ولی یگانه کاری که کرده ام این است ازعشق ودوستی کسی سوء استفاده نکرده ام. من دوست داشتم ویااودوست داشت. درهرحال پاکی به همراه داشت وصادقانه بودکه خاطرات خوبی ازآن ها درذهنم نقش بسته است. به هرصورت حرف ها، فراوانند این حرف هاممکن است برای من حتی تکرارش لذت بخش باشد، ولی میدانم دیگران فرصت شنیدن — ندارند. شرایط عصر امروز کاملاً استثنائیست. انسانها درروبارویی بامسایل زنده گی، بهماشین ها یی میمانند که فقط باید کارکنند ودرحرکت باشند. این به خاطر آن است که امروز دنیای ما، تحول ودیگرگونیهاست وهمیشه برای هرکس راهها ی بهتر وبرتر دارد، امامتأسفانه تاجار استنباط کرده ام، دراین اواخر، بسیاری ازمردم ما ((پی سی میسمت)) ویا ((من گرا)) شده اند. به همه رویدادها به نظرسطحی نگاه میکنند، در همه احوال دیگران رامسوول می خوانند بدون این که فکر شود در این مسوولیت پای هریك شریك است.

در هرموضوع زنده گی، اگر نادرست باشد، خود را نیز شریك درمسوولیت بدانیم. مثلاً اگر در نقشی هنرمندی ناموفق جلوه کرد، تصور به کارگردان احاله میشود درحالیکه چنین نیست.

✖ شمایکی ازعلاقه مندان خاص موسیقی استید درمورد موزیك امروزی چی نظری را قایم میکنید؟

— وقتی صحبت از موسیقی به میان میآید، ناگهان ذهنم به سوی همان موسیقی اصیل سنتی ویاموسیقی کلاسیك منعطف میشود آن موسیقی اصیل، ظریف و نفوذ کننده است که درتارو پود انسان رخنه میکند ولذت میبخشد و تطهیر میکند. من بنابه همین طرز بینش درفلم شخصی خود ((گنگا اورجمنا)) بادست تواناي استاد نوشادعلی، موسیقی راارایه کردم که همه اش سنت هاواصالت های موسیقی ((یوپی)) رادراشته براي این که مبتنی بر اصول واساسات بود، کاپی نبود، آمیزه یی نبود، ادغامی از موسیقی آن جا واین جانبود... موسیقی هندي بود و خالص بود.

ولی امروز باد بروز قابل مقایسه نیست. امروز در دایرهٔ موسیقی هند مخصوصاً درسینما اصالت کمتر دیده میشود. نسل جدید، یك نسل بیگانه باموسیقی اصیل شده اند واین یك مسوولیت است — مسوولیت دربرابر هنراصیل، دربرابر هنرمندان سنتی، دربرابر فرهنگ بربهای کشور...

چیزهایی به عنوان (شعر) درآهنگهای فلمی ماسروده میشوند که من معنی آن ها رانمیدانم مثالی میآورم:

دریکی از فلم ها آهنگیست به مطلع((جیمی جیمی))... اگردقت شود این آهنگ نه به موضوع فلم ارتباط دارد، نه به بازیگران ونه با لفظ ومعنی قابل پرداخت.

✖ به نظرشما بهترین فلم خود تان کدام است؟

— شما نظرخود رابگویید؟

✖ به نظر من همه... ولی ((مشعل)) برازنده ترازهمه است. (سپرا مشعل) بهترین فلم منست

✖ دیگرچی گفتنی هایی دارید.

— چون قدری به آثار سعدی آشناستم، بیتی ازآن ادیب بی مثال را میخوانم:

دل زهر گفتن بمیرد دربدن
گرچه گفتارش بود دُرِ عدن
بااین تك بیتی فقط ازشما تشکرمیکنم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وحید امید: از موسیقی...

بقیه از صفحه (۲۰)

ودرست زمانیکه وحید امید درمیان انبوهی از افغانها وخارجی ها در تالار بزرگ باگروب میراز شوروی کنسرت میداد وتکتهایش بازار سیاه میشد او را درانجا هنرمند فاقد اندیشه وزیبایی شناسی خواندند و ابتذال هنری رابه او نسبت دادند سروصداها اینطرفتر از نشرات درین عده یی از (تبصره کننده گان درمورد هنرمندان) بجایتی کشید که ترسی بزرگ اخلاقی را از هنر وحید امید به مشام ها بوی دادند.

اضافه ازیکسال گذشت وآن قدر سروصداها درمورد ش بود که حتی دوستداران هنرش نیز نتوانستند ازاودفاع نمایند. چرا اینطورشد؟ مگراین انگیزه نبودن غیر قابل انتظار نیست؟ آیا آنانیکه غرب گرایی بی مورد (!) دیسکوبود (!) وسبک بودن رابه وحید امید نسبت میدهند، همانهایی نیستند که هنوز از جهانی بودن خالد آرمان منحیث گفتاریست نمبر یک همه دنیایی شهر اند وحتی شنونده اش نیستند؟

وحید امید کیست؟ از کجا آمده؟ کجا خواهد رفت؟

ازکودکی هنرگوش کردن موسیقی را فرا گرفته بود، بعد راهی درپروگرام های اطفال رادیو یافته بود ودر نوجوانی سال ۱۳۵۲ اولین آهنگش را تقدیم کرد، علاقه، بازوی استعداد ش شد و روانه تحصیلات عالی در رشته موزیک به اتحاد شوروی گردید. اولین سیلی برخواست جوانش این بود که درانجامقامات دیپلوماتیک افغانی گفتند حالاافغانستان به هنرمند نیاز ندارد بروتخنیک بخوان، اوتخنیک تراکتور راد ر دانشگاه کارگری خواند و راه استعداد ش راتعقیب کرد وبا بسیار جنجال دروس موسیقی را شبانه دنبال میکرد.

کنسرتهای امید تاآنکه توجه وزیر کلتور آنکشور بهگانه رابخود جلب کرد، به بسیار مشکل دوباره اجازه اش دادند تاموسیقی بخواند وشامل مدرسه آواز شد، وششسال تنهادروس آواز خوانی ونوشتن موسیقی رامزید بر یکسال دروس شبانه موزیک وسه سال کاربرا کنده فراگرفته استعداد مناسب برای آهنگ های استرادد را دارد، حتی این امرگنکش کرده تاآهنگهایی به زبانهایی خارجی هانیز بخواند.

باتصور اینکه گفته های ناگفته دارد وعده دیدارش را میدهد بیرون ودر منزلش ازمن پذیرایی میکند نهایت مختصر وصمیمی است داشته های خوبی ازکستها وریکاردها وریل های موسیقی دارد، وقتی از میلودی هاو انتخاب ستیل موسیقی اش میپرسم، بادقت میگوید:

— لطفاً از اینطریق به همه برسانید که من آغاز گرموسیقی استرادد رکشور نیستم، قبلا احمد ظاهر، عارف کیهان، و گروپهای هنری مانند چار برادر کارهای آغازگرانه یی راانجام داد، اندومن به مثابه ادامه دهنده این صداها (هدفم صدای استرادد است) به میدان آمدم، العلم بزرگ از موسیقی فلکلور مادارم، ووحید این صدارا ادامه خواهد داد، در او توان سبز شدن وشگفتن زیاد است، از حرکاتش واز اداهای مطمئنانه اش میبایم که اوسرا با بامیلودی هاوصدای استرادد زنده گی میکنند.

اندیشه اش رامبنی براینکه چرا استرادد را ترجیح داد، — میپرسم، باسخ مقبول خاطر را میبابم:

— ((شما شاید متوجه نشده باشید اینراکه لسان دری مایکی ازلسانهای شیرین فصیح و آرام است وگره خوردن این لسان باموسیقی همانطوریکه پارچه های کلاسیک وغزل را دلپذیر میسازد، آهنگین ترین سرود های موزیک استرادد رانیز پدید میآورد باتوجه به پیشینه کارعملی لم که بهتراست آنرا یک نوع تجربه بنام دریافتم که درموزیک استرادد نابترین اشعار و تصنیفهای دری قالب هنرمندانه خورده، اثرهالر هنری رابدید میآورد، گاهگاهی برای خارجی ها این تصورخ میداد که من ایتالوی میخوانم اصلاً تصورش را نمیکردند که بشنوند لسانی ما باافکت های موزیک استرادد اینقدر عمیق باشد چه تنها زیباترین میلود یک ترین لسانها، لسان ایتالوی قبول شده موضوع — انتخاب موزیک استرادد نخست علاقه و استعداد م سپس اینکه بالاخره پدیده نو وبذیرفته شده هنر موسیقی است میباشد مگرکی نمیخواهد باادای آهنگ های استرادد، لسانش، کلتور واستعداد ش راکه سیمای هنری ملتی درآن نهفته باشد به همه جهان ننمایاند؟

بیایید چنین ارزیابی کنیم که چرایکعده کشورهای متمدن امروز هراس آنرادارند کهافغانستان را درسطح خود بیابند؟ چرا درتلویزیون های خارجی زیاد ترآهنگهای ضعیف رانما یش میدهند، گوشه های سرد زنده گی را تصویر میدهند.

اینجا سوال انتخاب رابه رسالت مندی هنرمندانه ودر نظرگیری همه نیازها وحتی کاستی های هنر امروزین ماوا گذار میشویم، بالاخره پدیده نو هنری راباید فراگرفت وبه گذشته واقعاً هنری احترام وجای والاوصدرا شایسته دانست.

اگراستعداد کلاسیک خوانی رامیداشتم شاید کلاسیک میخواندم))

— خودرا در برابرشنونده های خارجی چی گونه یافتید؟

— آنهابه علاقه مندی برنامه هایم را دنبال میکردند، تکرار میکنم که لسان دری شیرینی وفصاحت میلودیک دارد وبرای آنها سخت دلپذیر است.))

— آهنگهای دری تانرا میپذیرفتند یاخارجی را؟

— ((موزیک استرادد رامیپذیرند برای علاقه مندان موسیقی استرادد هرمطلع وآهنگ لطف خاص خودرا دارد.))

— درحلقه های یکعده منتقدین ویکعده ارزیابی کننده گان حرکات و ژیست های باصطلاح غربی، دیسکو واروپایی ما بانا به شمانسبت داده میشود ودرمورد لباسها و رنگهای تان نیز چنین مفکوره یی موجود است، آیا تایید میکنید؟

— ((تشویش از اینست که قضاوت های اکادمیک جایشان رابه قضاوت های تقریباً بی اراده و لفاظی عوض میکنند، وقتی

(c) ketabton.com: The Digital Library

میخواهم استراد بخوانم، آیا دوستانیکه حرکاتم را ولباسم را انتقاد میکنند چه نظر میتوانند بدهند که باید با اداي آهنگ هاي استراد وجاز، لباس ملی بپوشم ورقص محلی کنم؟ آیا در آنصورت لباس ملی رابه تمسخر نخواهند گرفت؟ وقتیکه میخواهم برفناي هنر موسیقی بیافزایم، چرا رنگ اصیل وشیوه اصیل اداي همان سبك رابکار نباید برد؟ من میدانم که حرکاتم لباسم، آهنگهایم وصدایم مورد توجه همه نیست، همه ذوق علاقه مندانم را ندارند، ومنهم نمیخواهم خودرابر همه تحمیل کنم اماکاش مخالفین باطرح هاي کاملاً هنر کوبانه شان ایجاد فضاي نا مطمین رادر عرصه بازتاب هنر موسیقی استرا نکنند، این پدیده نو هنري است همانطوریکه تاحال همه پدیده هاي هنر موسیقی راهش رابه سرزمین وملتم بازکرده این بخش نیز آمد نیست نوحهد امید ونه دیگري میتواند خود را ناجي این امر بداند، بلکه ذوق ملت وعلاقه مندان استراد آورنده موزیك استراد خواهد بود، هیچ تشویش نیست که باآمدن موزیك نواخلاق اجتماع به فساد بگراید جهانی وجود دارد که استراد راهنرشناخته اند، مردمانی وجود دارند که استراد، راگن رول وبرگ راهنر گفته احترام میکنند، فدراسیون هاي مسلکی اینها را هنر گفتند. وهرگز راه یابی این هنر رابه این یا آن ملت وسرزمین محفوظ و محدود نپنداشته اند. شما شاهد بین عینی خواهید بود که آینده نزدیك در سرزمین من و شما برك دانسران ممتاز راگن رولان موفق وموزیسین هاي تاب استراد براستیك (زیبایی شناسی) جامعه خدمت خواهند کرد واین نه به آن معناست که خدانخواسته جاي کلاسیك را میگیرند بلکه برعکس در جنب کلاسیك استراد خواهیم داشت باهمین لباسها ورنگهاواداها ورقصهایکه امروز جامعه رابه ابتذالی بودن آن تلقین روانی کرده اند.))

— خوب آقاي وحید وقتیکه کنسرت تلویزیونی تان سال گذشته ازطریق تلویزیون نشر شد شما به کشور نبودید ودرست بعد از اولین بارنشرآن تبصره هاي مطبوعاتی کوبنده صورت گرفت، انتظار داشتید؟

— بلی، انتظار داشتم — درست است که مدتی درکشور نبوده ام، اما بالاخره با جامعه خود خوب آشنا ستم، به این هم آشنا هستم که باید پدیده هاي نو ویا شیوه هاي نوچه بر خورد هایی صورت میگیرد، اما راستش فکر نمیکردم در نشریه هاي دست اول کشورکسانیکه خود از موسیقی نمیدانند، همه تلاشهایم رانادیده گرفته آنرا ابتذال هنري بنامند.

من طی آموزش کافی ام در عرصه موسیقی که تاسطح ماستر تحصیلات دارم، خوب فرا گرفته ام که کدام حرکات وژستها در کدام حالات وآهنگها ضرور است. بگذارید از همینطریق بگویم که صرف آنهایکه فقط میخوانند واحساس شان با آهنگشان بیگانه باشد نمیتوانند حرکت کنند، در غیرآن وقتی احساس در آهنگ دخیل است نمیتوان بیتفاوت ایستاد شد وآهنگ رابه بیننده تحویل داد وهیکل بی حرکت خود رابالایش تحمیل نمود.

فکر میکنم شما مرا تایید خواهید کرد که در موزیك وآنهم استراد نباید مرد وبی تفاوت بود در غیرآن ارتباط روانی ملت راباخود نمیشود احساس کرد.))

— پس دریافتم وحید جان که شماراه استراد را تاآخر ادامه خواهید داد، هرگاه بازهم علیه تان ادامه دهند؟ آیا آنرا بحیث یك رقابت منفی وضعیف میدانید یا در برابرش بی تفاوت میباشید یا ایستاده گی را — ترجیح میدهید؟

— ((اگر ده نفرهم شنونده ام باشند بازهم خواهم خواند.))

— در این سبکی که شما پیش گرفته اید هماهنگی کمپوز وشعر را چگونه میبابید، آیا در انتخاب شعرچه ضوابطی رامد — نظر میگیرید؟

— ((دوست دارم در آهنگ هایم اصل مطابقت وهمسایگی کمپوز وشعر وتصنیف صادق باشد.))

— به نظرتان وضع کنونی موسیقی استراد در کشور ما چگونه است؟

— ((دوست عزیز نمیخواهم با ابراز نظرهاي مغلق ویاکوبنده یا موضعگیري هاي سالم ونامقدور اندراین باب ابراز نظرنمایم، راستش از ایجاد سروصداها وغوغا هاي نیمه راهی خوشم نمیاید ونمیخواهم دراین راه مشهور شوم، باآنکه تحصیلاتم ومسلکی بودنم این اجازه رابه من قبل از دیگران میدهد، اما عواملی عینی تقریباً رشد بطیء هنري راکه همه میدانند وکاملاً قانونمند است نمیخواهم دوباره از راه نسبت دادن به فرد وگروهی به ملت بنمایانم، جاي بس سرور است که مجله سباوون گیرنده — همه نظریات علاقه مندان ابراز نظراست وملت باشادي وسرور راه شان رابراي حرفت باهنرمندان شان ازاین طریق یافته وقضاوت میکنند، بالاي خط کار همه هنرمندان میشود حساب کرد ونمیخواهم حتی یکی شانرا هم انتقاد کنم، اینکه کارمن نیست بلکه کاریست ازمن تاملت هیچ ((منی)) وهیچ ((تو)) نباید دراین باب مخالفت کنند. من نمیخواهم براي گرفتن کریدت ملی اینطور ابراز نظر نمایم، بلکه میخواهم ازاینطریق به پرسش شما جواب ارائه نمایم.))

— که هنوز جواب اصلی را — نگرفته ام.

— ((بلی وجواب اصلی این است که سخت جامعه جوانان را نیازمند موسیقی استراد احساس میکنم، آنها میتوانند دوستان خوب من باشند وتکیه گاهم استند، وتاحال میشود بااطمینان گفت که حتی کارهاي خلم رادر این عرصه باعلاقمندي پذیرفته اند، بازهم میگویم آینده نزدیك ما گروپ موفق رقص وآواز استراد خواهیم داشت، هرچند همین حالاهم گروپ گل سرخ موفقانه تبارز کرده.))

— وحید جان! مگر شما تصمیم دارید مشهور شوید چطور؟

— ((مشهورشدن راهمه آنانیکه میخوانند ودربرابرعلاقه مندان ستیژ میگیرند دوست دارند با آنکه یکعده درظاهر میگویند علاقه مند شهره شدن نیستند شاید هنرمشهور سازد اگر هنرمند باشم وشاید هم بی هنري لم مشهور سازد اگر بی هنر باشم.))

— وآخرین پی آمد کارهنري تان چیست؟

— ((من مواد مکمل براي یك کنسرت تلویزیونی دارم وهمینطور مواد پرکننده خلاهاي کنسرت پار سالم رانیز دارم که بعد از موقتاً نشر خواهد شد.))

— در خانه تان کی هابا شما زندگی میکنند؟

— ((آنها با من وبا آنها دوستانه زنده گی میکنم.

— آنها کی هستند؟

— مادرم که خودش در شعبه تیاتر وتمثیل رادیو تلویزیون کارمیکند، پدرم خواهرم شهلاکه استیورد است برادرانم: فواد وبهرام.

— کارهنري تانرا دوست دارند؟

— ((دوست دارند وهادر و خواهرم منتقدین خوبی استند.))

(c) ketabton.com: The Digital Library

که د چا د خپلې مسئلې وې نـو سالم ته ورځې چې په دې جرګه کې شریک شي . دې د خبرو تکړه پهلوان دې د پېژندو سړي ته قناعت ورکوي . په بحث کې د تاثر آثار په ده کې نه لیدل کیږي او په وړې تندې د هرچا خبرې ته غوږ نیسي . د خپلو خپلوانو آشنایانو تهوس ته همیشه ورځې ، اوس تکلف معنوان دې . کوم وخت چې کله زیات محفل شي نو خپلـه راشي او راته وایي : کماله خپـه دې وي ویده ن دې قیمتي شوله دې وینو چیرې یې چې نـه ښکاري . همیشه په دوستانـو ګوزې اوبې واړه ورځې او د چا تنګ ته نه ګوزې . چې پلانې نـه راځي نوزه هم نه ورځم د دې — خیا لا تو زلمې نه دي . د دوستانو ناسته ولاړه ورسره زیاته ده ا هرځوک یې د ښه خوي خرید ارا دې .

عالم خان ماته خواب راولیږه اوزه یې وغوښتم اوراته وې ویل : چې کماله ته پوهیږي ماد خـه شی د پاره راغوښتی یې ؟ ماورته ویل چې عالم خان کاکا هرخـه امرچې وي آماده یم . د ده ماتـه ووایه چې زه یې سالم تـا ولیږم . سالم زمازوي د پود حیا خښتن دي شاید که د اخبره ز ه ورته یاده کم ماته به وشرمیږي او حال پـه راته ونه وایې . ماعالم خان کاکا ته ویل چې په کیسه می لنډه پوه کړه چې کیسه خه ده ، عالم خان کاکا د سالم پلار راته ویل چې کوم وخت چې د سالم مـور ژوند ي وه ماورته ویل خدای دې بخښی چې سالم ځوان دې ، په خپلو خپلوانو ، د دوستانو آشنایانو کورونکې سترګې وګرزوه اویاکه چیرې په سالم پوهیږي چې د ده کوم ټنګ ته نه ګوزې . چې پلانی نـه راځي نوزه هم نه ورځم د دې — خیا لا تو زلمې نه دي . د دوستانو ناسته ولاړه ورسره زیاته ده ا هرځوک یې د ښه خوي خرید ارا دې .

مونږ د وار و خبرې پدا سې حال کې وکړي چې هیڅوک نه وو ، او یوازې د امجلس پای ته ورسید . وخت پوره شو ماورنه رخصت وا — خیست اولاړم . ښه لیارکې په چرتو سرشوم اوبه ته پرزور فکر لاهوشوم به لوي سمند وروګډ شوم چې د غا — ړې بته یې نه راته معلومیده . ما ته به کله دې چرت کې د سالم ښه خوي مخې ته ودریده ، چې د ده د خوي اوخلاقو سره سم د چالور ورته وفادار وه ، اودې راضي وي . آیا هغه جلي چې مونږ یې ورته نوم پرو اوبه ده یې قبوله کړ ودده د ارزوسره سم به هغه رضایت حاصل کړي شي ؟ د ده د مـور په شان به د خلکو قدردانه وي که نه ؟ نه چې دا سې ځاي مـور پښه ولـه بنوټیږي چې د ګلاب د زوي کانه ونه شي . چې خبـره خـو سره رسوایی ته ورته اونږدې روڼې خبره . . . بیا به می فکـر بلی خواته لاړ چې د اخبره غـټ مسوولیت لري که ښه شوه خـو ښه اوکه نه یوه ورځ به د سالم د لویې ګیلې سره مخامخ شم او راته به وایی چې د اخپلې خوتا راته کړي وه ، زه به بیا د ګیلي پمقابل کې خه وایم . آیا د اخبرسرسرې وګټم نه دا سې نه ده بلکه دې خبرې ته په اهمیت کتل په کار دي بیـا به می ویل چې خه چې وي ، وي به ! څه قسمت ته به یې حوالـه کړو . خودې خبرې به اجـا زه دا رواج نشته خه چې کوي خپله اراده عملی کړه او د اکار سالـم پورې خه اړه لري . عالم خان — کاکا راته وویل ته ښه وایې خو د هرچا نظر بېل دي زه کولی شم د اکار وکړم او سالم ته د د مدرضا نه پرته د چالور وغوارم اوبه دې یقین لرم چې هغه پوهه چې سالم ته خدای ورکړې ده دې به به کې هیڅ ونه وایې اوزما د ارادې — احترام به وکې ، دې حق شنا سې زلمې دې خوزه د اکار په کوم ز ه متحاد ده ، رضا معلوم اوبیا د اکار کوم . ته به ورته په ډیره ښه وجه د اخبره یاد وي ، وګورې کمالـه چې خه کمال لري که نه ، نـوم خو دې بچیه کمال دې اوماته د سالم په شان ګران یې . د ده — خبره تمامه کړه او ډیره کې ورسره ناسته وم . زما او د ده خبـرې تر ډیر وخته پورې روانې وې . — مونږ د وار و خبرې پدا سې حال کې وکړي چې هیڅوک نه وو ، او یوازې د امجلس پای ته ورسید . وخت پوره شو ماورنه رخصت وا — خیست اولاړم . ښه لیارکې په چرتو سرشوم اوبه ډیر زور فکر لاهوشوم به لوي سمند وروګډ شوم چې د غا — ړې بته یې نه راته معلومیده . ما ته به کله دې چرت کې د سالم ښه خوي مخې ته ودریده ، چې د ده د خوي اوخلاقو سره سم د چالور ورته وفادار وه ، اودې راضي وي . آیا هغه جلي چې مونږ یې ورته نوم پرو اوبه ده یې قبوله کړ ودده د ارزوسره سم به هغه رضایت حاصل کړي شي ؟ د ده د مـور په شان به د خلکو قدردانه وي که نه ؟ نه چې دا سې ځاي مـور پښه ولـه بنوټیږي چې د ګلاب د زوي کانه ونه شي . چې خبـره خـو سره رسوایی ته ورته اونږدې روڼې خبره . . . بیا به می فکـر بلی خواته لاړ چې د اخبره غـټ مسوولیت لري که ښه شوه خـو ښه اوکه نه یوه ورځ به د سالم د لویې ګیلې سره مخامخ شم او راته به وایی چې د اخپلې خوتا راته کړي وه ، زه به بیا د ګیلي پمقابل کې خه وایم . آیا د اخبرسرسرې وګټم نه دا سې نه ده بلکه دې خبرې ته په اهمیت کتل په کار دي بیـا به می ویل چې خه چې وي ، وي به ! څه قسمت ته به یې حوالـه کړو . خودې خبرې به اجـا زه رانکړه اوځان سره به می ویل چې سالم د ریاند دې د ځان نه ډیـر ګران دي د د وست سره غداري نه ده پکار . د ژوند خبره ده کمپلس نه دې چې زوم شي او وي خورزوي د پلار خبرې به یې راد مخه شوي پښه نیولی به شوم ، چې خه وکړم ! په چرتو ، چرتوکې خپل کورتـه ورسیدم او د دې خبرې د باره می ګود رلتاوه . چې کوم وخت چې زه سالم وویم نوخبره ورته د کومـه ځایه شروع کړم نه چې راته خفه نشي . بیا به می ویل د زلمـو هغه آزادوي ، اوسالم د هغـو زلمونه روڼې په دې خبره خو — شحال شوي واي . زه هم ډیر په جاله کې ناست وم . چې د وتلـو امکان یې به آسانه غاړې تـا . ممکنه نه بریښید ه . د هرچا بـه کور می نظر واچوا د خپل فکـر نیلی می وزغلوخوجلب به می را — ونیو . اود خیال د نیاکې به هیڅ لاس ته رانغلـه . ځان سره مـې فیصله وکړه چې مشوره ښه شـې دې په دې کې به د نورود وستانو نه هم سلاواخلم . اوخوفکره چـې یوهاي شي نویوخه تري جوړ شي. دا به می زه ته کې وګورنده چـې د د دې خبرې سلا مشوره د کلـې سپین زیږو سره ښه ده . د د دې فکرونه یاخه دې تجربه لري او د هرچا کړونه ورته معلوم دي . کله به می ځان سره ویل چې د کلـې سپین سرې ښځې وګورم د وې — ډیرې په دې خبروکې بلد دي زیاتره خپلې د د وې په وسیلـه کېږي . چرتونه نه وه د لږ ، د لې راته پریوتل . عالم کاکا به یوهالـم چرتو اخته کړم . لیار راته ورکـه شوه . د اکارې د اوشد باره — پریښود اوځان سره می فیصلـه وکړه ، چې د ډیر ساعت او یو ورځې خبره نه ده عالم خان سم ځواب غواړي په دې کې بـه پوره غوروکم او خو ورځـې بـه چرت ووهم . شپه شوه د شپـې می ځان سره سوچ وکړ چې اوس د هرې خوانه خاطرجمع یم . اویه هرخه د فکر نیلی زغلولی شـې او سې به د فکر نیلی ته خنګه لاښته ورکړم چیرکورته ننوتم اوږې خور ته می ویل چې ناري راګړې زه نن ستومانه یم اوویده کېږم . مـا ناري وکړ او لاړم خپل کټ کې کـس خملا ستم . د خوتسوره فکر راغـی چې د دې خبرې چرت مه وهـه د اخبرې تولې آسانه دي . بیا وار خو په سالم پیازې ځان پوه کړم . ما د دې خبرې د باره مناسـب وخت لټوو . چې په کوم ځاي کـې سالم وګورم څنګه د اخبره د راز — خبره د ه اویاید په رازکې مـې سالم ته رسولی واي . ماته پـه همدې چرتوکې خوب راغی او — ویده شوم ((خوب می ولیده چې ماسره ګڼ شمیر ملګري دي او — اراده موکړې ده ، چې د نورګل د ډیرې ته روان شو ، تول غږ ټغرې ، ۱ و خالد دي لاسونه غوزوي ، آخرد — نورګل د ډیرې ته ورسید و نورګـل کورکې نه وو . مونږ پوښتنه وکړه چې خه شو ؟ نورګل د ډیره ښا — یسته باغچه لرې په باغچه کـې د جعفري ګلان کرلی دي او لـور رنګا رنګ ګلان هم شته ، نورګل د — ګلانو بوټښی اوبه کول د لته مـو دې پیدا کړ . مونږ سلام واچـوو نورګل سرراجګه کړ ، نورګل د — تمباکو د چلم عملی د پېدا تمباکو د استعمال په وجه بې آواز بـر ګ شوید ي . ستري مشی موسـره وکړه اوکښینا ستو یوبل ته موکتل آخر خبره ما پاده کړه . چې نور ګله مونږ راغلی یو ستا لـور د عالم خان کاکازوي سالم ته غوار و ده په برګ آواز وویل کومه لو ر ۱ زه خوخولونې لږ مشوره یې (بدري ده د دې خبرې سره یې وویـل چې (بدري) می ورکړه . آواز یې برګ وو زه په دې آسانه خپښـې حیران شوم ناخابه می ټکان وخور ګومچې ویده وم او راویښ شوم . ماشکر وویست اوځان سره مـې وویل چې خدایه شکر ! چې خوب نور ګل واوختم . شپه سبا شوه ط سبا ناري وکړ اود سالم لیدو ته می لیار لټوله اوخبروته می ځان برابرکړه . ښه شپیه چرت مه وهـه د اخبرې تولې آسانه دي . بیوار خو په سالم پیازې ځان پوه کړم . ما د دې خبرې د باره مناسـب وخت لټوو . چې په کوم ځاي کـې سالم وګورم څنګه د اخبره د راز — خبره د ه اویاید په رازکې مـې سالم ته رسولی واي . ماته پـه همدې چرتوکې خوب راغی او — ویده شوم ((خوب می ولیده چې ماسره ګڼ شمیر ملګري دي او — اراده موکړې ده ، چې د نورګل د ډیرې ته روان شو ، تول غږ ټغرې ، ۱ و خالد دي لاسونه غوزوي ، آخرد — نورګل د ډیرې ته ورسید و نورګـل کورکې نه وو . مونږ پوښتنه وکړه چې خه شو ؟ نورګل د ډیره ښا — یسته باغچه لرې په باغچه کـې د جعفري ګلان کرلی دي او لـور رنګا رنګ ګلان هم شته ، نورګل د — ګلانو بوټښی اوبه کول د لته مـو دې پیدا کړ . مونږ سلام واچـوو نورګل سرراجګه کړ ، نورګل د — تمباکو د چلم عملی د پېدا تمباکو د استعمال په وجه بې آواز بـر ګ شوید ي . ستري مشی موسـره

میراث

ماته اوس موقع په لاس راغلی وه — ورته می وویل چې سالم جانتـه د ډیره معافي غواړم اوخوله هـم نشم جوړ ولی خو . . . د ده راتـه وویل ماچې د رته ویلی خه د ي — زه کې ګوزې معما معما فزوه وایـه به سپین میدان ، زه چوپ شـوم موقع په لاس راغله ماورته د د ه د پلار عالم خان کاکا کیسه تولـه تمامه کړه اوهغه خبره می هـم ورته وکړه ، چې زمونږ کورکلی کـې خوډا رواج نشته هرخه چې د ي زه غواړي عملی یې کړه . اوبیا می ورته د خپلو چرتوکیسه وکړه . اوورروسته می د خپل خوب چـې تیره شپه می لیدلی وو تپرکړ — چې نورګل د ګلانو د بوټو خواکـې په برګ آواز وویل اود (بدري) لـه خبره یې وکړه . . . سالم پرق ، پرق وخندل راته وې ویل ته حـق به جانب یې ته زماد وست یې تـا باید چرتونه وهلی واي خو . . . ماورته وویل خو ، نه غواړم پیلار د ي خواب غواړي اوبا یې چې د سالم مورچې مړه شوې ده زمـاد کور حال خراب دي . دې چوپ شو بیاله یې کښینود ه او وې ویل چې کمال روکیه زه هیڅ نشم ویلی خوچې پلار ټینګ دي اګرکه د ا خبره د وخت نه پخوا د ه زه لازم ګڼم چې شریف خان ماماسره سلا وکړي هرخه چې هغه ویل بیلا به یې ماته روایی زماخونبه د ه (د ي خبرې اود شریف به ویلو ماته هرخه آسان شو مجلس ختم شوزه اودې د وار ه تریوه ځایه پورې پوهاي روان وو . دې می رخصت کړ اوزه د شریف ماماخواتـه وخوزیدم .

هرځوک په ولس کې د اسـې خبرومشوره د شریف خان ماماسره کوي . دې سپین زیږي دې د — تجربې خاوند دي د زمانې تود دې سړي یې لیدلی دي په هرخـه پوهیږي . هرځومره سخته خبر ه چې وي او سخته غوټه وي دې یې پرانیزي ماته فضل هم معلوم دي هم ښه ملګري دي . پـه لارکې می فضل هم پیدا کړ او — ځان سره می پوځاي روان کـړ او نیږ د شریف ماماد پرې تـه ورسید و . شریف ماما یه کورکې وو — ځواب مو ورولیږه راووت . شریف خان ماما د قوم اولس سپینږیږي دي ، ښه ملی سړي دي . مونږ سره یې جوړ په خیږوکړ ل او کورته ننووت اوناري یې راوړې . زه او — فضل کښینا ستو ماته فضل په تولـه کیسه پوه کړي وو . ناري مو وکړ شریف ماما ، ماته وکتل اوراتـه وې ویل چې کماله لیاړې غلطه کړیده ، خنګه راغلی ، ایله ، بیلـه ماورته وویل خه وکړنا چاري د ه . کارونه ډیر دي زه د خپلوهشرانـو په قد رپوهیږم خو . . . شریف مـاما مخ راواړاوه چې کماله فضل دې خنګه راوستلې وې خوله سره — ښکاري نه . فضل وویل ښکارې نه شو ، ماماستري به د ي کړ و زمونږ تـا سره اوز دي خبرې د ي . او — اوز دي ، اوز دي کیسې لرو . — شریف ماما ویل هرکله راشي هره کیسه چې وي خو د اي به یې آسانه کړي . مونږ مجلس برابرکړ او — د ري په د ري ناست وو . بـس هیڅوک نه رو ماورته وویل چـې شریف ماما عالم خان کاکا خویږنې د ي غوار ي سالم د پاره چې تـه یې پیژنې په هغه ي شاوخواکـې خپښې وکړي . تاته به سالم نـه وي معلوم شریف ماما راته وویل چې زه سالم ښه پیژنم . د سالم صفتونه د هرچا په خولوکې د ي . سالـم خومره چې نوم یې سالم د ي — هغومره یې د ماغ سالم د ي پـه هغه اندازه یې وجود سالم د ي عقل یې سالم د ي ناسته ولاړه یې راته معلومه د ه په کورکلی کې پـه ښه ځوان مشهور د ي . لنډه د ا چې د خو ویلوځاي په کې نشته . ما ورته وویل ښه نوچې دا سې د ه په د ي برخه کې فکروکه عالم خا ن ما نه خواب غوښتی د ي شریف ماما د پوخ فکر خاوند د ي هرکارې په ته بیر کاوه په هرخه پوهیږ ه پـه خبرو پوهیږ ه ، په جرګو پوهیږ ي مسا یل فیصله کوي د ه پوسختـو خبرو لانجو غوټی پرانیستی شی . شریف خان لږ شپیه فکر وکـړه اووې ویل چې کمال بچیه هزګار کې جالاکی نه د ه په کارنا موسـې مساله د ه د ي کې غور په کـا ر د ي . خبره چې د ي ماته را وړ ه نو اوس معطل وکه چې زه په د ي خبره کې پوه ستړګې وګرزوم . ښځې ډیر د ي خو . . . په کار نی تیږ ي — ډیر ي د ي خوخبره ترمن پورې د ه باید ګلک قدمونه واخلونه چـې پښه موونښویږي . مایې خبـره ور بریکړه اود تیري شپې د خوب کیسه می د ه ته هم وکړه د ه ډیر وخندل نوراته وې ویل ، چـې د دا سې خوبونه خوباید عبـرت — وا خلو اګرچې تاد د وستی پـه لحاظ زیات چرت اوسود ا ، وهلې د ه ، بیاهم پښتانه وایی چې غوا خونه د ه چې خرخه یې کړ و . زه به ځان سره ښه فکر وکړم اوتاتـه به خواب برابرکړم اوبیا به د وار ه عالم خان ته ورشی خونبه دیده زه اوفضل یې قانع کړ و مونږ نه یې پوره د ري ورځې مهلت وغوښـت چې په د ري یمه ورځ بـه د شوف ما ما احوال اخلواود ه ســره به یوهاي عالم خان ته ورځوچـې د عالم خان ځواب ووایـو .

ماا وفضل د د ري یمې ورځـې انتظار وکړه چې د ریمه ورځ بـه کله را رسیږي او د ازیري به کلـه اوو . مونږ د وار ه د سالم پـه خپښې خوشحالید و . چې د یوه زړه پوري د وست کورمو د ان شی اود انتظار به مونږ د وار و د پـر اوزد شو . بالاخره د ریمه ورځ را ورسیده اود هدي سره سم زه اوفضل د وار ه د شریف ماما کورته وخوزید ومایه لیارکې فضل تـه ووایل ، چې فضله خدای د ي خیر کړي ، سود امې زیاته د ه چـې شریف ماما مونږ د چا په کورار وي. فضل وویل ځیږ د ي وې د زورکـار خو نه د ي مونږ یوازې ځواب — اخلو سالم روکې اویلارې خبرو. زه اوفضل یې قانع کړ و مونږ نه یې پوره د ري ورځې مهلت وغوښـت چې په د ري یمه ورځ بـه د شوف ما ما احوال اخلواود ه ســره به یوهاي عالم خان ته ورځوچـې د عالم خان ځواب ووایـو .

ما پاتې په (۹۲) مخ کې

(c) ketabton.com: The Digital Library

میراث

پاتې په (۹۱) مخ کې

خان ته موکتل چې شریف ماما به اوس څه وایي د خبرود پاره مو بها نه لټوله ، مطلب معلوم و ، به دې وخت کې شریف خان غږ کړ

د مجلس سکوت یې مات کړ ، وې ویل : کمال بچیه ! مادري ورځې مهلت دې د پاره وغوښت چې په نږدې کلي اوباندو کې اوهغو لویو کلاګانو کې سترګې وګرزوم اوبیا لږ لیرې نظر واچوم زه په دې نږدې باندو کې موفق نشوم. لږ شیبه چوپ پاتې شو ، زما خیال راغې چې خبره تمامه شوه . البته همدا ا لجواب وو . بیا یې ځان خبرو ته جوړ کړ اوښ یې راواړاوه چې د سین هغه غاړه په هغه لویه کلاکې چې د عطاخان کلي ورته وایي پخپله د عطاخان په کور کې مې درک کړي دي .

عطا خان د ري زامن اوبوه لور لري ، عطاخان خپله د بوره اعتبار خاوند دي په کام کې هم اعتبار لري او زامن یې د پرښه روزلي دي . د دې خبرې په اوریدو مونږ د وارې د پرخوشحال شو . زما خپل فکر د دې لجا پونو ، کورونو ، باندو نه پل خواحرکت نه کاوه . په دې نږدې لجا یوکې ماته داسې کور معلوم نه و . د عطاخان کورد دې خپلوي خپښې د پاره د پرمناسب راته ښکاره شوا وبه زړه کې مې د شریف خان ماما په پوهه آفرین ووایه اوشریف خان نه مو زیات تشکر وکړ . خبره مو فوته کړه زه اوفضل د وارې پاخیدو ـ ا ـ ازه مو واخیسته چې سالم ته خبر یوسوا وبیا یې پلار خبر کړو . زه اوفضل په د پره چالاکی لاړو ، سالم موبیدا کړ ، اود شریف ماما کیسه موورته وکړه . د ده هیڅ ونه ویل مونږ پوه شوچې چوپ والی یې رضا د لالت کوي . بیا یې پلارته ورغلو . عالم خان لکه د زخمي مارغه پشان بیدارناست وو . او زما انتظار یې ویسته د وړا یه یې مونږ ولیدو راپاخیده راته وې ویل چې کاله زماد یدوې سترګې خلورکړې وې . ماورته وویل چې عالم خان کاکا د اخوځه آسانه خبره نه ده . ماورته اول د سالم ، بیا د شریف ماما اوفضل اود خپلو چرتونواوهغه د خوب کیسه تولې بیان کړه ، ناخایه یې سر راپورته کړ په خندا شوراته وې ویل چې آخر خه ! ماورته د شریف ماما د خولې جواب اود عطاخان د لور خبره وکړه ، لاس یې راواوږدکړ ، زه یې د لاس نه ونیوم ، زما لاس یې ښه زور کړا وبه وچولی یې ډوب کړم . او راته وې ویل چې : آفرین ، شاباش ، په رښتیا چې د سالم ریښتنی د وست اوورور یې ، کاله خپل کمال دې مه معلوم کړ ، زما خونه ده عجب ځای دې ، مناسب ځای دې اوس نو د جرګې بند وبست او ترتیبات برابرکړه چې یوځو نفره جرګه وروليږو ، وګورو چې څه کیږي ؟

زه پاخیدم د کلي کورسوبین زیري می راتول کړل . اوحالم خان تا می پوره لږ شه ولس ته جرګه ما ور برا ببر کړل ، چې عطاخان تا لاړ شو . مونږ مخکې له دې چې حرکت وکړو د دې خبرې د پاره د وه نفره استازي موعطاخان ته واستول . چې د اسې یوه جرګه د رتلونکی ده . په خپل کور ، زامنو ، خپلوانو سره سلاوکړه . د جرګې ترتیبات ونیول شول . په جرګې کې د خبرود پاره مشر وټاکل شو . د تولو وظیفه معلومه شوه . چې څه وخت عالم خان کاکا وخت ټاکي چې جرګه حرکت وکړي . جرګه آماده شو ، عطا خان زمونږ د راتګ د پاره آماده ګڼي نیولی وه او زمونږ انتظار یې ویسته . د حرکت نیټه راورسیده ، جرګې حرکت وکړ . عالم خان ـ جرګې ته مخ راواړاوه وې ویل چې موفق اوکامیاب راشی ، د سین نه پورې وتو ، د عطاخان کلي ته ورسیږو ، عطاخان لجا یونه فرش کړي ، ګډونه یې اچولی وو . پښتانه جرګې ته په درنه ستر ګه ګوري اوبرقدر ورکوي ، عطاخان خپل خپلوان را غونډ ښتی ووهغوي هم ناست وو . مونږ ورسید وسترګې مشې وشوه . کښینا ستود چاي ، ډوډۍ ښه انتظام شوي و . میلمانه عذر شول ، هرڅه خلاص شول . مونږ د جرګې د مشر خبرود اعلان ـ ا نتظار کاوه ، اوښ لوورته کتل . په دې وخت کې نواب چې د جرګې مشر وو ، عطاخان ته وویل : عطا ـ خانبابه ! د پره معافي غواړم د کوم مطلب د پاره چې راغلی یو په هغې مې پخواترد ي خبرکړي یې ته یوه سړي یې چې خور ، لور کور کې ورسیږي نو نیا یې خلک غواړي ، خوک یې کورکې نه ساتي . مونږ راغلی یوچې ستالورد عالم خان زوي سالم ته غواړو وستا رضا د ه که نه ؟ د ي چوپ شو . نواب د جرګې مشرورته غږ کړ :ـ چې عطاخانه څه وایي مونږ لجواب غواړو ، جرګې په ګډه غږ کړ ، هومونږ لجواب غواړو ، باید چوپ پاتې نشي یوځل خو وویا یه ! ... لیارهم لیږي د مرمخکې سین د ي باید لجواب درنه واخلو . کورکې د ي سلا کړي د ه که نه ؟ عطاخان وویل ، چې تاسو د راندې خلك یې د کام مړان یې ، ماته مود د اسې سړي په برخه کې پیښنهاد کړي د ي چې زه یې رد ولی نشم . زه څه ووایم زه په کورکې یوه لورلرم ما خپله لورچې ((اوزي)) نومیږي د عالم خان زوي سالم ته ورکړه . جرګې د خوشحالي په رسم یوځو ډ زي وکړي . عطاخان ((هوکه)) راکړه او مونږ رخصت شو . مونږ په لیارونه پوهید ، ډوډا نا نوهرځه وېل ، عالم خان ته مو (هوکه) وروړه په کورکلی آوازه خپرمشوه .

هرکورکې د د ي خپلوي خوشحالي وه . په لږ ه موده کې د ستمال واخیستل شوا ود ه ترتیبات ونیول شول ، خپلوان آشنایان د وستان راغونډ ښتل شول ، اود ه مراسم ونیول شول . د ولس د د و سره سم د عطاخان د لور واده خلاص شوا ناوي د عالم خان کورته راغله ، سالم خوشحال معلومیده په د ي چې خپښې یې نه لجا ي کې شوي و .

زما تول جریان تر یاملرنې لاند ي وه . صد و مونږ جرګې ته راغونډ ښت راغلی . واده ته مو راغونډ ښت معلوم نشو ، خپله سالم ورځې ، چې زما واده ته راشه ورسره قبوله یې نکړه ، د خټکان موجبه هم معلومه نه وه صد و د پر متعصب انسان د ي اوبد پخوا نیې سالم سره جوړ ه نه وه . صد و ډا تا د تورزړه خاوند د ي د رنګه هم تورد ي همد اسې یې زړه تور د ي په ځان د پرګوتی وهي خپل پېشن برابروي خو . . . چې بنا ـ یسته شم خو د ه مخ چې خلك وینې خوي یې وینې د پر بد سړي د ي په کلي کورکې ښه ګڼاره اود خلکو سره ښه جلند نه لري . ماته فضل وویل ، چې کاله صد و پسه د ي خپلوي د پرخفه د ي اولکه مارتاویږي اود سالم په پخوانۍ اعتبار اوبه کام کې په زیات محبوبیت ولري . په همد ي ورځو کې د خدای کاروه د سالم پلار نا روغ شو ، نا روغتیا یې زیاتیده ، چا به ویل واده کې ستو ـ ما نه شو بل به ویل له نظره شو کا رونه تول د خدای په اراده تر سره کیږي ورځ په ورځ خرابیده ، د سالم د واده د وي میا شتۍ تیري نه وي چې عالم خان مړ شو . د عالم خان مړي ته هم صد و رانغی د عایې ونکړه . په ولس کې خوله په خوله خبر ي ګرزید ي اوماته هم هرڅه رسید ل ، وامې وریدل چې د صد و قهر ورځ په ورځ زیاتیږي اود سالیم د وستانو ته هم ګوا ښ کوي . ما یوه ورځ فضل ته وویل چې صد وتور د یو د ي په د ه خوهیڅ کله (اوزي) نه وه غونډ ښتی صد وخولس کالـه پخوا واده کړي د ي . د ابـد ، رد ویل د ایه څه په غصه د ي خبرې معلومه د ه که نه ؟ فضل راته وویل د هغه عادت د ي بد انسان د ي یې شرمه د ي په هیڅ نه شرمیږي بـې حیا د ي ، لنـډه یې د اچی د د ي تولو سره سرې علیه د ي هیڅوک ورته ښه نه وا یې ناسته ولاړه یې د یوخوتنو . . . سره د ه چې ته یې پیژنې د صد و د نورو پیژند نې د پاره حاجت نشته صد و اوسالم د ترې زامن د ي او ـ

(c) ketabton.com: The Digital Library

همیش بی موجبه سالم ته گوانبیزې
سالم د صد و د سترګو ازغی دي ۰
په ولس کی د ده په محبوبیت هم
خوښ نه و ۰ شپی وړمی تیریدې
یوه ورځ فضل راته وویل چی کماله
عجبه خبره می اوریدلی ده او —
جرت وړي یم ته به هم لږ ډیر
خبریی که نه ؟ ماورته وویل خیر
دي وي په ده راته وویل خیرخونه
دي پدا بخت صد و وایی اوزه دا
خبره د هرچانه اوم په اول کی می
اعتبار نه راته ۰ چی هرځوک د و-
ست د بمن لوري چی خبري زیاتی
شوي،زړه می تنګ شو ۰صد وواپی
چی د یومعمر آرزومی ترسره شوه چی
عالمی خوښ شواوزوي بی سالم
یوزوي دي ، پرې به بی نعزدم ۰
بی مرګه به رانه خلاص نشی
اومی وارډي بنځه به بی راته
پاتی شی اوتول مال اوجایداد به
بی راته په میراث پاتی شی ماورته
په تعجب وکتل اوورته می ناخاپه
وویل((میراث ، میراث)) ده وویل
هو ! میراث یمانه د سالم بی کسی
مخی ته ودریده اویه دي ویره کی
ولویدم ، چی که چیرې رښتیا دا
کار صد و وکړي د سالم بل هیڅوک
نشته ؟ صد و د پوره هستی خاوند
دي خو د یو تنګ نظري انسان —
دي د بد وځای په کی نورنشته ازه
د دغی خبري به اوریدلو پرځغله
شوم اوجرت ، جرت کی می عطا —
خان ،زامن بی قوم بی راد مخه
شو چی صد وبه د اجراءت ونه کړي
کله به می فکر د صد و د بی رحمی
خواته لاړ ، چې رښتیا خونخور
انسان دي ۰ د اډاوازي ورځ یوورځ
په ولس کی زیاتیدي ۰صد وبی
ځایه په ځان مغروره انسان دي —
د اخبره بی د هیڅچانه نه پتوله
برالا لګیاؤ ، چی زه سالم بی مرګه
نه پریږدم ۰ د صد ود شاوخواخلکو
چی له ده سره بی ناسته ولاړ ه
ده د اورځ له خدایه غوښته اوهر
کارته بی لاسونه ټکول ۰ ولوکه د
یو مظلوم((سالم)) انسان ویده
بی ګناه تویه شی ۰ د اخبره صد و
اوده د ملګروته بی تفاوته وه ۰چی
د صد و لاسونه دي د یوبی ګناه
انسان په وینوسره شی ۰ صد و د
هیڅ شی پروانه کوله ۰د ایی هم
زړه کی نه ګوزیدل چی د زمانی
سیر به د انتقام په هررنګ چی وي
واخلی ۰ خوځه مخکی اویالس
وروسته،ولی هغه ساعت چه د ونه
لیده د اورځ او د اساعت ورته
غلیمت ښکاریده ۰ د اوري وړمی
شپی وي اود سالم د وا ده اوه —
میاشتی پوره تیري شوي وي ۰چی
سالم یوه ورځ د خپل خسرعطا —
خان تهویس ته لاړ ۰د سالم د کور
نه په لږ ه مسافه کی د سین غاړي ته
نږدي په جبه زاړه زمکه کی د لوخو
ډیر لوي څنګل په لیار کښی
واقع وو ۰ اویه منځ کښی
لوي لاره چی د ولس د خلکو د
تګ راتګ سره جوړه شوي وه لید ل
کیده ۰ سالم د یوحق شناس انسان
په خیر د خس پوښتنه وکړه اوما —
سپین مخال د کور په لوړاوخو-
زید ۰ کم وخت چی د سین نه
راپورې وت اود لوخوڅنګل ته را —
ورسید اویه نوي لیار د خپلوملګرو
سره روان وچی ناخایه د څنګله
د مینځ نه د خوتنوله خواته زي —
وشوي اوسالم وویښتل شو ۰ د ده
د ویښتلوآوازه په لږ وخت کی زمونږ
کلی ، باندو او کلاګانوکی تیته شوه
اوهرځوک د سالم د مرګ اووژلو
نه خبرشول ۰ د هري خوانه د و-
ستان خپلوان راووتل زه هم راغلم
فضل هم راورسید د یوخوتنوسره ه
مخ په څنګله روان شواو د ده د
بی ګناه مړي د پاره مویوکټ د —
ځان سره واخیست،نوم وخت چی
د پښتی ځای ته ورسید ونورخلک
هم رسیدلی وو ۰ د هرچا سره ه
کټونه لیدل کیدل ځکه دي د هر
چا د وست وه ۰ زه اوفضل چی ور —
سید و د ولس خلکومونږ د وار وته
په ډیره حیرانتیاکتل ۰مونږ د وار و
ته بی لیارخلاصه کړه سالم پروتو-
د خولی د مخی غاښونه بی د خندا
په رسم سپین خولهکی بریښید ل او
بنی لاس بی په سینه پاس اینسی
وه ما اوفضل ژړل ځان می تینګ کړ
حاضرینوته می وویل ،چی وګورې !
خرنګ چی سالم په ژوند خلکوته-
په خندا لاس په سینه مخامخ کیده ه
د ده بی ګناه مړي هم مونږ ته په
همغه احترام ، خندا ن لاس په-
سینه اینبی پروت دي ۰ خوافسوس
چی د جګید وامرورته نشته ۰زما په
خبره د ولس تولوخلکووژل اوشملر
بی خپلو سترګوته ونیولی،بنه شیبه
چوپ پاتی شول د ده مړي مورا —
واخیست اوکورته موراوړ ۰په انګړ
کی د ننه د خومیاشتوناوي((اوزي))
د خپل خښتنې په مړینه زار زار —
ژړیده ۰ اوپښتنی حیایی د چیغو
مانع ګرزیده ۰ عطاخان ته ځواب
ورغی،عطاخان د زامنوسره راورسید
او د خپل ولس ګډ شمیر سپین —
ږیري ، ځوانان ورسره د سالم
بی ګناه مړي د ولس د دود ، —
د ستور سره سم خاورته وسپارل
شو تول ولس بیرې خفه وو ۰ مړي
د ریمه ورځ وه عطاخان تول ولس
را غونښتی وه ۰ سپین ږیري —
ځوانان تول ناست وو ۰ عطاخان
د حاضر مجلس نه اجازه وغوښته
اوپاخیده اوناست مجلس ته یې
دا سی ویناوکړه
ګرانوروڼوا ځیزانو په دي —
تول پوهیږ وچی د سالم په بی ګناه
وینو د چالاسونه سره دي،قاتل
معلوم دي تاسی یی هم ښه
پیژنی،زه صرف دومره وایم چی زه
خپله لور((اوزي)) چی د ناوي —
توب جامی یی تراوسه خیرنی
شوي نه دي خپل کورته بیایم اود
سالم زمکه ، جایداد په اجاره رکوم
هرهغه څوک چی د سالم زمکی ته
ږ اندي شود سالم د قاتل په
صفت به ونیول شی اود حق او —
عدالت پدجوته به وسپارل شی ۰
حاضرینوپه یوآوازوویل:«ږ ۍ معقوله
خبره اوښه فیصله ده مونږ ته
منظوره ده زمونږ تولوخوښه ده —
مجلس خلاص شو ۰ عطاخان خپله
لور((اوزي)) خپل کورته بوتله
اود ناوي توب په جامه کی یې
کوندتون شروع کړ ۰په دي مجلس
کی چی عطاخان اعلان وکړد صدو
یاران ناسته وو د عطاخان خبري
صد و ته ورسیدي اوصد وته د
عطاخان په کام کی اعتبار ډیر ه
معلوم وه ۰
عطاخان اوزامنویی د ((اوزي))
سره یوځای خپل کورته د تلو
تیاري ونیوه ګډ شمیر سپین ږیري،
ځوانان،سپین سري ،تورسري
د کلی کورنورد وستان د دوي د —
مخی بنی د پاره راتول شوي وو ۰
کوم وخت چی عطاخان د خپلو
زامنو او((اوزي)) سره مخ په
کور حرکت کاوه،د حاضرینو یوڅیرو
کی له ورایه د څګان نښی بنکار —
یدي ۰ اوځینوند دغی صحنی
په لید لواوښکی تویولی ۰د سالم
د کور د دروازه تریوناڅاپه وخت
بوري وترل شوه ۰د چم ګاونډو
خلکو دوي تولوسره تریوه حده
بوري د خدای په امانی په دود ،
۰ي ورکوتی کاروان سره ملګرتیاوکړه
عطاخان د خدای په امانی پښه
یخت کی تولو ته مخ راواړاوه او د
دوي د همدردي نه یی منن
وکړه اولاړه ۰ عطاخان خپلې
لور اوزي خپل کورته بوتله او په
اوزي زیاته یاملرنه کوله ۰اوزي
په سالم هم ډیره ګرانه وه سالم
د انسانانوپه قدرپوهیده ۰ د هرچا
قدرورسره وه ۰د اوزي دورونوهم د
خپل خورزیات خیال ساته ۰اوزي
د دي کورته د ډیره تازه وتلی وه —
د اسی نه معلومیده چی اوزي په
د میره په کورکی څو شپی تیري
کړي وي ۰ د اوزي زړه په دې-
کورکی د ډیر ښه ساتل کیده ۰ دوډو
یی کونښی کاوه چی اوزي خفه ولې
وینی ۰ صد ومجبورشوي دي چی د
ځان ساتلود پاره یوخوتنه پښه
ځان راتول کړي اوخپلی شوصی
نقشی عملی کړي سبا ، بیګاه
په د ډیره کی خلک راتول وي ۰ —
چاپوله ، ډوډي اومصارف روان
دي په لږ ه موده کی د صد و پسا
زمکه دګروي د رانوپیسی ننوتی نه
زمکی یی ګروشوي ، اوصد وهما —
غسی خرڅونه کوي چی ژوند پسی
وساتل شی ۰ د اسی پرې ،جلبی
جوړ ول خوځاخاخرڅونه غواړي
په د دي تول جریان کی صد و د —
قرضدارانود ورځ په ورځ د قرض
د اري د د ژوند پیټی لاند دي کیده
وددا وزي پیی د رید ولی ۰اوزي په
اولاد امید واره وه اوتولود عاکوله
چی خدای اوزي ته زوي ورکړي
د دي میاشتی وروسته د عطاخان خبري
په کورکی خدای (اوزي) ته زوي
ورکړ ۰ تول د وستان خپلوان ډ-
دي نوي میلمه په راتګ خوښحال
شول ۰ خود افسوس ځای وه چی
سالم ژوندي نه وه د اوزي په زوي
بی اکبرخان نوم کښیښود ۰ په کور
کلی ، ماماګانو ، نیکه ډ پرګرانوو۰
اکبرخان د عطاخان کورکی لوڅید ه
د زمانی شپی وړمی په چتکی سره
تیریدې ،هفتی په میاشتواومیاشتی
په کلونواوښتی د اوو کلونوشو
سبق ته بی کښیناوه د ښه استعداد
خاوند شو،عطاخان د ځان نه نه
لیږي کاوه چی د چاله خوازیمان
ورته ونه رسیږي ۰د سالم د زمکو

باقی په (۴۹) مخ کی

(c) ketabton.com: The Digital Library

زنی عجیب...

بقیه از صفحه (۳۷)

بود (۴۰) روز قبل به دنیا آمد.

سوال: این مادر چند سال است، چه وقت عروسی کرده و فعلاً چند اولاد دارد؟

جواب: این خانم که به یک فامیل بسیار محترم وابسته است فعلا (۵۵) سال دارد، ۴۰ سال قبل یعنی در سن (۱۵) ساله گی عروسی کرده اکنون دارای (۱۲) فرزند می باشد.

سوال: آیا تمام اولاد هایش سه سال را در بطن مادر سپری کرده اند.

جواب: نخیر، فقط آن فرزندانش که بعد از سن (۴۵) ساله گی اش تولد شده اند که به (دو) میرسد و ولدی آن دختراست جنین بوده اند.

سوال: وضع صحی این مادر چگونه است؟

جواب: بسیار خوب است، حتی همین حالا که ۵۵ سال دارد بسیار صحتمند میباشد.

سوال: آیا ولادت های آخرش نورمال بوده است؟

جواب: کاملا نورمال، منتهی با این تفاوت که درد های ولادی نزد این مادر به جای یک روز دو روز بیشتر از دو هفته دوام می کرده و بعد طفلش تولد می شده.

سوال: این دو کودک آخرش که بعد از سه سال تولد شده اند دارای چه خصوصیاتی بوده اند؟

جواب: بلی، این کودکانش در روز اول تولد (۲۰) دندان داشته اند، موهای سرشان به طول ۱۰ـ۲۰ سانتی متر دراز بوده است.

در هلوی اینها، کودکش در دو ماهه گی میتواند بنشیند، در چار ماهه گی چارغوک می کند. در هفت ماهه گی می ایستد و در (۹) ماهه گی به راه می افتد و گپ می زند.

سوال: آن کودک اولش فعلاً چند ساله است؟

جواب: پنج ساله.

سوال: ... واین دومی.

جواب: بیشتر گفتم (۴۰) روزه

سوال: وضع صحی کودکان؟

جواب: این کودکان بسیار صحتمند، بشاش وبانشاط اند و در هلوی آن بسیار هوشیار و کنجکاو ـ بناغلی استاد عبدالغفار نوده وال، از مصاحبه شما تشکر. ـ از شما هم تشکر که به ولایت ما تشریف آورده ومهمان ما شدید.

خوانندهٔ عزیز!

این واقعه جالب وحتی باورنکردنی، برایم باورنکردنی نبود، تنها جالب بود واستثنایی باورنکردنی به خاطری نبود که منطبق طبابت میتواند به چنین مسایلی پاسخ بدهد.

به صورت نورمال، فعالیت های تولد وتناسل خانم ها عموماً بعد از سن ۴۰ـ۴۵ ساله گی به پایان میرسد. یعنی مرحلهٔ انقطاع طمث یا (Meni puese) فرامی رسد. واین از بابت تغییرات هورمون های جنسی وتغییرات مراکز تولد و تناسل عصویت است.

ولی این خانم که توانسته سن ۴۵ ساله گی را عبور کند و تولدش را ادامه دهد، آن تغییرات هورمونی که باید باعث ختم کامل زنده گی تناسلی می شد به صورت نیمه تغییرکرده و حالا نه ختم کامل را سبب شده نه تولد نورمال را که درنتیجه باعث ولادت های بعد سه سال شده است.

ولی این که میکانیزم این تغییرات چیست، خود این تغییرات چیست وسخن دیگر این که کودکان چگونه توانسته اند از حد نورمال دو سال وسه ماه را بیشتر در بطن مادر سپری کنند وزنده بمانند، مسایلی است که من آنرا نمیدانم اما برای دوکتوران محترم ولادی سنسایی جای بحث وپژوهش را میتواند ایجاد کند.

مصاحبه فایینچی...

بقیه از صفحه (۳۱)

ان محاکمه شن اورکه مرا یاد محاکمه روز نیرنگ می اندازد، چیز هایی ازاو جویا می شدم.

۱۶ و ۱۷ لنین ومارکس

بله من نام لنین راهم درنهر- ست اورده ام. اما چه مصاحبه گری به ملاقات لنین می رود بدون انکه قبلاً با کارل مارکس مصاحبه کرده باشد؟

می خواهم ازمارکس چند سوال درباره طرز رفتارش نسبت به همسرش بپرسم. اینکه نظریه ارزش افزوده درباره زنش چگونه بود؟

این مرد همانطورکه یک اریاب بارعیت ویا فرعون بابرده اش رفتار می کرد، بازن خود سلوک می نمود.

اما نوئل کانت هم چیزهایی درباره عدم شناخت ابراز می کرد.

۱۸ـ مرد چطوزنی ازسیاره ای دیگر اویک دایناسور)

من از داود، میکیاولی، مارکوپولو، هلن تروی، دانته، زرکچیس ارتور رمبو، یاد نکرده ام. قلم ازاینکه ازروی ناچاری به انسان بی توجهی نشان داده ام جریحه دارشده است. بااین وجود ازصمیم قلب ترجیح می دهم مصاحبه ام را با یک مرد یازن از سیاره ای دیگر خاتمه دهم.

شاید این مصاحبه باگذشته هیچ ارتباطی نداشته باشد، اما من چندان هم مطمئن نیستم. درطول زمان، هوشیاری انسان نه تنها بهتر نشده که خرابتر هم گردیده است. به تایید آن می گویم انسانهادوران دایناسورها چنان باهوش بودند که می توانستند بدون ناسا به دیگر سیارات مسافرت کنند!

دخوبونوکیسی

د (۲۹) مخ باقی

می کاوه چی گوندي لا اوس هم د پنجشنبې سهارد ي.

کله چې نګل پای ته ورسید نوکریم داد راته وویل:

ـ اوس وبوهیدې چې ماموریندولی دیرچای خښی؟

په حیرانی می ورته وویل:

ـ مادرمنی د چای بوښتنه وکړه اوته راته د خوبونوکیسې کوې.

کریم داد یوه مانالرونکی خندا وکړه او وې ویل:

ـ نه به دې وي اوریدلی چې وایی: چای د سړي خوب تښتوي. اوس نوکه چیرې ماموریندې د نشرونوکی چای ونه خښی، نو به ورځو، ورځو به د میزونولـــه پاسه ویده پراته وي.

ماچې به رسمی د فترکی کې ته تکیه وهلی وه. د سترګو له پاسه می د خوب دروند والی حس کړ، زړې پیاله رابورته کړه اود چای په څړ پ می خوب له سترګو والوزاوه.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قصه های خصوصی من

بقیه ازصفحه (٦٥)

روزي ازشهنشاه پرسیدم :

ـ طبیب معالجم داکترعبادي چی شد ؟

محمد رضاشاه هایش را بالا انداخته گفت :

ـ ((متاسفم که از خدمات داکترعبادي بایستی چشم بپوشیم))

من افزودم :

ـ داکترعبادي از خاندان بهاییست. مادرش همکارسابق این قبیله بود . نظربه اعتماد کامل ومهارتش در مسلك طبابت بهتراست که در دربار بماند .

در واقعیت، ملاکاشانی ، روحانی بزرگ ایران مستقیماً شورشی راعلیه فرقهٔ مذهبی بهایی ها راه انداخته بود . صد هابهایی به قتل رسیدند ومنازل شان به آتش کشیده شد . از جمله داکترعبادي طبیب حاذق.

فرقهٔ مذهبی بهایی هادرسال ١٨٦٣ توسط میرزاحسن علی بنیاد نهاده شد . ازکتاب هاي میرزاحسن علی حمایت به عمل آمد ودرمیان تمام مذاهب بزرگ ، ارجیت بلندي داشت. کنیشان ارتودوکس در ایران منحیث ((رافعی)) هاي خالص درین میان درخشیدند . آنان میترسیدند نفوذ وتاثیر شانرااز دست بدهند . ازاین رو مردم را وقت به وقت علیه فرقهٔ بهایی تحریك میکردند تا آن که حالت خونینی پیش آمد ، شهنشاه میگفت :

((درسوال مذهب مانیرومنداستیم . بایست منتظر بنشینیم تا توفان بگذرد))

من بدون داکترعبادي ، زنده گي در دربار را چندان موافق به صحتم نمییافتم . گرچه داکتران زیادي درخدمتم بودند ، امامن اورا ـ انسان دیگر مییافتم .

همه این ها وضع صحیم رامنقلب تر میساختند . درماه اگست شهنشاه بیمار وعملیات شد . من شب و روز بر بالینش نشسته بودم . وقتی وضعش بهترشد ، بنابه توصیهٔ داکتري ، بایست براي استراحت به سویس میرفتم .

خواستم همراه شهنازکه میخواست دوباره به لیلیه آش بهٔ سویس برگردد ، روانهٔ سویس شوم . به تاریخ ٢٧ سپتمبر باشهناز یك جا به سوي ژنیو پرواز وازآن جا به سواري واگون به سوی ((گشتاد)) درحرکت افتادیم . چند روزبه سوریه ماندم . کشوریکه مادرم دران انتظارمرامیکشید . خودم رابه اغوش مادرم رهاکردم واشکهایم سرازیرگشت. مادرم بااند وه واضطراب پرسید :

ـ چرا گریه میکنی دخترم ؟ چراتا این حد رنگ پریده ولاغر و باریك شده اي ؟

مادرم حق داشت. پس ازعروسی مراندیده بود . فقط گاهگاهی نامه هاي کوتاهی عنوانی شان مینوشتم . آن وقت از همه دشواریها و سختیها به او قصه ها گفتم ومادرم باتعجب به سخنان من گوش فراداد او از زندگی یك شهبانو درایران تصورات دیگري داشت. من طی سه هفته اقامتم درسویس نیروي تازه یی گرفتم ....

خوشبختانه من احساس نکردم چیزي که تاآندم مشاهده کرده بودم . فقط بخشی از آن قصه ها بود که سنگین ترین ودشوارترین آن ها به استقبالم نشسته بودند .

ادامه دارد

٣٠٧ مین...

بقیه ازصفحه (٩٧)

ـ هموطنان میتوانند به ورکشاپ من ـ برادران ورکشاپ ـ واقع دروازهٔ لاهوري عقب بالاحصار مراجعه نموده ، باپرداخت پول ـ بینکی فرمایش بدهند .

ـ ... وقیمت آن .

ـ هرچند آزودا شتم به قیمت بسیارارزان آنرامعرفه بدادم اما از انجاکه مواد ساختمانی آن مثل ـ آهن چادر ، پخته ، شیشه وبینه قیمت است. فعلا هرکدام آن برابر نزدیك به ده هزارافغانی تمام می شود .

ـ ... وچند آنرامی فروشید ؟

ـ ده هزارافغانی .

ـ باخود گفتم : به مقایسه نرخ روز خصوصاً نسبت استقلال بزرگ و عظیمی که ازاین دیگدان عملاوجود دارد بازهم نرخ آن ارزان است. به امید آنروزي که درخانهٔ هر همشهري وهرهموطن میهن آفتابی ما ازاین دیگدان وجود داشته باشد بامخترع بزرگوار کشور خدا حافظی کردم .

طبیب مجله ...

بقیه ازصفحه (٨٥)

خود را باوقت ومحیط وماحول ازدست میدهد ، حوادث وجریانات راد رحافظه تثبیت کند و درنتیجه شخص این خلاي حافظ را باجعل وازخود سازي جریانات وافسانه ها پرمیکند که به نام (Cofubulation) افسانه سازي یاد میگردد ، یك سلسله علایم جسمی وعصبی نیز با این بیماري یکجامی باشد .

• Alcoholic dementia ـ

ازاثرالکولیزم مزمن دربعضی واقعات یك اختلال پیشرونده دروظایف عالی دماغی شخص به وجود می آید ، وظایف عالی دماغی درتمام جهات به تناقص و تنزل دچارمیگردد که علایم آن به شکل ضعف وتناقص درحافظه تناقص ظرفیت ذکایی ، عدم ثبات حالت مزاجی واحساسات ، عدم توجه به سروضع ظاهري وناتوانی درتنظیم مناسبات وروابط با دیگران تظاهرمیکند .

قرطاسیه فروشی ناصر سیرتی

قرطاسیه فروشی ناصر سیرتی مجلات و سایر جراید کشور را بدستور شما قرارمیدهد ، همچنان هرنوع قرطاسیه مورد ضرورت دوایر وطلاب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد .

قرطاسیه فروشی ناصر سیرتی توسط ماشین پرس اسناد وکارت دست داشته شمارا پوش میکند .

قرطاسیه فروشی ناصر سیرتی

قرطاسیه فروشی ناصر سیرتی چوك میروویس میدان ، نمایندگی آن درچوك جادهٔ میوند متصل شاجوی افغان

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرجام دردآلود

بقیه از صفحه ۴۵

خشکی به روی ما باز شد، همین که قدم به درون حویلی گذاشتم مرد در رابست، بچه ای که در را به روی ما گشوده بود، در حالیکه اشک هایش را با پشت آستین پاک مینمود آن گاه زیر چشمی به سوی من نموده با آواز بغض آلودی به آن مرد گفت: چرا اورا آوردی از وقتی که تو بیرون رفتی مریم خوابیده. هرقدر تکانش دادم بیدار نشد، مرد باشنیدن این حرف با دستپاچگی و ترس آشکارا به طرفم نگریسته گفت: آقاب بخشید مثلی که خانم مریض است. بروی آتش هوسم که تا چند لحظه قبل در وجودم شعله ور بود آب سردی ریخته شد، باعصبانیت گفتم: خوب در را باز کن من میروم. زهر خندی زده گفت شما یک لحظه صبر کنید من هم باشما می آیم. بیرون شدن تان به تنهایی ازاین خانه خوب نیست فقط یک دقیقه صبر کنید من باشما می آیم وبه شتاب به طرف دروازه اتاق قدم برداشت، بدون آن که مرابه آمدن دعوت نموده باشد دنبالش رفتم خانه یی کثیفی بود. بوی رطوبت از در و دیوار آن به مشام میرسید اتاقی بود که جزیک پنجره کوچک روزنه دیگری نداشت، در وسط اتاق زنی بی حرکت به پشت روی کف اتاق افتاده بود. مرد به رویش خم شده صدا یش میکرد ولی آوازی از آن زن برنمیخاست ازچراغ سیاه تیلی دود غلیظی به سقف می نشست ونور کمرنگی نثار اتاق میکرد، چهره زن را سایه مرد پوشانیده بود ومن نمیتوانستم قیافه اش را ببینم وضع نکبت بار آن خانه دلم را به رقت آورد، آن صحنه فلاکت بار سخت تکانم داد به صفت یک انسان خیراندیش باید کمک شان میکردم، آهسته صدا کردم فکر میکنم ضعف کرده باشد، یا اکثر اخیرکم؟ مرد که گویی ازوجود من در آن اتاق بی خبر بود سرش را سوی من دورداده به آواز گریه آلودی گفت نه لازم نیست اول بود و... آقا او مرده است همینکه مرد ازجا نفس نمیکشد، همینکه مرد ازجا پس برخاست در روشنایی ضعیف چراغ چهره رنگ پریده زن آشکار شد، چشمانم ازحدقه برآمدند باهایم آن چنان می لرزیدند که اگر به دیوار تکیه نمیدادم بی گمان نقش بر زمین میشدم نمیدانم چی گونه خود را به خانه رسانیدم.

آنشب در بستر چندین بار ازین پهلو به آن پهلو غلطیدم ولی خوابم نبرد برخاستم تا بازهم طبق معمول از توفان آن شب باران، از نسیم خوش شگوار بهاری سخن بگویم ولی قلم رنج کشیده ام دیگر به فرمان آن احساس خشکم درجاده سپید ورق ها پیش نمیرفت یاد رمانده گی به نوک قلم خیره شدم دوقطره اشک به چشمانم نیش زد ومن از پس پرده نازک اشک ها دیدم که قلم قد کشیده بزرگ شد، جان گرفت و زبانش به حرکت درآمد گویا شد وفریاد کشید:

ای سبک مغزگریزان ازحقیقت من دیگر به کام هوس های پوچ تو نمی چرخم، دیگر باگذشته های بی رمق وميان خالی ات وداع کن، زنده گی خیالی را فراموش کن.

بعد قلم ازدستم افتاد در جایش غلطی زد به یاخاست پس پس رفت به دیوار تکیه زد آهسته آهسته قد کشید و درکالبد انسانی فرورفت، درکالبد زنی، زنی که در آن خانه بد نام مرده بود. نمیدانم خواب بود یا بیداری ولی قدرمسلم این که لبخند شیرینی لبان اورا ازهم گشود وبه آواز ملکوتی که هنوز هم درگوش هایم طنین انداز است گفت:

آن ورق پاره های دیروزی را پاره کن. چیز به درد بخوری نیست. مردم تشنه آب سر چشمه حقیقت اند نه برای پس دادن کفارهٔ گناهانت ازحقایق زنده گی من وامثالم برده اوهام رابدور، شرح دربدری وشب زنده داری های مراد رآن خانه بد نام بنویس.

آری آن زن همان خانم طلاق شده من بود.

چرا بدون دروغ...

بقیه از صفحه ۲۳

میرود، دروغگو ستگیر میشود جزامی بیند ومورد اهانت وتحقیر عام وخاص قرارمیگیرد.

گفته معروف مرد می حکم مینماید که هرگه دروغ گفت مرتکب سرقت نیزمیشود، و هرگه یکبار دروغ گفت، دیگرکسی به وی باور نمیداشته باشد.

کودکان هنوز قادر به تفکیک واقعیت از خیال برداز ی نیستند زیرا آنها هرچه راد رفکرد ارند، به زبان می آورند، قلم خیالی یی که در مغزکودکانه خطورکرده، می تواند واقعیتی رانیزنشان دهد.

آنانی که به سن بلوغ رسیده اند. طبعاً میان قصه های خود ساخته وخود بافته وحقیقت میتوانند فرق قایل شوند، اما این تفاوت رانمی شود به کودکان درست تفهیم کرد، باوجود یکه کودکان می آموزند که وجدان واخلاق چی استند. چه برای شناخت دروغی عبدون نظر داشت این که خود دروغ گفته ویادرگفته های شخص دیگری دروغ راکشف نموده، وجدان واخلاق ضروری پنداشته میشود. منتها: اخلاق ووجدان ازکجا شروع میشوند، کی به خود جرأت کشیدن خط مرزی را میدهد.

آیا این دروغ است که از انتظار نیم ساعته، انتظار یک ساعته یی درست مینماییم، هرپنجمین شخص مدعیست که: من دروغگو نیستم.

بروهشگران یونیورستی بستین فورد امریکا مدعی دریافت این نتیجه اند که: ((در واقع چل درصد انسانها، حتی اگرمنفعت شخصی شان نیزدرمیان نباشد، دروغ میگویند)) یعنی هرده وچنین نفرها دروغگوست.

امکان دارد.

لحظه یی صادق باشیم واز خود بپرسیم که آیا ما به کدام پیمانه دروغ بهانه یی استیم. چی قدر به حقیقتی خودمان نیز اند کی انزوده مینماییم وسرانجام انواع واقسام گونه گونه ی دروغ وجود دارد که، هرکام درجای خود، مقصد وغرضی رابرآورده می سازد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

صدایی که در خون ...

بقیه از صفحه ۱۱۳

وازینکه چند روزی از نوازش این نگاه های مهربان بد ورمیماند چیزی مانند درد در چهره اش نقش می بست، ولی بعد می خندید ولبخند زن را با لبخند پاسخ میگفت، زن خوش بود نزد مادر به مهمانی میرفت، او یگانه فرزند مادر بود ربود، تازه به نزدیکی های میدان هوایی رسیده بودند که مرگ از کمینگاه اش بیرون شد. انفجاری رخ داد وفریاد های به هوا برخاست، لبخند بروی لبان همایون خشکید وقتی بطرف زن وفرزند دید، هردو چون درختهای قطع شده از ریشه در پهلویش بخون غلطیدند او خیلی تلاش کرد تا فرزند را در آغوش بکشد انگشتانش با انگشتان او قفل شده بود ولی نتوانست بخواست به نجات زن بشتابد ولی چیزی به سوزندگی جرقه آتش در قلبش فروشید. خواست فریاد بزند ولی مثل آن بود که صدایش در زیر فشار یک جا خشکیده گیر کرده بود، دستهایش چون شاخه های خشکیده درخت به دور تنش پیچیدند پاره های آهن همچون چنگک آهنین در قلب آرزومند او فرو شدند زهر مرگ سراسر وجودش را برکرد وسپس فریاد دردناک او برای آخرین بار تا گوش آنانی که دورتر از او با مرگ وزندگی پنجه میدادند راه باز کرد، وسپس تا آسمان برخاست و دیوار سکوت را شکست، مادر کودک او که یک لحظه قبل گرمی حرارت زندگی قلبش را پر کرده بود وباروشنی چشمانش چون چلچراغ شب نور قلب شوهر را گرمی می بخشید سرد وخاموش بسا کودک خویش در پهلوی شوهر سربهای مرگ گذاشت و گیسوان طلایی رنگ او که چون آبشاری از طلا تا شانه هایش میرسید چنان در خون تن او رنگ خورد که گویی خورشید را در افق سربریده اند، تن ظریف وشکننده کودک آنان چون شعله آتش با هیجان بود رد طاقت فرسا کج وراست شد وبعد در کنار مادر غلطید ونهال کوچک وجود او اینگونه ظالمانه شکست.

محترم اسلمی رئیس اداری اتحادیه ژورنالیستان ج. ا. برادرش در مورد همایون رازیان میگوید «مرگ همایون رازیان، خانمش و کودکش داغ همیشگی بر قلب همه نشسته است. همایون هرجاکه قدم میگذاشت آنجا را سرور وخوشی رنگ میزد به همین خاطر دوستان زیادی داشت، وی علاوه بر موسیقی به سپورت نیز علاقه داشت مدت هفت سال بویژه رشته (زیبایی اندام) زیاد مورد علاقه او بود.

تازه گی ها در لیسه موزیک به صفت استاد مقرر شده بود که آن حادثه روانسوز اتفاق افتاد و دوستان او را در سوگ ابدی نشانید.»

۳۰۷ مین اختراع ...

بقیه از صفحه ۱۲

اهم آزاتای برآمده به صحن و کتاب رفتیم.

آنجا صندوق فلزی که روی آن شیشه بزرگ نصب بود در بالای آن یک آینه قد نما ایستاده بود توجه ام را به خود جلب کرد.

مخترع با استفاده از فرصت به شاگرد شریول داد تا نیم کیلو گوشت وکمی کچالو بیاورد.

شاگرد رفت ومخترع به توضیحات آغاز نموده گفت:

تا وقتی که شاگرد گوشت را بیاورد، تاعملاً پختن آنرا ببینیم، خوب است درباره ساختمان آن صحبت کنیم:

این صندوق فلزی دو دیگدان دارد وازدو طبقه آهن جاد رکه توسط پنبه ازهم جدا گردیده ساخته شده است.

طوری که می بینید قسمت بالایی آنرا یک تخته شیشه تشکیل داده ودر ضلع عرضانی اول آن یک آینه که توسط دست میتواند تغییر موقعیت داده شود ودرختم کار روی صندوق قرار داده بسته شود وجود دارد.

طرز فعالیت آن به شکلی است که این دیگدان آفتابی در مقابل تابش شعاع آفتاب قرار داده میشود طوری که شعاع کاملاً به روی شیشه بتابد وتوسط آینه تقویه شود. (این وضعیت توسط انعکاسات آینه به آسانی تثبیت میشود)

بعد اموادی که برای غذای چاشت یا شب در نظر گرفته شده (هرچه که باشد) در دیگ های دیگدان های وطنی یا المونیمی همراه با روغن پیاز ومصالحه دیگ انداخته شده بالای دیگدان ها قرار داده میشود که در مدت زمان کمتر از شتوپ یا منقل برقی وچوبی بدون آن که کوچکترین مصرفی شده باشد ویا بدون آن که دود وسیاهی دیگدان بزند ه را اذیت کند، مواد پخته می شود.

بلی خوانندهٔ عزیز:

شاگرد گوشت وکچالو را آورد. ومخترع در مقابل چشمانش آنها را توته کرده همراه با روغن وپیاز و نمک در بین دیگ ((روی)) وطنی انداخته داخل دیگدان آفتابی گذاشت وشعاع تابش آفتاب را به آن عیار کرد.

ساعت را قید کردم، ۱۰ر۳۰ قبل از ظهر بود.

آنچه برایم جالب واقع شد این بود که مخترع، گوشت وکچالو را یکجا در بین دیگ انداخت، وقتی علت را پرسیدم گفت:

بلی، اگر بالای دیگدان های آتش، برقی وا ستوب دیگ را بگذاریم وکچالو را با گوشت یکجا بپزند از یم، کچالو آب می شود در حالی که گوشت هنوز خام می باشد وبه همین خاطر است که اول گوشت را می اندازند، وقتی کمی نرم شد باز کچالو را با آن مخلوط می کنند.

ولی خوبی این دیگدان آفتابی را اینست که همه چیز را همزمان پخته میکند، نه می سوزاند ونه آنرا خراب میکند.

بلی خوانندهٔ گرانقدر سباوون مواد یکه ساعت ۱۰ر۳۰ در بین دیگ انداخته شده بود ساعت ۱۲ چاشت توسط شعاع آفتاب پخته شد، ومن آنروز مهمان مخترع شدم، غذای (آفتابی) را یکجا با مخترع صرف کردم، واقعاً بسیار مزه دار ولذت بخش بود.

در حالی که به فکر فرو رفته بودم و در این شرایط بی برقی، بی تیلی وبی چوبی به این می اندیشیدم که هر هموطن وهمشهری ما فراوان — فراوان به این دیگدان ضرورت دارند، از مخترع پرسیدم:

— چرا این اختراع تانراد رمعرض فروش واستفاده هموطنان قرار نمید هید؟

— برادر! این دیگدان را برای مسیر ساخته ام که در خانهٔ هر هموطن ما — به خصوص در کشور ما که چار فصل آفتابی جهان است وجود داشته باشد وهموطنان نتوانند نه تنها، دیگ خود را با آن پخته کنند بل که خمیر خود را نیز با آن بپزند وآب جوش خود را نیز تهیه بدارند.

— علاقمندان چطور میتوانند آنرا به دست آرند؟

بقیه در صفحه (۹۵)

(c) ketabton.com: The Digital Library

مردی سیاه...

بقیه ازصفحه (۵۱)

سال دیگر را درلست زندانیان شدن هایم افزودند.

*چی جنایتی؟

ـ مگرشرط است جنایت بکنی که بندي شوي؟ من که جنایتی نکرده بودم، صرف یك عراده موتر سایکل راکه خوشم آمده بود از شهر کهنه دزدیدم، این بار سه سال را درزندان ماندگارشدم.

یك روز بازهم آزاد شدم، پس ازاین آزادي پروگرامهاي بیهمی داشتم ازکیسه بري ودزدي وهیش ونوش وقمار و... اما تقدیر (تقریبا پنج ماه مرامجال بودن در آن سوي دیوارها، درجاده هاي آزادي داد، ودرست درماه پنجم بود که محکمه علنی، برایم یازده سال زندان رافیصله واعلان کرد.

*ـ شما با زهم جنایت کرده بوده؟

ـ نخیر، اما! چی جنایتی! تنها ۳۸۰۰۰ افغانی پول گوسفند فروش را دزدیدم وزندانی شدم واتفاق خوبی پیش آمد که پس از پنج سال حبس مرا بخشیدند فقط بخشیدن آن چه که من نمیتوانم برخود بقبولانم، من نمیتوانم تقدیم را ببخشم نمیتوانم مادرم را ببخشم، نمیتوانم پدرهایم را ببخشم ونمیتوانم چشمهایی راکه برمن چون بیگانه یی میبینند، ببخشم. من نمیتوانم چکشهاي قاضی را ببخشم که هرگرانباني راکه مرابه ضیافت غذاراه زنده گی دزدها دعوت کردند، مجازات نکرد، نمیتوانم قانونی را ببخشم که درآن استثنا تربیتی براي محکومی موجود نیست ویا اگر است، دورازعمل است، نمیتوانم ببخشم همه مجازات کننده گانم راکه تاحال نخواسته اند کار کم را از اعتیاد برهانند... این بار پس از آزادي دوباره سرنوشت انسان تازه آزاد شده یی را با حالتی که هنوز نفسی به راحتی نکشیده، تحت الحفظ درمیدان هوایی وازآن جابه شهر مندرجا الباحی سربازي پوشاندند ودوصد او ل سربازیم را سهري نکرده بودم که زخمی شدم وازوظیفه فرار کردم وبه کابل ـ شهریکه درآن جاتنها زندانی شدن راآموخته بودم، شهر ماجراهایم، شهریکه جاده هایش راکمترازدیوارها ومیله هاي زندانش دیده بودم...

این بارچند ماهی رابه حیث سرباز فراري به زنده گی پرماجرا ادامه دادم تااین که بازندانی شدم....

*جنایت تان چه بود؟

ـ منکه جنایتی نکرده بودم، صرف هشت هزارافغانی رادزدیده بودم ودستگیرم کردند ومحکوم شدم به هفت سال حبس وتاهلو زبیش ازدوسالش را سهري نکرده ام.

* پس شماکه هیچ جنایتی نکرده اید، باید پنجسال دیگر هم درزندان بمانید؟

ـ نخیر ده سال دیگر.

*چرامگر شماجنایتی درزندان کرده اید؟

ـ نخیر جنایت نکرده ام، منتهی چندي پیش به جرم قاچاق هیروین درزندان، محکمه برایم پنجسال حبس دیگر راافزود.

فکر میکند من باشنیدن ماجراي آخرین بارزندانی شدنش، بسنده میکنم... او دست به جیب وا سکت گرانبهایش برده، قوطی سگرت سرخ راکه میدانم یکی ازشمار قیمتی ترین سگرت هاي شهرماست به (دست گرفته) برایم تعارف میکند، همزمان باآن که رد میکنم، میپرسم که:

*کسی به زندان نزدت می آید یاخیر؟

میگوید:

ـ نه، هیچکس!

*مصارفت راکی میپردازد؟

ـ دوستان ویاران زندانیم! میفهمم هرچند درباره زندگیش چی بپرسم، اما روانش تبدار غمیست که گویی از هنگام زاد روزش تاکنون پااوست، براي من، نگاه هایش آرام و بی معناست چشمهایش قصه گویی نشانه تریاك است، یکبار دیگر نگاهم به چین وچروك گردنش میافتد، کی نگاهم رامیفشرمیکم، سکوت دوگانه ماکنجکاوي نگاههاي مارا افزونتر میسازد، ازخیره ماندن نگاهم به زخم التیام یافته گردنش، درمییابد که چی میپرسم، میگوید:

پنج بار، بلی پنج بارشجاعت خودکشی رادرخود یافتم، بارها با تیغ ریش تراشی، این رگم رابریدم (رگ بند دستش رانشان میدهد) زمانی پاهایم را دیوارکف دست هایم که هنوز رده هاي جرح با قیمت وزمانی هم خودم راحلال کردم که گردنم هنوز تصویر آن رادرخود دارد، این پنج بارخودکشی، توان مقابله با زنده ماندنم را نداشت، در هربارنجاتم دادند.

*نجات از مرگ یا زنده گی یا از تصمیم؟

ـ من میخواستم ازاین زنده گیم نجات پیدا کنم... امازندانبانانم میخواهند مرا امانت فردا نگهدارند، اینان توان نجات دادنم راازمرگ دارند، اما هرگزنمیتوانند ازتصمیم نجاتم دهند....

او درحالیکه به دیوار تکیه میزند و باچوب گوگرد به روي خاك رسمهاي دایره یی میکشد، میخواهد با بیان قصه منداله گذشته اش را تصویر نماید... گذشته یی که براي برماجرابودن، براي سرورچوچه شدن وهمیشه زندانی بودن او نقش داشته است... اودیوارها راچون خود میبابد، اوباد یوارها بزرگ شده و اماد رشگرد هاي زنده گیش این دیوارهاچیزي نکرده اند که تغییر یابد، آوآسمان رااز بلندي این دیوارها میبیند، از آفتاب درپاي این دیوارها سهمش را میخواهد، ازرویاها وخیالهاي جوانی دراین جا سهمش رامی خواهد وبس ازپنج بارخودکشی ناکام حالا سهم زنده گی میخواهد سهم نان وآب و هوامیخواهد و هرگزدوست ندارد تسلیم حق شود، دراستدلالهایش به خود حق نمیدهد هم مفکوره اش را پنج تلقی کند، او درمیان دیگرواما آشنا ((بیداد)) خودرا ((داد)) افاده میکند (داد) اوهمین است که تاحال زیسته وبیدادش خاموشی وعجزش راست.

اوسلولهاي بیشترزندانها را دیده، تحقیق داده، غذاخورده، کارشاقه کرده وآزاد شده... اوبه خاطري به (چوچه) مشهور شده که درکودکی ونوجوانی از قانون روگردانده ودرفش آینده اش رابر سکوي مدرسه دزدي وغارت برافراشت ودرطفولیت آن درفش رابا خود به زندانها برد، هرگزدوست ندارد خود راجانیتکار معرفی کند. او هیچ عملش راجنایت نمیگوید، گفته گورکی رابه خاطر می آورد «جانی تا وقتی جانی نیست که گرفتار نشود».

واما اوبه این گرفتارشدن ها و دستگیري ها باورندارد وشاید هم حساب نکند.

((چوچه)) پس از اولین بار زندانی شدن درطفولیت تاحال طولانی ترین دوره آزادي را بیشتر ازنه ماه سپري نکرده، وبه گفته خودش دراین آخرین بارزندانی شدن وافزوني پنج سال دیگر توقیف هیچ آماده گی نداشته وزیاد دق آورده است.

* فرارازندان برایت مشکل است؟

ـ تجربه کافی دارم ومیتوانم فرارکنم...

*پس چرا...؟

ـ میخواهی بپرسی چرا هنوز هم درعقب دیوارهاي بلاك 4 ـ پلچرخی انتظارآزادي رامیکشم؟ راستش دلهره همیشه گی ازتعقیب شدن رادارم، آن قدرکه تشویش بزرگترین پروگرام سرقت راندارم...

درین گفتارش صداقت قهارانه رامییابم، وقتی به رسمهاي که برزمین نقش میکند، دقت میکنم وتلاطم درونیش را ازلرزش لبهایش درمییابم، رسمها به سرگردانی یك روان انسانی میمانند که تقدیر شان انداوه نسلی راباا وقصه کرده باشد، رسمها تصمیم ندارند سهماد ستخوش هرلحظه معاوضه میشوند وآن که پاك میشود، باآن که دوباره نقش میشود، یکیست. زخمهاي پاها وکفهاي دودست سرورچوچه به پاره گی هاي پرسمهاي زمینش میمانند به اندوه رخت پاییز خورده یی که برسرش سقفیست وبیوسته راه بالا، راه سقف را پیش گرفته ومیجنگد، حرکات دستش را تعقیب میکم، لرزش مردانه یی

(c) ketabton.com: The Digital Library

د دیارګ ونه

د (۸۳) مخ پاتې

خپه ګل په ګل نوې خاتګې او-
بنا خونه کوي . زه چې کله پـ
ګنجیو خنوګې کم ګل وتړیم ، لـو
هغه هم د ګوخو د هلکانو نه د ي
را باندې یعنې او ګل په ځـا ي

اې خنې ورسره راشتوي ، دا هکه
چې زه د ټولو خلکوونه یم . خـو د
شخصي کور شخص وله له د ي -
ډول پیښو خخه په امن د ه .

که زه د رته د خپلو ستر ګو لیدلی
حال کیسې وکړم ، نوله حیرانـي
به راته ګوته په غاښ پاتې شې .
زما د خا نګو ترسیوري لاندې -
چرسیانو ساقي خانه جوړ مګړ ي
د ه او د تنفس له پاره د تازه هوا
په ارمان یم . وخت ناوخت مـې
شاوخوا د قمار وهلوخاندو رهم اوا -
ریږ ي اوید ي په خنګ کې کله
کله د میلې د خوږ ومرکو شاهد یم .
خود ځینو د ټولیزو ((مجنونانو))
له لاسه په زړه سوري ، سوري یم .
هکه چې کم وخت دغه بهرسر ي
مجنونان زما ترخانګو لاندې لـه
خپلو لیلاګانو سره لیدنه کښتوکړي .
نو بیا په چاکو یا مخ باندې دغه
د ملاقات ورځ زما په تنه کې حـل
کوي ، او یادګارونه لیکې . یونیم
ظالم بهه اکیږ ي چې د سیاهلولـه
پاره می په تیرګې پاره باندې -
پښې اولاسونه خوخوي اویاس هم
په چاکو او لور باندې پوستکـې
اړ وي . که کومه میوه دانه می په
خپلو خانګوکې را بنکاره شوه ، نـو
بیا می په ډانګونو وهی اویه تیګو
می ولی ، ته به وایی چې زهددوي
په ډیر اندې ګناه ګاره یم . زه نـه
پوهیږم چې انسانان ګناه څه ته
وایی . که د خدای ج) بلد ه -
ګانو نه خدمت کول ګناه وي ، لوزه
په رښتیا هم چې ګناه ګاره یم . کلونه
کلونه تیرشول چې په همدې خبره
باندې جرت وهم . خوتیره و رځ
دغه پیښه راز راته خرګند شوا وهغه
د اچې یوتن می په تیرګې باندې
خانګه غوخوله ، خوکم بانصافـه
لار و ي ورته وویل :

ـ افسوس چې د ابیچاره ونښه د
خلکومال اوشتملی د ه .

د ا دش ، پولیسی میبود . . . امـا
زود معتقد میشم که د رآن صورت
که ا م سرور چوچه د یګرو ا بیـه
د ستګیر میکـرد .

صدا ي هم مانند زندانبان ، هـر
د ویمانرا متوجه آن میسازد که با ید
آخرین حرفها را تباد له کنم حیـن
خدا حافظی ، شماره یی ازیـک
تلفون را برایم میدهد ومیګویـد
میتوانی نزد مادرم مراجعه کـو
بقیه هر بخش حیات مانرا ازاو -
برسی . . .

د رحالیکه ازاوسپاسګزاري میکنم
، او به ګونه" شوخی میګویم :

* اګر واقعا کیسه برما هراستی
برایم بګوکه به کدام جیم بـو ل
است . . . .

میګویـد :

ـ چند دقیقه بپیاده بروم . . .
بااویه راه میافتم ، ناګهان د . ن
برایم میایستد ومیګوید :

ـ د رجیب بپوا هنتان کاغـذ
هاست ، د رجیب راست پتلوتان
فلزات است ود رجیب چپ شمـا
پول به د رد به خوراست .

ازتعجب به سوي اوخیره میشم
به خاطر تصد یق این شناختـش
محتویات جیب پیراهنم راکه استاد
هویتم است ، جیب راست راکـه
کلید هاست وجیب چپم راکه پـول
معاشم است ، به اونشان میدهـم
با بی تفاوتی وبسیار عاد ي میګویـد
این که حرف مهمی نیست . . . با
خنده وتعارف خدا حافظی میکنیم .
آفتاب تموز ، عمود ي شده ، تـف
تابستانی جاده د اخل زندان -
انسان رامی آزارد ، زندانیـان
کارګر ، د یګرزمین رانمید ند ، بـه
زیر سایه هاي عمارت پناه بـرده
دانه هاي عرق خود رامیچینند .
آمد آمد کراچی طعام چاشت -
است ستل هاي چمرک زندانیا ن
د اخل د یګهاي سیاه که براستـد
ازماش جوش خورده ، میشونـد و
همان طور آب چکان د رمین گروپ
هاي زندانیان نایدید میشونـد
شماري از سربازان ، بهره ها ي
شان رامعاوضه میکنند ، شمـاري
بیلها ووسایل کار را جمع میکنند .
حین خارج شدنم از د روازه ها ،
زندان ، نشانی هاي دستم ویـزه
میشوند ، سرویس انتقال پاي وازان
زندانیان به شهرآماد ه" حـرکت
است قبل از رسیدنم به موتر ، جاي
باقی نمیماند ، بسرک نګران اجازه"
بالا شدنم نمید هد ، موتر بـا

حرکتش خاک جاد ه را بلند میکند و
شاید حالا معمانی زندانیان بـه
پایان رسید ه ، شاید بند یداران
د عا میکنند که د یګروظیفه" پا یوازی -
شان ختم شود وشاید . . .

بلند شدن خاک وګرد زمین با آمد ن
موتر سرویس د یګر افکارم راازهـم
میپاشـد . . . .

د اخل سرویس جا میګیرم ، همه"
ا یرین مانند فرزندان زندانـی
شان خسته بود ند از ف ه ي -
د یوارها بد رآمد ه بود ند ، د ستان
همه مانند من مهروامضا ونمـره
خورده بود . به د ستم نګاه کـرد م
رنګ مهروامضا ، پاک شد ه به چشم
میخورد ، به یاد د ستی افتاد م که
د ران لحظه یی با همه تقد س خالکوبی
شد ه بود ود وباره آن کلمه را ، -
همان د ستها که نوشته بود لـه ،
پاک کرد ه نتوانسته بود ند . کلمه"
خالکوب شد ه" ((مادر)) بـه
د ست مجرم پسر بود ، پسري که یک
عمر زندانی بود وآن نام ، اسارتـرا
به او زنده ګی میګفت .

وشاید د رتقد یرهمان د ست ،
جنایت کردن وجهاول نمـود ه
نوشته شد ه بود ه ود رزیر نام ما د ر
تقد یري براي مادر ((سـرور))
آکنده از هوس تثبیت شـد ه بود
چی تقد یرها !

چی تقد یرها !
چی تقد یرها !
چی ادعا !
چی ادعا !

میراث

د (۴۱) مخ پاتې

ا نبرحان پوره نوي شوي د ي زمی
د ي ، عطاخان هم د پښتنو د -
د ود سره سم ټول د ولس خلك را
ټول کړ ل اود یوخاص مجلس پـه
ترخ ګی یی د سالم ګړ ي د اکبر
خان په سروتر له ، اکبرخان د -
وز ي زوي د مورسره د سالم کورتـه
نفوتل اود پرصود مروسته د غه تر لی
د روازه د د وي پرمخ خلاصه شو ه
اومرد موراوزوي شپی ورځی پـه
د غه انګر ي بی سیر ي د سا لم
خالسی ځای په اکبرخان د ك شو
خود صد وارمان ترسره نشو .

(c) ketabton.com: The Digital Library

د حضرت محمد (ص)...

د (۹) مخ پاتې

اوله هغه سبب علم او عمل کې د ومره توپیر نشته اوله هغه ـ کښله ویل شوي دي چې "الاعمال بالنیات" هر عمل د جسماني فعل نه پخوا یې ذهني عمل کې موجود وي نوله هغه کښله عمل تل ده ذهن ترجمان بلل کیږي بونسز چې په ژبه هرڅه وویا ولیکن پرکوم اصولوچه په رښتیا یقین لري هغه باندې عمل کوي په هغه سبب داچه واېي علم نیکي اوجهل ـ بد یې ده دا بلکل صحیح ده ـ ځکه عمل دانسان درضا فقت برده له مینځه وړي، کوم وخت چې له علم څخه تیرشونو اسلامي عقاید هیڅکله په خپله اصلي خیري او بنې کې نشي پاتې کیدې اونه ایمان دایمان په شکل کې پاتې کیدې شي اود هغه نتیجه همیشه اخلاقي انحطاط په شکل کښ میدان ته راوزي.

زمونږ عمل زمونږ دایمان معیار دي اوهغه اشان زمونږ علم هم زمونږ دایمان معیار کنټل کیږي ـ د رسول کریم (ص) دمبارک میلاد د یادګاریه موقع کې د بې شمیره دیکسانو لپاره یوپیغام دي اوهغه داچه که چیرې هغوي ژوند ون اوانسانی ژوند کول غواړي نوهغوي یواځې د ژوند ون لپاره ژوند نکوي بلکه د ژوند انه فلسفه اومذهب دګ څان ته غوره کړي او د فطرت پرد ین دیانت راوړي ترڅو چې د هغوي په ژوند ون کې مقصد بیت پیدا شي اود مسلمانانو لپاره یوپیغام دادي چې هغوي دي د آخرت د نجات په نامه لټوند انه څخه تیښته نکوي، بلکه د ژوند انه مسایل دي سره راتل اود بري څخه وخته دي مقابله ورسره وکړي ځکه د اخروي نجات لپاره یواځې د ـ رسول کریم (ص) د حسنه اخلاقو پیروي بلکل کافي ده اوکه چیرې د وي د خپل مذهب تبلیغ کوا، غواړي نوهغوي دي پخپله د دنیا واکو مخې ته د عمل د نمونې په خیره کې راوزي،

جوانه یې از...

بقیه از صفحه (۴۹)

رانمید انستم، وصرفاً تشویق معلم رسم برایم مهم بود. کم کم به مرور زمان از رسم های دیگران لذت میبردم، ودر واقع گهگاه که گمشده های خویش را در آن ـ مییافتم، احساس عجیبی پیدا میکردم تماشای رسم های رود خانه جنگل تپه های سبز، درخت کنار رود خانه، دوشیزه باخلسه بی عاشقانه کنار آن نشسته وغیره وغیره مرا مجذوب خویش میکرد، بدینگونه کم کم باتاثیر پذیری از دیگران به رسامی پرداختم ودرکنار آن به خطاطی نیز.

✖ از کدام سبك ویکتب در ـ نقاشی استفاده می کنید؟

ـ والله، به هیچ سبك ویکتبی آگاهی کامل ندارم، ناامهای این وآن را میفهمم. اما امید انید که در این جا نه کورسیست ونه هم کتابخانه مجهزی، و نه کسانی آزمود نگانی اند ین زمینه (غیراز یزدگرد کوهی سمنگانی که حالا حوصله اش را ندارد) واگرنبوده اند هم حالا یا دکاندار اند ویا به کارهای دیگر آمد ید یگر پرداخته اند، گویی دیگر آنان را با آن باردیگر سر آشنایی نیست. بدین ملحوظ باتاثیر پذیری از رسم وآن رسم نگاره گری می کنم، وگاه دل خویش را هرچه میدارم، این که به کدام مکتب مربوط میشود، خودم هم نمید انم.

✖ باری یکچنین وضعیتی گهگاه خود، موجبات پیدایی بدعت های تازه یی را، فراهم می آورد، زیرا حالا در سوارد گوناگون آن قدر راه و روش وکتب زیاد است که اگر قرار باشد، همه آن رافرابگیریم، باید عمر را بر سرآن بگذاریم، مثالی می آورم از اورسن ولز سینماگر برجسته هالیوود، او براموعلمست وچی گونه کی آفرینشهایش، در دنیای سینما، میگوید ((من مدیون جهل خود هستم)) یعنی مدیون عدم آگاهی ازراه و روش دیگران. امید واریم شماهم در پهلو چنین وضعیتی قرار بگیرید.

ـ فکرنکنم.

✖ چی کارهایی روي دست دارید؟

ـ والله رسامی راکه براي خودم براي دلم، براي آرزوهایم ویرا ي التذاذ از خاطم، انجام میدهم. زیراد این شهرخریداري ندارد، کسی به دنبال این کارها نیست. مگراین که خدا مدد کند تابه قول حافظ: ((که برج گوهر خود رابه خریدار دگر.

اما بیکارهم نیستم، خدا خیر دهد، مناسبت های مختلف را به هرمناسبتی شعاري فرمایش داده میشود، ومن مصروف خطاطی شعارهامیشوم، بیشتر هیچ حق الزحمه یی وگاه بااندکی بسنده میکنم، همچنان گاهگاهی لوحه مینویسم. پوستروپوسکارها نیز تهیه میکنم.

به امید آن که سمنگان بار دیگران شکوه پارینه اش را درشکل ومحتواي نوین وامروزین دریابد وبر شمار فرهنگیان وهنرمندانش همانند چند سال پیش، اگر نه درکیفیت، کم از کم بر کمیتش بیفزاید.

عطریات

بقیه از صفحه (۳۰)

بوده است. اینکه از نباتات یا زنده جانها چه وقت ودرکجا عطر یا سایر روغنیات خوشبو را می ساختند معلوم نیست، اما به اساس گزارش نخستین اسناد تاریخی ازجمله کتابهاي چینی و هندي بیش از ۱۵۰۰ قبل ازمیلاد در قسمی یکی از فرهنگ ها باقی مانده هاي از روغنیات و عطریاتی رایافتند که هنوزخوشبویی داشتند.

درآن هنگام براي ساختن روغنیات وعطرها گل هاي رنگ، رنگ از جمله گلاب، نرگس وحتی آب انگور راکه درآن گل هاي خوشبو را ترکرده استفاده بعمل میاوردند.

تحول وانقلاب در ید ست آوردن برفوم یا (عطریات) براي نخستین بارتوسط فیلسوف، پزشك ودانشمند بزرگ ابوعلی سیناي بلخی صورت گرفت که تجزیه شحمیات را به واسطه اي عملیه تقطیر انجام داده وبراي نخستین بار عصاره اي گلاب رابه دست آورد، بدین ترتیب آغاز وانکشاف علمی پرفومري (عطریات) سبزشد وجان گرفت.

قانون جدید ترانسپورتی

درقلمرو این تازه گیها قانون جدید ترانسپورت موتري وضع گردید که پس از زمان اتفاذ آن بلافاصله عمده رانندگان مکلف اند تا در تمام شاهراه ها وسرک ها بدون روشنائی باچراغ هاي روشن درحرکت باشند وتمام پیاده روها درهنگام شب چراغ هاي دستی روشن کرده رابیفتند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوسیه های جنایی

بقیه از صفحه (۲۲)

ازهرد ودرحال خداحافظی میپرسم :

ـ چرااین مسلك راانتخاب کرد ید وچرا دوستش دارید .

وروني د ریك كلام حاصر جوابانه میگوید :((ازتن فروشی کرده خوب است))

واین را به مثابه یك دفاعیه کیسه بران میدهیم .

وقتي از محبس راه برون را ـ بپش میگیرم نگاهم به گرداب کنار جوي کثیف می افتد وبه ناگزیري به فکر گرداب زنده گي ادمي میشوم ازصنف دوم مکتب بدپسر نرسیهایی بوده ازکیسه بري . مگر چه سنگدل وبی احساس والدیني که نمیتوانستند یانمیخواستند از جیب کودك کوچکشان آگاه باشند.

باخودم میگویم که درآنوقت ـ طفلك شاید براي یك دانه ساچق ویاخرید یك گدي براي بازي دزد کوچك شد ، اماامروزد رصورتیکه تنهامجاز است هرچند بارد زدن راد رشمار زندانی شدن برایش مید هند ودرهربارشدي شدن نه کانوهی ونه معلمی براي مضبروش او درعرصه کیسه بري وقف خدمت میشوند ، دیگرچه نیازي است که از مسلك روبرگرداند درحالیکه موفقیت وتجربه لازم را بدست آورده ، اگراین مسلك را ترك نماید چه کاري براي ادامه زنده گي میتواند بکند ، چه کسي زن بدنامي چون اورابه کارشریفانه یی خواهد گماشت ، بلی میتواند ازاین مسلك کناربرود ـ وقتیکه راه مسلك بدترا پیش گیرد ودریغ که آنوقت اویك روسپی ولگرد شود .

نتیجه اخلاقی این خواهد بود که ازمادران وپدران وهمه افراد جامعه خواهان توجه مسوولیت به کودکان ونوجوانان شویم ، دررو کی ودرناد وزخمهاي التیام نیافته یك نسل آست . به آنانیکه کیسه بران حرفوی سن را فقط به چند سلی وتوهینی مجازات نموده ازسرویسها بهجاده میاند ازند باید بفهمانیم که بعد از سرویس حاملشان سرویسهاي دیگري براي ادامه برنامه جنایتکاران کوچك خواهند آمد . پس بیایید نه تنها وکوب وتوهین کنیم بل این اطفال را ، این آینده سازان وطن رابه دست خارندوي دهیم وبکاشرد رتفاهم ادارات خارندوي کانونهاي بروزش این اطفال گسترده تر گردند تانسل بعدي ما روکش وناد ورادرمیانشان نداشته باشند .

درجایگاه ...

بقیه از صفحه (۳۶)

ـ بلی نعت خوانی ، طوریکه گفتم ، مقام هاي خود راد ارد . هرمقام همراه سازد رنظرگرفته میشود ، اما دوسبك وجود دارد نعت باموسیقی ونعت بدون موسیقی . درنعت بدون موسیقی ، مقام ها دراداء درنظرگرفته میشود ، من وبرادرم ، بدون موسیقی میخوانیم ، البته که این سبك مشکل تراست .

* ببخشید آیانسبت به موسیقی متعصب استید ؟

ـ نخیر ، چون نعت ، همراه موسیقی باید آهسته خواند ، شود ومن اداي بلند ترد ارم ، لذا شیوه بدون موسیقی راانتخاب کرد ام .

* سروده هاي نعتیه که ام شاعران رامیخوانید ؟

ـ ازبیدل ، حافظ ، شیخ سعد الدین انصاري ، عشقري میرصاحب ، سنایی ، ناصرخسرو عطار را .

* ازکدام شاعررابیشتر میخوانید ؟

ـ از سنایی را .

* براي خوانندگان ، دلچسپ خواهد بود که دربارهٔ خانقاه هاي شهر آگاهی بدهید .

ـ خانقاه درشهرقدیمی کابل درعاشقان وعارفان موقعیت دارد وبه نام (خانقاه پهلوان صاحب) معروف است . سابق ازطرف شب درین خانقاه اهل تصوف وعرفان گرد هم می آمدند ، اکنون پس ازنماز صبح روزهاي جمعه ذاکرها ونعت خوان ها گردمی آیند وتا نمازجمعه به نعت خوانی ادامه میدهند .

درنعت خوانی هاي خانقاهها چهارطریقه وجود دارد :

قادریه ، نقشبندیه ، سهروردیه وچشتیه ، که هریك رهنماهاي حد اگانه دارد ، درخانقاهی که اکنون پهلوان صاحب دارد ، طریقه قادریه مروج است ، خانقاچشتیه باساز وموسیقی همراهست واین سلسله دراصل هندي میبا شد که شب هاي جمعه برگزار میشد ومیشود وروانشاد استاد سرآهنگ ، درین طریقه زیاد خدمت نموده است واکنون محترم امیرمحمد ، آن رادامه میدهد .

* تاکنون چی تعداد نعت شده دارید ؟

ـ حدود ده کست .

* آیاصداي خوب ، شما و آغا صاحب میرفخرالدین راکمك نموده تا این همه موفق ومعروف گردید ؟

ـ البته آوازخوب نقش زیاد دارد ونعت بالهجه واداي خوب وپرجذبه وپرسوزخوانده میشود ، امامراعات سر ، شرط اصلی موفقیت است .

* آیا درین بخش ، آموزش وتحصیلات هم صورت میگیرد ؟

ـ تاکنون نی .

* پس به همین سبب شما باید تیاتر روآورده ، اید وتحصیل تان را درآن بخش ادامه میدهید ؟

ـ بلی ، همینطوراست .

* درتلویزیون وراد یو جاي نعت خوانی چی گونه است ؟

ـ طوریکه بینندگان وشنوندگان درجریانند ، جنین برنامه ها بنابر تقاضاي مردم وجود داشته ویقیناً که وجود خواهد داشت .

پښتو ټولنیز خبرونه

کوچنیان له کوچنیوالی عادت اخلی چې لاس اوښي ووهي . اوبه عمومي توګه ټول وګړي ښي لاس په کار اچوي . آوخیني وخت به موږ وینو چې کیدلی وي چې خیني کوچنیان کیښ لاس د ښي لاس پر ځای کاروي . ولې دوي کیښ لاس ولې خپل لاس ته ځانګړي امکان ورکړي ؟ دا ټول پدې سبب دي چې کیښ لاس د ښي لاس پر ځای په کیښ باندې حرکت پیل کړي او په کار کې ورباندې عادت کړي وي . دوهم کیدای شي چې پلار او مور یې کیښ لاسي وي . اوله هغو یې کیښ لاس څخه د ښي لاس په تقلید کړي وي . دریم ممکنه ده چې هغه د بدن جوړښت داسې وي چې له کیښ څخه د ښي لاس په اندازه کار واخلي .

(c) ketabton.com: The Digital Library

چگونه میتوان از پیری . . .

بقیه از صفحه (۳۳)

گرفته شده ((طولانی ساختن عمر)) باد رنظر داشت دوره حیاتی مشخص شان به مفهوم چند ین ماه است ولی در خصوص انسان به مفهوم سالها است و در نتیجه این مواد درخور توجه نتایج منفی را ببار خواهد آورد .

کارشناسان ومتخصصان ارزیابی عملی پدیده هاي دوران پیري به اختراع وسایلی کنترول متد ام درجه حرارت بدن ودر نهایت امر به شدت پروسه هاي میتابولیکی دل بسته اند . براي قدردانی این عامل ، کافیست بگوییم که پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف درحدود هر آدرجه میتواند (۵۰) درصد به دوره حیاتی انسان بیفزاید .

سوال در اینجاست که چگونه میتوان این سرد سازي ((ملایم)) را به دست آورد .

اساساً ، پیشنهادات تازه اي از طرف انستیتوت بیولوژیکی اکادمی علوم طبی اتحاد شوروي که من افتخار همکاري انرا دارم صورت گرفته است ، تیم ما به کشف باز دارنده گان دستگاه ژنتیك که تغییرات مربوط به عمر را کاهش می دهد ، گردیده اند وطرقی را که خون حیوانات پیر را تصفیه می نماید ، آزمایش کرده اند ، این میتود جدید دوره حیاتی شان را افزایش داده وسرعت تغییرات مربوط به عمر را کاهش میدهد .

افزایش درطول عمر ، انچنانکه ما درك کرده ایم ، نه شکلی از حیات تازه بخشیدن است ونه طولانی ساختن دوره عدم ثبات ، مفهوم ازان طولانی تر ساختن هرچه مسکن دوره قبل از ضعف پیري است یعنی دوره که انسان ظرفیت زیاد کار وپوتانسیل بلند خلاقیت را دارا است .

ضمناً درزمینه بعضی از تزریقات هاي خیلی عادي نهایت موثر ثابت شده اند ، رژیم غذایی باکیفیت ولی باارزش کالوري کمتر را میتوان به عنوان مثال ذکر کرد ، حتی اگر توصیه شفا دهنده گان قدیمی را نادیده بگیریم ، در استانه قرن بیستم دانشمندان در لابراتوار هاي متعدد جهانی علماً دریافتند وتاکید کردند که رژیم غذایی محدود زنده گی حیوانات تحت تجربه را در حدود (۵۰) تا (۱۰۰) فیصد افزایش میدهد . علاوتاً تغییرات مربوط به عمر به سرعت کاهش یافته است ، این امر نشان داده است که عین موضوع در خصوص انسان هانیز صدق میکند ، مشاهداتی که در انستیتوت ما به عمل آمده نمایانگر آنست که هر قدر غذاي سابقه انسان پیر از نگاه کالوري پر ارزش بوده به همان پیمانه تغییرات پتالوژیکی در سیستم قلبی ومجاري خون او بیشتر محسوس بوده است .

لازم است همه وقت به خاطر داشته باشیم که خوردن زیاد ناشی از ان سراغاز پست بیراي انکشاف بیماري هاي که دوره حیاتی انسان را کوتاه ترمی سازد . زنده گی بدون تحرك وخانه نشینی عامل دیگر درزمینه است ، در تحلیل نهایی ، بسیاري اشخاص موبه مو نتایج تجارب لابراتواري را که با پیري تسریع شونده سروکار دارند بالاي خود عملی میکنند .

باید تاکید ورزید که سالخورده گی یك پروسه مغلق وپیچیده است که جنبه هاي زیادي دارد ودرنتیجه بهترین نتایج را می توان به وسیله عمل بالاي ((نقاط داغ)) بدن پیرو سالخورده به دست آورد ، هرچند طوریکه قبلاً گفتیم که نتیجه گیري هاي عجولانه که تا هنوزهم خیلی کم است مجاز نبوده ولی در موضوع آن عمل مجاز است ، البته کارشناسان تحقیقات عملی پدیده هاي دوران پیري در عجله اند ولی این عجله باید در حدود لازم ومنطقی باشد .

حال ، اجازه دهید ، جنبه دیگر موضوع را که دوران پیري را چگونه باید سپري کرد وچه عواملی در پشاش ماندن ، نیرومند ماندن وسالم ماندن انسان حتی تا دوران پیري نقش عمده یي را بازي میکند مورد ارزیابی قرار دهیم :

فرانسوي ها پیرزنده گی را ((دوران سوم)) می نامند وبدین ترتیب تاکید میورزند که در زنده گی انسان دوران کمتر از دوانهاي جوانی ومیانه سالی نیست . از دوران سالخورده گی نمیتوان جلوگیري کرد ولی میتوان آنرا به تعویق انداخت ، ومهمتر ازهمه ، برخی از پرابلم هاي دوران زوال را میتوان درمجموع ازبین برد ، ولی اینکار مستلزم سعی وتلاش واقعی است .

ایلیا ایرنبورگ ، نویسنده در آستانه مرگ گفت : ((تقریبا پانزده سال عمرمن در راه آموختن اینکه چگونه مانند یك آدم پیرزنده گی کنم سپري شد ، تصور کردم که چگونه از دست دادن امید با زوال فزیکی همراه است ، بعد دریافتم که جسم قبل از روح پیر میشود وانسان باید بیاموزد که چگونه مانند آدم پیرزنده گی کرد . این یك امر مسلم است که آموختن زنده گی کردن در دوران پیري مشکل است ، زنده گی طولانی صرف وقتی سود مند است که بارد وش ومایه خسته گی براي اطرافیان تان نگردد ، در غیر آن زنده گی خود ش خسته کن تمام میشود .))

سیستم نازك عصبی آدم پیر خود نهایت حساس است ، پیران در تطابق خود شان با حالات متحول مشکلاتی دارند ، چنانچه حتی در مقابل واقعه خوش آیندي چون انتقال به یك اپارتمان جدید وخوب واکنش خیلی جدي وتاثر آوري را نشان میدهند ، در یك اپارتمان جدید همه چیز براي شان بیگانه ، ناراحت کننده وناخوش آیند جلوه میکند ، مشکلات وممانعت هاي اندك باعث میشود تا پیران افسرده وماءیوس گردند .

انسان همینکه به سوي پیري میرود باگذشت هر سال دوستان خود را از دست میدهد وبه ندرت دوستان جدید می یابد ، روابط دهه ها ازهم میگسلد ، انسانیکه در دوران جوانی اش آدم خوش مشربی بوده به آدم ستیزه جو وزود رنج مبدل گردیده وهرکسی را به خاطر کوچکترین چیزي وعظ ونصیحت کرده وازاوگله وشکایت سرمیدهد .

آیا باید گفته شود که براي انسان سالخورده تا چه حد ضرورت حیاتی است تا این پدیده یا مرحله تازه را به سهولت پیمود ووضع را از نگاه فلسفی در نظر داشته باشد ، از بزرگ جلوه دادن پرابلم هاي کوچك بپر-

(c) ketabton.com: The Digital Library

هیزد ، ود رصورت مکن بهرامون مشکلات مختلف زند ه گی برخورد طنزگونه ي اختیارکنند یا به عباره د یگر بروي مشکلات زند ه گـــی بخنـــد د .

ضرب المثل معروف روســی است که چه خوب توصیه میکند : ((اگرمی خواهید صحتمند باشید تمام تشوشات راازلله خود بیرون کنید .)) طبق نظر روانشناسان براي بیرون کشید ن خود ازکرکتر نا خوش آیند حتی د روایسیـــن ایام عمر ، هیچگاه د یرنشـــد ه است ، چیزیکه خیلی اهمیـــت دارد اینست که نباید بـــروي مفکوره غیر مفید بود ن زند ه گی کرد وبرآن چسپید ، بهترین چاره افکار نا سالم وناخوش آیند عبارتست از مصرومیت سالم وخوش آیند ، علاقمند ي ، د لبستگی و همد ردي د رمورد د یگـــران بخصوص آنانیکه نیازمند کمک و ترحم اند ، ولی آیا همین سال خورد ه گان نیستند که مشتاقانه از تمایلات بی جهت واضطرابات برا بلم هاوتکان هاي احساساتی ((زاید)) جلوگیري می نمایند بخاطریکه معتقد اند براي سلامت شان مضرو غیرمفید است ، آنان بیش ازحد د رین مورد پریشانی حواس دارند که چگونه ازکار زاید جلوگیري نمایند وسخت به رژیم روزانه شان بچسبند ، ازلحاظ تباین آیا این افراد بیشتر خـــود خواه وخود پسند اند که بیشترد ر دوران انزواي ((مغرورانه)) شان اختلال اعصاب پید امیکنند .

احساسات منفی باآزاد سازي اد رنالین تواءم است ، حتـــی اصطلاح ((نگراني اد رنالیـــن)) را نیز میتوان به کاربرد ، بایـــن هورمون ((فشاروانده وه)) ازمیان میرود ویا هرگاه انسان به تمرینات زیاد بپرد ازد وکارهاي فزیکی انجام د هد ، خنثی میگرد د . هرچند ، انسان باگذشت ازیک کهکوري به کهکوري د یگر عمر به طور فزاینده به آغازکند ، کندي مبد ل میشود ، جسم انسان درجستجوي ((استراحت)) است ، همینکه روزگاري رایشت سرمیگذارد ، محدود یت زیاد ي بالاي خود وضع میکند مانند د وش نکن سریع قدم زدن ، وزن زیاد بـــر ندا ر (حتی اگرآنرا به آسانـــی می تواند برد ارد) ، د ریغا که این کار به عوض جلوگیري ازسالخورد ه گی آنرا نزد یکترمی سازد ، بد ن انسان د رنتیجه خیلی بیر وفرتوت میشود ، هیچ استخوان تنبلـــی هم آنقد رزند ه نماند ه تا سالخورد ه گی واقعی راببینند ، نکته قابل یاد آوري اینست کـــه سالخورد ه گی بروسه مغلق و پیچید ه است ، بد ن انسـان به ساد ه گی ((نزول)) نمیکند بل که متد اوما تطابق پید امیکند و احیا میشود . ازهمینجاست که کارنکرد ن به تنزل ومرگ می انجامد ، نقصان قوه نه نتیجـــه بیکاره گی وتنبلی است .

د انشمند رومی ، مارنیلیوس سیلسوس که د رقرن اول بعد از میلاد زند ه گی میکرد اظهـــار د اشته که انسان باید به طور متنوع زند ه گی کند ، بعضـــی اوقات د رشهر وبیشترد رد هات د رسینه طبعیت باشد ، ولـــی سیلسوس علاوه کرد ه که انسـان تا آنجاییکه میتواند بیشتر بـــه تمرینات فزیکی بپرد ازد ، چون گذراندن وقت بطالت بد ن را تضعیف مینماید ، پژوهشگران طبی امریکا به این نتیجه رسید ه اند که مرد ان هفتاد ساله خود را د وچند جوانتراحساس میکند د ر صورتیکه صرف سه ساعت د رهفته ورزش کنند ، تمرینات فزیکـــی براي سالهاي متماد ي نه تنها به انسان کمک میکند تانیرو و اشتهاي خود را د رطول زند ه گی حفظ کند بل که همچنان د ماغ سالم وطبیعی واستعداد هاي خلاق خود راازدست ند هد .

علاوتا ، به مشاهد ه رسیـــد ه است که کارد ماغی به نوبه خود زند ه گی راطولانی ترمی سازد ، تاریخ شاهد ظهورنوابغ خلاق د ر سالخورد ه گی است ، طورمثال : سوبوکلیس که نود سال زند ه گی کرد جالبترین تراژید ي اش راد ر ۷۵ ساله گی نوشت ، بزرگترین هنرمند روسی ، ایلیاري پین ، آخرین شهکارش را وقتی نقاشی کرد که ۸۶ سال عمر د اشت ، د انشمند بزرگ گوته ، فاست را د ر ۸۳ ساله گی نوشت ، تیتیان ، برنارد شاو ، لیوتولستوي و بسیاري از مرد ان بزرگ زند ه گی طولانی وپرباري د اشته اند .

قانون بیولوژي نیزمبین آنست که گذشت عمر بر اعضائي کـــه بیشتر فعال اند وزیاد کارمیکنند کمترتاثیر د اشته وهم چنـــان د یرتر به سراغ آنها می آید .

روانشناسان میگویند که کاهش قابلیت هاي د ماغی خاصتاً حافظه بیشتر نتیجه عدم موجود یت محرک ذهنی بود ه تاکبرسن ، هرگاه د ماغ بر ضد پروســـه ... عمل شد ، باید کارشد ید وزیاد انجام د هد ، این موضوع را طبیب جاپانی یاکوشیرو میشوجاواکه مطالعه وبررســـی ماوراي صوتی د ماغ افراد ي را با عمر هاي متفاوت انجام د اد ، مطالب فوق راباتوصیه هاي زیر میتوان غنی ساخت :

۱ــ به خاطر د اشته باشید که مطالعه کرد ن د رحالـــت افتاد ه ود رازکشید ه به حافظه زیان میرساند وآنراکند ترمیسازد .

۲ــ خورد ن غذاهاي حـــد سفت شد ن بافت ها راازقبیـــل پنیر ، پنیرخانگی ، مرغ ، شاصاهی باقلی ، لوبیاوجگر راترجیـــح د هیـــد .

۳ــ گرفتن روزانه شحـــم د ر د وران سالخورد ه گی نباید بیشتر از یک گرام د رفی کیلووزن بـــد ن باشد وهرنوع روغن نباتی بهتر ازبهترین مسکه است .

۴ــ هرسه یاچارماه مولتی ــ ویتامین بگیرید ، بخاطرد اشته باشید که د رظرف چند روز ــ مصرف ویتامین ها احساس نیرومند ي خواهید کرد ومزاج خوب ود ماغ فعال خواهید د اشت . انسان باید باورد اشته باشـــد که طبیعت ویتامین ها راخاصتاً براي اشخاص بیر آفریده است ، ویتامین ها قلب وسیستم عصبی را تقویت می بخشد ومجاري د ماغی را از سفت شد ه گی محافظه میکنـــد .

بایسکل وسیله د لچسپ سپورتی

بقیه از صفحه (۷۰)

ورزشکار میتواند هرنوع ورزش د یگر را نیز د رکنار بایسکلرانی بـــه بخش ببرد ولی د رخوریاد آوریست که ورزشکاریاید د اراي رژیـــم غذایی منظم باشد وبه خاطـــر پایین آورد ن فشار وداشتـــن انرژي ذخیره یی باید همـــوار بادام وحصل صرف نماید تاد ر جریان تمرین و مسابقه فشـــار سریع د اشته باشد .

تفاوت بایسکل سپورتـــی را با بایسکل هاي عادي چه گونـــه وانمود میسازید ؟

بایسکل عادي ازلحـــاظ ساختمان خود د اراي وزن ثقیل د رحدود بیست کیلوگـــرام فریول میباشد ، امابایسکـــل سپورتی سبک ود اراي وزن ۹ کیلوگرام بود ه واندل آن کـــج است ، که ورزشکار میتواند موازنه د ســـت ها وپاهاي خـــود را یکسان ساخته وسرعت آنرابیـــن ۶۰ــ۷۰ کیلومترفی ساعـــت بسازد .

■ محمد احسان نظرخود راد ر مورد ورزشکاران این رشته ابراز د اشته گفت :

ورزشکاران باید د رکلـــب ویا گروپی که تنظیم هستنـــد ، تمرین نمایند وافتخارات شـــان مربوط به کلب شان باشـــد ، طوریکه د ید ه میشود ، بعضـــی ازورزشکاران خوبی که د ریـــک کلب تنظیم استند اماکلب هـــاي د یگرآنان را د ربد ل پـــول خریداري میکنند .

وي د رپایان از ریاســـت المپیک تقاضا نمود تاد رصورت امکان از خارج کشور بایسکـــل هاي جابه جاي سپورتی وارد نمایند تا د روقت سرما ورزشکاران د راتاق هاي ورزشی بتوانند به تمرین بپرد ازند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

از نزدیک و از دور



✖ نجیب الله از صنف دوازدهم لیسه عمرشهید :

سخن (رازدارباشی) ازینخ شش جاچپریده شده که تاحال صرف به یادنامه شمایاسخ داده نشده . خیرعلت اش بیری وکم سوادیست ولی حالا میخواهم که گذشته را جبران کنم وسطلب ارسالی تانرا درهمین صفحه بچاپم . کامیاب باشید .

(عمرزمین درحدود چهار ملیارد و پنجصد ملیون سال است ـ مساحت زمین پنجصد و ده ملیون کیلو متر مساحت خشکه ، زمین ۱۴۵ و مساحت ابحار آن (۳۶۵) ملیون کیلو متر مربع میباشد ـ وزن زمین درحدود (۶) کاتر لیون تن است .)

✖ زینب احمدي ودوستان بی شمارش از صنف دوازدهم لیسه زرغونه :

باورکنید (نزدیک بین) بمجرد دیدن شعر تکراري ، محشري به پاکرد وتصمیم گرفت دربین خصوص بامحترم (محشر) سه تار نوازورزیده ومحبوب مصاحبه یی ترتیب دهد . تروتازه باشید .

✖ نفیسه (هیلوري) حیدري ازصنف ۱۲ لیسه آمنه فدوي :

جان (نزدیک بین) بازشعر چندصد سال پیش رابه جان ما زدید ، خیراست که (نزدیک بین) ، چشمش ضعیف استه حافظه اش قوي استه وهنوز شعرهاي دوره مکتب یادش استه . موفق باشید .

✖ محمد وزیر (محبوب) محصل سال دوم موسسه عالی تربیه معلم ولایت جوزجان : نامه تان رسید به پرسشهاي تان پاسخ داده میشود . به مسوول صفحه اش سپرده تا بجوابد . محبوب باشید .

✖ عبدالرزاق حسین یار از تخنیکم ساختمانی :

(نزدیک بین) با (ترحم و اشفاق) بدون (خودپسندي) وجلوگیري از (حسد وبخل) هرسه مطلب شمارا درشمار مطالب (قابل چاپ) درجدول درج کرد . این که چی وقت چاپ میشود نه (نزدیک بین) میداند نه مسوول مجله ونه مسوول چاپ . صبور باشید .

✖ شفیقه (موجود) فارغ التحصیل لیسه عالی نسوان اشنار :

ازاین که علاقه گرفتید درمعرفی مولاناي بزرگ بلخ جلال الدین بلخی سهم بگیرید ، به ذوق شما آفرین میگویم موفق باشید درصورت امکان چاپ میشود .

✖ محمدعثمان (امین زاده) ازچهلستون :

ازفکاهی انتباهیت تفکر ، موفق باشید .

✖ عابده رابع بکتاش فارغ التحصیل لیسه مریم :

عابده جان ازشنیدن نام هیتلر تعرب بود ضعف کنم ، ولی با خواندن فکاهی کمیدي ، کمی به حال آمدم . فکاهیات را در گوش مسوول صفحه (بوجی خنده) گفتم واو قول داد که میچاپد . ... (!) عابد باشید .

✖ فروزان ، شاگرد صنف پنجم (ب) نسوان گذر گاه :

جان کاکا ! نقطه هارا درست وصل کرده بودي ، تشکر ، موفق باشی .

✖ عطامحمد نبیل لیسانسه پوهنتون اقتصاد پوهنتون کابل :

از فکاهی بسیار تکراري تان بسیار زیاد (تکیو) پشنهاد تان جالب است ـ در آینده درنظر گرفته خواهد شد . فیا فر باشید .

✖ لیدا نارام ، فارغ التحصیل صنف دوازدهم لیسه :

یکی ازمطالب ارسالی تانرا به اجازه (نزدیک بین) نشر میکنم :

(گرچه صفرت میدهم در امتحان دوستی ـ نمره جور وجفا را صد برصد میدهم) ولی درآینده مطالب جالبتر بفرستید . تازبان (رازدارباشی) کوتاه شود .

✖ احمد نوید وردك ازصنف دوازدهم شیرشاه سوري :

جدول ارسالی تان به ذوق مسوول صفحه خوش نخورد ، چون موضوعات آن تکراري انتخاب گردیده استه زنده باشید .

✖ پروین (تیوبی) مامور ریاست انستیتوت وزارت آب و برق :

به نظر (نزدیک بین) طنز نوشتن بهتراز شعر گفتن تان است ، کوشش کنید ازاین ببعد طناز باشید .

طنز ارسالی تان انشاءالله نشر میشود . سلامت باشید .

✖ نادره ایوبی محصل سال سوم پوهنځی فارسی پوهنتون کابل :

بعضی اکثر خواننده گان مجله بریده (به طرف بعضی شان کلوخ دیوال) کهنمیتوانند مثل شما مطلب جالب وخواندنی بفرستند به هر حال شعر ارسالی و انتخابی تان به نیلم (خواهش خانم) بزودي انشاءالله نشر میشود ، ایوب باشید .



✖ فلورا آقایی محصل سال اول پوهنځی تاریخ وادبیات پوهنتون بلخ :

(نزدیک بین) زیاد تلاش کرد که مفهو براي دومصرع آخر شرح کارتون تان بیابد ، نتوانست که نتوانسته صدقه سرتان (یارزنده وصحبت باقی) چشم به راه مطالب جالب ازشما هستیم . موفق باشید وصبرکنید . نامه دیگرتان هم رسید شعر (اشك روان من) چاپ میشود .

✖ آرزو ازصنف هشتم مکتب پروژه تایینی وات :

(رازدارباشی) باترس ولرز وباوجود آن که از زنش فوق العاده هراس داره بازهم مطلب ارسالی تانرا درباره زنان نشرمیکنیم .

(یك زن سه برابر اندام پیش اشك سیریزه ، چهاربرابر قامتش بوت کوري بلند میخواهد سه برابر زیبا پیش ناز میفروشد چهار برابر ازآنچه که هست ، سنش راکوچکتر میگوید ، سه برا بر قدش حرف میزند ، وسرانجام سه برابر احتیاجش پول میگیرد ...)

جورباشید . بهترین همکار ماهستید . موفق باشید !

✖ سید نصیراحمد (رضوي) معاون داکتر صحت عامه :

شعر ارسالی تان به مسوول صفحه شعر داده شد تا چك کند و نشر نماید .. تاهم شما راضی شوید وهم (نزدیک بین) موفق باشید .

✖ محمد حنیف (آرزو) ازلیسه دشت برچی :

طرح ادبی تان نلم خدا (مثنوي هفت من کاغذ) بود که انشاالله ازین به بعد طرح هاي ادبی کوتاه می فرستید تاهم کاغذ کم مصرف شود وهم رنگ قلم . باآن هم سلیقه تان قابل قدر دانیست و (نزدیک بین) هم آرزومند ست که واعلیك هاي گرم گرم مارابیذیرید تااحتیاجی به خرید تیل وچوب وذغال نداشته باشید ، جور باشید .

✖ سمیرا آزر یفتلی ازصنف دهم لیسه مریم :

سروده هاي تان به دفتر رسید (رازدارباشی) توصیه میکند که هنوز وقت کافی براي سرودن شعرکامل پخته دارید ، فعلاً تامیتوانید کتاب شعر بخوانید تاید انید . تشکر

✖ سایره شکیب از ولایت جوزجان :

دوست مهربان مجله ! انتقاد شما بالاي هردو پده (نزدیک بین) مامی خواستیم روي همین غفلت (نزدیک بین) وي را از بعضی منفك کنم ، ولی او قول داد که ازاین به بعد (دوربین) هم میباشد . تانامه هاي ولایات را حق اولیت بدهد . سرانجام باید بگویم ارسالی تان که به دفتر مجله رسیده است :

نامت همیشه هرکه بگیرد ، وصال من یادت همیشه شاخه سبزخیال من این آخرین کلام تراد رگبمود اع من دغروب ها .

گاموداع دختر سهمینه پوش تو ر تکرارمیکنم ... تکرار میکنم

✖ نصیره نصیري وعاطفه عثمانی ازصنف هشتم پروژه تایینی :

ازگزارش شما قریب بود سر (رازدارباشی) شاخ بکشد خوب براي این که سرخواننده گان هم شاخ بکشد ، قسمتی ازگزارش شمارا چاپ می کنیم :

بلی او مدت ۱۴ سال بچه بوده ، ولی یك ساعت بعد دختر شد . اولبار بچه گانه میوشهد ونگاه هاي معصوم وآرام داشت ازاو سپرسم که چرا ۱۴ سال رول بچه را بازي کردي . جواب میدهد . مجبوربودم ـ سپرسم چرا مجبور ، او قصه اش راابین طور شروع میکند : مادرم هفت دختر داشت وبدرم درزمان حمل مادرم برایش گفته بود که اگر فرزند هشتمت پسر نباشد ، آن وقت جاي تو دخترت درگور

لطفاً صفحه برگردانید

(c) ketabton.com: The Digital Library

د مارانو ژوند او خوراک

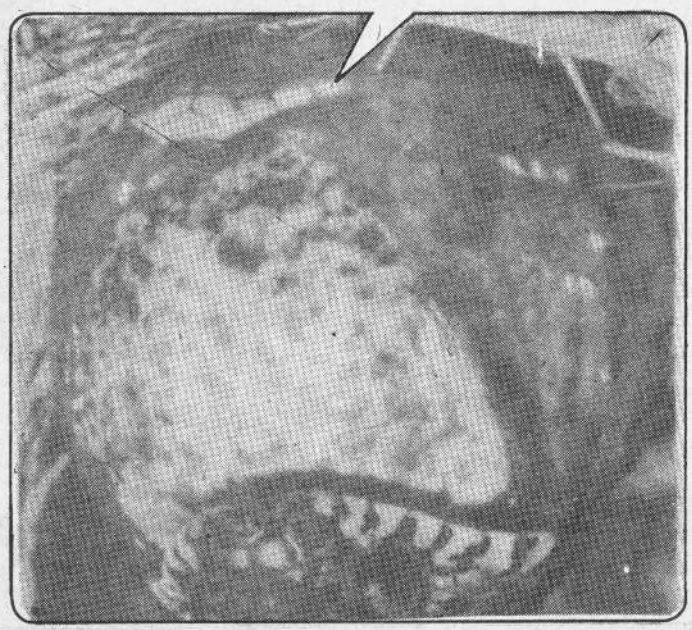
د شیرشاه رشاد ژباړه

ماران یوازنی خارویدي، چې خوراکلك غذایی رژیم لري. د امریکا علمی مجله ((سمیت لوینا)) لیکی، چې ماران د پرجلد ي ځانګړي خواړه خوري. د خاص خوړ لو په لحاظ خورنګه مار ان شته. لومړي هغه ماران، چې یوازي ګوك خوري. د یعنی مارانو د پاره نه خواړه لړ مان دي او د اسی ماران هم شته، چې تر چونګښونه خواړه نه شی پیدا کولاي. سږ یوه پرد ي الوتونکی خوړ ونکی اوکب خوړ ونکی ماران هم شته دي. د مارخولمتر ۱۵۰ درجو پورې خلاصیږي اود ا امکان ورکوي چې خواړه په خوله کی ولګوي اوګاهی وخت د وحشی خارویو په اندازه خوله خلاصولاي شی. که د مارانو په خوله کی ځانګړي عضلی نه واي، چې د تنفس امکان یی ساده کړي، نو د اماران به هرومرود خوراك په وخت کی په قطعی ډول مړه کیدای. د اعضلی امکان ورکوي خو بنکارشوي خاروي، هرځومره چې غټ وي په خوله کړي.

بواوناکوندا (د وه رقمه ماران) کولاي شی، د اسی غټ خاروي لکه: وحشی خوکان په خوند سره وخوري. د اسی پیښی هم لیدل شوي دي، چې د جنوبی امریکا پرانګ د دي مارانو بنکارشویدي. طبیعت دي مارانو ته د بنکار په لاس ته راوړ لوکی ځانګړي استعداد هم ورکړي دي. یو د عجیبو مارانو څخه هغه مارد ي، چې یوازي اوز د ژبی سوسماري خوري. سوسماري هم د مارانو په نیرنګ بنه پوهیدلی دي، پدي خاطر د شپی له خواد بناخ په سرکی اویاحتی پرښانوباندي وید یږي او د پرجزیی اهتزاز په احساس کولوسره غورځی. خو بیا هم ماران تردي چالاك بنکاري. د سوسمارو په لید لو سره ماران غلی په موازي یاعلیحده بناخ کی وررهی کیږي اود وسر ه د قیق وي، چې بنکارکید ونکی خاروي هیڅ کوم شك او بدګمانی نه احساسوي.

د مارپوښه برخه زهري اسرار دي. زهرتوپیږلري. یوهغه، چې عصبی سیستم فلج کوي، بل ډول زهر وینه خثه کوي، سره یاسپیمن کرویات د منځه وړي اود ریم ډول هغه زهرد ي، چې بنکارشوي خارو ي په هغه باندي تجزیه کیږي د اوبویه مارانوکی یوډول مار خورا تیز زهرلري چې یوګرام یی کولاي شی د پنځه سوتنوژوند پاي ته ورسوي اوکبان په خوڅانیوکی لږه منځه وړي. د اسی زهرپوځه کسی په اړه مارانوکی هم لیدل شوي دي. خود مارانوزهرپرتولوژوندي موجوداتو باندي اغیزه نه کوي، ایسوس، یوډول موجود دي، چې د ځنی مارانوسره یوځاي اوسی او د مارانو د چیچلو سره ډیر مقاوم دي. تجربی ښولی، چې د انسان د پاره د زهرو ټاکل شوي دوزد شپیتو وارویه زیا توب پر دوي اغیزه نه ده کړي. خود ا موجودات د کبرامارانویه زهر ومړي زیاتره خلك دویږي په خاطر مارانه خوښوي. خومونږ تل دوي بنکارکید اي نشو.





د هامبورګ د سیامانود ګلو پ ـ ځخه رود رنبیرګ، چې اصلا ډوډي پخونکی دي، د دیدندګي ترځنګه د اتلس کلنی راهیسی په سیاحت هم بوخت دي. په خپل د یرش کلنه سفرکی نږدي ملیون کیلومتره واټن پموجه او اوبو کښی ګرځیدلی دي. هرکال نبیرګ خوځیږ عادي اوخطرناك سفاي ته سفرکوي د اسفرکله پراوږد باندي په وچه کی اوکله هم په جالـه کښی د اوبوکی وي د نبیرګ یوه ځیږ عادي کښته یوه ورځ د نیل په ساحل کی پیښه شوه. کله چې د نیل نامتو خارماهی یی لاس ته ورغلی وولوډ هستوګنځی خواته روان وو، چې د وحشی خوك سره مخامخ شو. نبیرګ هیله لرله د ځان سره نکروکړ. چې په کښ نیونکی چلګك خوځان نه شم ساتلی او د سیمساري د بیوي ځخه هم نشم کولاي لمبووکړم. نو سملاسی یې لوشوکی بروتم په لږو مې پرځان لوشی ویاشلی. خوك چې رانږدي شو، پسله ډیر سږ موکشولوځخه رانه لیرې شو.

نبیرګ وایی: مادآمازون په ځنګلوکی د اناکوند اماروليدي، د دوي په باب به قصواونکلوکسی په ډ ډ یږ ډبی رحمي یاد ونه کوي. یو وار په وچه پسی ګرځیدم خوبید امسی نکړه. تصمیم می ونیود یولوي بناخ په سرکی وید ه شم. په کتوړه کی ولویدم. او د دا ډ ډ ګیرۍ د پاره می کتوړه له د ووخواوویه بستر پوري وترله او پوړ مخی پریوتم. کله چې ویښ شوم، لاندي برخه می بی حسه غوندي وه. فکرمی وکړ، چې بنایی د تړ ولویه سبب دي، هڅه می وکړه، رسی څه اندازه آزاده کړم. چې لاس او ګوتی می د یو خیښت اوسور شی، ومونښتی پر ما باندي اناکوند ارابیچل شوي وو. طبعاً چې مارنښواي کولاي، چې د بناخ سره می یوځاي په خوله کړي. په دي دلیل ډ راته انتظار یو ست، چې بنکاروالړ شی اود ي برید پرډوکړي. خود نیکمرغه لمر ورانګی بنکاره شوي اود ي بنایی په کوم بل خوند ورینکارپسی رهسو شوو.

نبیرګ وایی: د اسیاحتونه او سفرونه نیزیکی چمتووالی، حوصله او آرام فکرغواړي.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اولین ها

- تریگولی ، اولین سرمنشی سازمان ملل متحد که به تاریخ اول فبروري سال ۱۹٤٦ به این سمت انتخاب گردید .
- یوري گاگارین نخستین انسانی که به فضاي خارجی سفرنمود و راه انسان رابه کیهان گشود . گاگارین به تاریخ ۱۲ اپریل ۱۹٦۱ توسط سفینه‌ٔ کیهانی پروازکرد .
- جورج واشنگتن اولین رئیس جمهور ایالات متحده‌ٔ امریکا ومرد آزاد یخواهی بود که قیام مردم راعلیه استعمارگران انگلیسی رهبري کرد ودر سال ۱۷۸۱ توانست دست انگلیسها را از سرزمین امریکا کوتاه سازد .
- جوزف بروزتیتو : اولین رئیس جمهورکشور یوگوسلاویا بعد از ۱۹٤۵ ، در زمان رهبري تیتو یوگوسلاویا به یك کشور پیشرفته مبدل گردید .
- انقلاب اکتوبر : اولین انقلاب سوسیالیستی درجهان که به تاریخ ۲۵ اکتوبر ۱۹۱۷ به پیروزي رسید وبراي نخستین مرتبه یك نظام پیروزمند سوسیالستی راد رروسیه‌ٔ شوروي بنیان گذاشت .
- جنگ جهانی اول : اولین جنگ جهانی است که در سال ۱۹۱٤ مشتعل گردید ودر سال ۱۹۱۸ خاتمه یافت . این جنگ میان کشورهاي متحد : آلمان اطریش ، هنگري ، ترکیه وبلغاریا ازیکسو ودول متفق : روسیه ، فرانسه ، انگلستان ، ایتالیا ، امریکا ، جاپان ، رومانیا ، سربستان ، بلژیك ، یونان و پرتگال ازسوي دیگر وقوع پیوست و مدت چهارسال ادامه یافت . دراین جنگ خانمانسوز ملیون ها انسان مقتول ، مجروح ومعیوب گردید .
- اولین بم اتومی : اولین بم اتومی در روزهاي اخیر جنگ جهانی دوم از سوي نیروهاي هوایی امریکا برشهر هیروشیماي جاپان پرتاب گردید که هزاران انسان را به خاك وخون کشانید .



خواجه توفیق الحکیم برند ازجمله شاعران جوان است که تازه پابه این عرصه گذاشته است واشعار زیایی درقالب هاي عروضی دارد . براي برنده آینده هاي درخشانتر ازین در عرصه‌ٔ شعر و زنده گیشان نیاز میبرم .

غزل

شعر ۱۰ رنگ نا مرعی درد بیست
شعر ۱۰ ناله رویاد سرد بیست
شعر ۱۰ نیمن ساز حزینیست
شعر ۱۰ گریه خاموش مرد بیست
شعر ۱۰ بیتو انگیخت بنفشان
شعر ۱۰ ترجمان رنگ زرد بیست
شعر ۱۰ عارضت در تن رنجه نیست
شعر ۱۰ از قدام دوست گرد بیست

شش شعر

رنگ زرد ازگل انتظار مباد
باغ سبزینه دشت خار مباد

هیچ زخمی زتیر چشم مباد
هیچ شامی زموي تار مباد

شعر عشاق سیر ناله ماست
بايِ تو تر درین دیار مباد

ترسم آخر است و داغ وصال
گذرت خرف این مزار مباد

بیخودم درخیال روي کسی
خونر خیالیست اختیار مباد

نه نم ازنه رشعر دور مباد
شعر زیبا ازان فرار مباد

خواجه توفیق الحکیم برند
اپل ۱ـ۱۱ـ ۱۳٦۷

در آغوش زیبق

یادي مرا به تلخیی بوسی از تو در سر است
زخمی مراجو سخنی توان از تو در بر است
از سایه یاد خمار تو در آغوش من رهق
بیدار دیدم بجین دل و دامن تر است
((توفیق)) زین دلبه شمع داوبیز ازین
زهاب شکسته به شعر تو اشک در است

(c) ketabton.com: The Digital Library

قصر سفید...

بقیه از صفحه (۳۵)

موبل وفرنیچر زیادي براي قصر خریداري شد، ولی این وسایل وتجهیزات مدت زیادي د قصر باقی نماندند، زیرا د رسال ۱۸۱٤ همه آن طعمه حریق شدند که د قصر د رگرفت. ایالات متحده د رین زمان د دست به گریبان د رجنگ بابیو یتانیاي کبیر بود و زمانیکه قواي بریتانیایی به واشنگتن نزدیك میشدند، رئیس جمهور مادیسون از واشنگتن بیرون رفت. رئیس جمهور بعد از حریق هیچگاه به قصر سفید بر نگشت ومدت باقیمانده ریاست جمهوریش را د اقامتگاه شخصیش سپري نمود.

رئیس جمهور جیمز مونرو که د رسال ۱۸۱٦ انتخاب شد به قصر د وباره ترمیم شده، جاي گزین شد. د قصر ترمیم شوه هیڅ موبل وفرنیچر وجود نداشت فلهذا کنگرس امریکا مبلغ فوق العاده یی رابه تصویب رسانید واز بود جه دولتی مبلغ رابه منظور تهیه وسایل موبل وفرنیچر وغیره تجهیزات اختصاص داد. این موبل ها د ریاریس به قیمت گزاف خریداري شد، د رهمین زمان مجسمه هاي مرمري از کریستوف کلمبوس وجورج واشنگتن راکه اثریك پیکر تراش ایتالیایی بود، به صد ها زر خرید که تاامروز د قصر سفید موجود است.

تنها خانواده هاي رؤساي جمهور بودند که هریك به نوبه خود به قصر سفید، وسایل وتجهیزاتی آوردند، بلکه تحایفی نیز به دست می آوردند.

مثلاً د رسال ۱۸۸۰ ملکه ویکتوریا به رئیس جمهور وقت امریکا هایس (Hayes) میزکار قیمتی یی راتحفه داد. پس ازآن رئیس جمهور چستراي ارتور (Chesteri Arthur) د قصر سفید تغییراتی دیگري آورد. د رهمین زمان آثار هنري نقاشی به قصر سفید، راباز کرد. اوبه نقاش بزرگ ازشهر نیویارك وظیفه داد تادر ترین دیوارهاي قصر سهم بگیرد.

آثار او د رسالون مرکزي کمروي دیوار بزرگ از مواد شیشه یی بورق وسمبول دولتی امریکا سته مزین است ود راطراف قصر شیشه خانه هاي بزرگی پرازجاهاي دیدنی قصر است آباد شد.

د رسال ۱۹۰۱ تیودور روزولت باخانواده اش به قصر سفید می آید. بازهم زمان تغییرات سر رسید. تغییرات فقط متوجه تکمیل تجهیزات قصر بود. به اساس متایل کلاسیك فرانسه اتاق آبی به وجود آمد. رئیس جمهور ویلیام تافت (William Taft) کاملاً به یك قصر جدید آمد. آوکه ازملاقصند ان طبیعت بود د راطراف قصر، باغ بزرگ آلوبالو را ایجاد کرد. نهال هاي الوبالو را خانم تافت حین ملاقاتش د رجاپان پسند کرد وحکومت جاپان به مثابه تحفه چند ین هزارنهال آلوبالوي جاپان رابه واشنگتن به اسرع وقت فرستاد.

ود روویلسون (Wilson Woodrow) که د رزمان جنگ اول جهانی رئیس جمهور امریکا بود، به قصر وابادي ان، وقت کافی نداشت

ورئیس جمهور اکالیون کولیج (Colvin Coolidge) خواست آن را قصرافسانه یی بسازد. اثر نقاشی شده خانم کولیج د رقصر سفید از ظریف ترین ومقبول ترین آثار قصر به شمار میرود. د رزمان اوکنگرس امریکا بود جه سالانه به خاطر خریداري آثار عتیقه به قصر اختصاص داد. د ریك دهه بعدي، منزل سوم به قصر افزوده شد، وبال سمت غربی امتداد یافته و د رآن دفاتر جابه جا شدند، تاآن که بعد ازدرگیري آتش جنگ د وم جهانی بال شرق ان نیز اعمارشد. د رزمان حکومت رئیس جمهور فرانکلین دیلانو روزولت (۱۹٤۵-۱۹۳۳) تجهیزات ود یزاین قصرسفید غنی ترساخته شد.

د رسال ۱۹٤۸ رئیس جمهور هاري ترومین (Harry Truman) ترمیمات عمومی قصر سفید را روي د ست گرفت. ترومن تصمیم گرفت که به قصر سفید، فقط تجهیزات تاریخی وانتیك خریداري شود. د راوایل سال ۱۹٦۱ ژاکلین کنیدي به برنامه گسترده تجهیزات قصر آغازکرد. تصمیم گرفته شد تاد اخل قصر سفید بیانگر بازتاب دهنده تعلم تغییرات بزرگ که د رقصر ازابتدا صورت گرفته بود باشد. تحت نظرکمیسیون کلیکسیون هاي تصاویر نقاشی ها، رسامی ها به قصر خریداري شد.

د رماه مارچ ۱۹٦٤ به خاطر ابراز تشکر ازخدمات وکوشش هاي خانم ژ. کنیدي، رئیس جمهور لیندن جانسون کمیسیون دایمی رابه خاطر حفظ ونگهداري قصر آن طوریکه خانم کنیدي تمنا داشت، تشکیل داد که تاامروز فعال است.

تصاویر:

شکل نخستین (قصرسفید) د راولین روزهاي زنده گیش.

د مصر تاریخی آثار

مصر د تاریخی ارزښتناکو آثارو له کبله نړیوالي هیواد دي د دغه هیواد په بیلا بیلو سیمو کښ دا یې ستراوهمدارنګه د حیرانتیا وړ آثار شته چې انسان ورته د حیرت ګوته په غاښ نیسي.

د مصر د ري اهرامه له دغو آثارو څخه د يي چې دوهم منال یې په نړۍ کې نه لیدل کیږي. وایي چې د مصر فرعون له میلاد څخه د یرش پیړۍ د مخه د خپل قبر لپاره یوهرم جوړ کړ. مصریانو دغه ډول قبرونوته د ((بیرموس)) یعنی جګه اولور نوم ورکړ یږ.

لومړي هرم د ((کوپس)) دوهم ((کفرن)) او د ریم یې د ((میکرینوس)) په نامه یادیږي. د غه هرمونه د مصري شاهانو په نوم جوړ شوي دي.

د دغو د ري ګونو هرمونو مرکز د مصر د پخوانی امپراتوري د پایتخت ممفیس د تاریخی پارد لوید یځ خواته د التحریر میدان دي.

دغه تاریخی عجایب ۲۰۰۰ کاله له میلاد څخه د مخه منځ ته راغلی دي. دغه هرمونه له خښتو سره زړه توتو تیږو څخه چې د هر یوي وزن پنځه ټنه، مساحت یې پنځه زره اودري سوه مربع متره اوجګوالی یې ٤٨١ فټه دي جوړ شوي دي. د هرم څوکه ٤٨ متره اود یوې قاعدي اوږد والی یې ۲۳۰ متره او د قاعدي هره زاویه یې ٥٠ درجوته رسیږي. د وه د یوالې لري، چې لوړ او ږد یې سنګسته د هلیزونه اوکوټی اوبیلابیل سالونه هم د ننه یکی شته دي چې د حجاري له شاهکارونو څخه ښکیل کیږي. د دغه هرم په یوه سالون کی د مصر د یوع فرعون ((کوپس)) مومیایی شوي جسد اینښودل شوي دي.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شاعرعشق بنده ...

بقیه ازصفحه ۱۷

وقتی ازعشق ، ازعشق بی نهایت ، ازهمه عشق ، وازآتش عشق فریاد بلند می آرد که :

یارب ارصبر نیابد زتو دل
زآتش عشق
تا ابد قصه کند ، قصه مکرر نکند

ویا :

عشق شیرینی جانست وهمه
چاشنی است
چاشنی وزه را صورت و
رنگی نبود

ویا :

درشب غفلت جهانی خفته اند
زآفتاب عشق ما را روز شد .

کوثراست این عشق یاآب حیات
عمررا بی حد وغایت میکند

مولانا عشق راآتشی می خواند که جاودانه فروغ دارد ونمیشود با سخن وبا قصه آنراکوتاه ساخت ؛ عشق چون تمام هستی وهستی کل را بیان است . آنچنان که هستی کل فنا نابذیراست عشق نیز جاودانه است . آری عشقی که آنرا صورت ورنگ نیست ، کشش است ووجد وشوراست وازهمینجاست که مولانا مضمون رابرشکل ترجیح میدهد وفراترمیداند ش . عشق را آفتاب وروشنگرهمه هستی میگوید وآنهایی راکه درغفلت و بیخبری نفس می سایند درسیاهی وتاریکی مانده گان میخواند . پس کلید همه اسرار رادرکف عشق باید جست . وگاهی دیگر عشق آب زنده گانی است ، یعنی با عشق زیستن اگرچند روزه است فرا خترووالاترازچندین ساله عصر است ، ودرنهایت مفهوم هستی درعشق نهفته است :

شاد باش ای عشق خوش خوش
سودای ما
ای طبیب جمله علتهای ما
ای دوای نخوت وناموس ما
ای توافلاطون وجالینوس ما

شعر مولانا باعاطفه واحساس چنان گره خورده است که انسان با خوانش آن خودرا درمحیطی دیگر بازمییابد . گوییا مولانا به گوش جان آدمی سخن می گوید . او واژه ها واصطلاحات خیلی ها ساده وعام راباچنان مهارت به کار بسته است که شاعرانه ترین مفهوم از آن برون می آید . زیبایی وفصاحت درشعرمولانا تهی از هرگونه تکلف بی مورد ، و دور از هرنوع خودسازی وتصنع ظاهری است . ترکیبات ، تشبیهات ، استعارات ، کنایات ایجازها وغیره صناعات شعری در شعرمولانا ، همه خودآمده و روان اند . مفاهیم بزرگ باساده ترین واژه ها چنان پرداخت به جا ومناسب یافته اند که گویی فقط مولاناجای مناسب برای کلمات وواژه ها رامیداند . به واژه دغل در بین بیت درنگ نمایم :

چشم توخواب میرود یاکه تو
ناز میکنی
نی بخدا که ازدغل چشم فراز
میکنی

واژه دغل (به فتح دال وفتین) که مکروحیله رامعنی میدهد . درچنان جایی مناسب قرارگرفته که باهوض گذاشتن هیچ واژه هم معنی آن ، چنین روانی ولطافتی رانمی توان درین بیت بازیافت .

گاهی بابانگ رسا برستمگرو ظالم فریاد میکند که :

هرکه ظالمترجهش پرهول تر
عدل فرموده است بدترابتر

یاوقتی رنج تهیدستان راشاهد وگواه میگردد دمی نگردکه توانگران باحراصت وآزمندی برای پرکردن شکم هاوجیب های شان برمستمندان ذلت روامیدارند با ایمان کامل دست منطقی ترین استدلال رامی گیرد :

چون نصیب محترا ن درداست
ورنج
کهتران راکی تواند برد
گنج

درجایی دیگرانسان رابه نکوکاری وتحمل وگذشت میخواند :

ای خنک آنکونکو کاری کند
زورراباگذارد وزاری کند

مولاناآدم رابه تلاش وکوشش معقول ، به آن تلاشی که به توفیق میرسد فرامیخواند . یعنی نبایستی انسان درپی آنچه به دست نمیرسد وبه جنگ نمیاید تن بفرساید . این اندرزانسان را درثبات ومحکمی تصمیم وروشنی هدف یاری میرساند وگوش تلاشگر وجهد کننده رامیمالد که توفیق بجوید :

جهد بی توفیق جان کندن بود
زارزنی کم گرچه صد خرمن بود
جهد فرعونی چوبی توفیق بود
هرچه اومید وخت آن تفتیق بود

بیان رنج وغم از زبان مولانا رنگ وبوی دیگر دارد . میتوان گفت که همه عالم وهمه هستی در احساس والای اوکوتاه میشود . او نه چون سایرآدمها ازرنج گریز دارد ، بل رنج رابدیده بی برای شناخت شادی میداند واز همینجاست که ضدیت درهستی مخلوق رالازم وناچارمیخواند :

رنج وغم راحق بی آن آفرید
تابدین ضد خوشدلی آید
پدید
پس نهانی هابه ضد پیدا
شود
چونکه حق رانیست ضد
پنهان نبود

گاهی شعرمولانا قهرآمیز ودره است . آنگاه که میگوید :

بانگ هرچیزی رساند زوخبر
تابدانی بانگ خراز بانگ در

یا : هیچ کندم کاری وجوبرد هد ؟ دیده ای اسبی که کرمخرد هد ؟

فلسفه مولانا فلسفه تصوری وخیالبافی کورکورانه نیست . بل فلسفه ایست ژرف گراوروبین . اوبه مضمون بیشترمی اندیشد تابه شکل ، زیرابه نظروی شکل فنا پذیروعرض است ومضمون پاینده وجوهر .

آنجاکه میگوید :

ای برادر قصه چون پیمانه است
معنی اندروی بصان دانه است

یا :

این جهان نقش است ودراثبات جو
صورتت صفراست درمعنات جو

یا :

زیروبالابیش وپس وصف تلست
بی جهتها وصف جسمان روشنست

عشق مولانا ، زنده گی اوست . هستی اوست . پیراوست . رهبر اوست ودرنهایت همین واژه عشق فلسفه بزرگ وی راتفسیرمی دهد . همه چیزرا ازعشق میخواهد همه چیزرابه عشق میسپارد وهمه دارایی اش راازهمین عشق میگیرد . مولانا تمامیت هستی را درخود تمام می بیند . انه این راکه همه تعاریف هستی رابه تقلید میگیرند ، نفی میکند وبرتقلید لعنت میفرستد :

خلق راتقلید شان برباد داد
ای دصد لعنت برین تقلید باد

واین منفی مستلزم آنست تاانسان به کنه واصلیت جهان هستی پی ببرد . آیااین ندای مولانا ، آسمانی نیست :

ای قوم به حج رفته کجایید ؟
کجایید ؟
معشوق همینجاست بیایید ،
بیایید

مولاناعرفان را ، آنگونه که عده یی ازروی نابخردی تجرد و انزوای محض میدانند ، نمی پذیرد . بل آن مرتبت به معشوق کل را خلاف دیگران ، درانجتماع ودر وجد وسماع وباد یگران میجوید . عرفان مولاناعرفان گوشه نشینی وخلوت پذیری نیست . ازعشق واز شوروسستی آن الهام میگیرد تاآن جاکه :

ربود عشق توتسبیح وداد بیت
وسرود
بسی بکردم لاحول وتوبه دل
نشنود

ومولانا شعرعشق رامیخواند . شعر هستی را ، شعری راکه از درون خود وی بادیده وسیع وبی نهایت درحقیقت هستی الهام می گیرد ومنا ترمیگردد و گفتن شعربراین تاحد فرسان فرازمیرود واین تنهاعشق است که برتمامی قلمروجانش حکمروایی دارد ومولاناتنهابنده عشق است . بنده عشق بزرگ ووالا که جوهرهستی وانسان است .

ای که میان جان من تلقین
شعرم میکنی
گرتن زنم خامش کم ترسم که
فرمان بشکنم

ازمولانا آثارمنظوم وکلیات شمس تبریزی مثنوی معنوی ، وآثار منثورفیه مافیه ، مکاتیب ومجالس سبعه ، به یادگارمانده که همه این آثار ، گنجینه های جاودانی ادبیات ماند ، وهمین هااند که نالـه های عاشقانه مولانارا درامتداد زمان خلود بخشیده اند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواهد بود . وچند روز بعد آن‌پدرم راهی سفری شد وبعد از چندی من تولد شدم ومادرم ازترس پدرم مرا پسر معرفی کرد واسم را (علی جمهور) گذاشت وازقضا پدرم ازسفر بر نگشت ودرهمانجا فوت کرد . من به‌سن هفت ساله گی به مکتب شامل شدم و همین طوربه بنام (علی‌جمهور) مدت هفت سال این راز رانگهداشتم ، ولی سرانجام درصنف هفتم دریك ساعت تفریح پیش استاد الجبر که استاد مهربانی بود ، رفتم وراز خود را بااو درمیان گذاشتم وگفتم کمن دخترهستم . بعد ازهمان ساعت درسی از (علی جمهور) به (فخریه) تغییرنام دادم، اما تابه حال هم خویشاوندانم ازاین راز خبرندارند ، این است سرگذشت من) . . .

دوستان ازگزارش تان سپاسگذاریم . تشکر .

✖ وحید اصغری ازصنف دهم تخنیکم مالی‌واقتصادی :

فکاهی تان آن قدر خنده داشت که چشمان ضعیف (نزد یك بین) ازخنده پت پت میشد . آنرا به مسوول صفحه (بوجی خنده) سپردیم تاهمه خواننده گان چشمان شان پت پت‌شود ، ولی کارتون تکراری بود . جورباشید .

✖ شکریه آذر ازلیسه آریانا :

جان (رازد ارباشی) میخواستم مطلبت رابه خاطر نقص وزن ان نشر نکنم ، ولی دیدم که بعضاتی ترشی کرده اید ، ازین خاطر یکی دوبیت گونه آن را نشر میکنم تاخودت متوجه شوی (نه من چوب و نه دیزل می پرستم ، بخاری هرچه گفت آن می پرستم . همه مردم به آمد آمدت خوش ـ تیل خاك درتانك تیل میپرستم . موفق باشید

✖ خواجه محمد حیامحصل سال اول پوهنتون حقوق پوهنتون کابل :

قسم به حیاي شماکه شعرتان عیب وزن ودیگرکاستیها داشت ، ان شاءالله درآینده اشعارخوبی ازشما خواهیم داشت . موفق باشید .

✖ جیشا فیضی محصل سال اول پوهنتی اقتصاد :

دوست‌عزیز درقسمت سروده‌تان (نزد یك بین) باانگشت به متن بالا اشاره میکند که به پاسخ نامه یك خط بالاتر ازاسم شماقرارداد پر فیض باشید .

✖ لیلا فرحت محصل پوهنتی علوم طبیعی :

(نزد یك بین) قسم خورد کهغلك نمیتواند کاري کند که‌جوان بماند ، چون عمرانسان بروسه دوروداري دارد که وسط آن جوانیست و چی بخواهی وچی نخواهی این دوره سپري شدنیست و بزودي سرانجام سراغ آدم می آید . ولی به سلیقه‌تان نسبت به انتخاب مطلب تبریك می گویم ، چون بیشترخوانندگان مامطالبی میفرستند که به درد هیچ نشریه یی نمیخورد چشم به راه مطالب جالبتري ازشما دوست خوش سلیقه مجله هستیم . بافرحت باشید .

✖ اجمل فضل ازصنف نهم شهرشاه سوري :

دوست‌مهربان ! نه تنها (نزد یك بین) بل (رازد ارباشی) هم نتوانست‌مطلب تانرا بخواند ، یعنی قدري درنوشتن‌مجله کرده اید . خوش خط باشید .

✖ لمري برید من عبد الرحمن (پوکارنیك) از غزنی :

(رازد ارباشی) شعر ارسالی تان رابه نام (هنگامه) دریافت کرد . ولی (تشخیص) غلط کرده بودید ، چون فعلاً نتوانست سروده‌تان (هنگامه) برپاکند . کتب شعر زیاد بخوانید انشاالله روزي (هنگامه) برپاخواهد کرد . شاعر باشید .

✖ بلقیس احمدي محصل پوهنځی علوم طبیعی پوهنتون کابل :

به پاسخ نامه چهلم تان ، چهل واهلیك جانانه‌ازتحویلدار (سلام واهلیکی) مجله ، (نزد یك بین) نقداً دریافت بدارید . ومطلب ارسالی تان راچاپ میکنم .

(زنده گی دوست داشتنیست زنده گی ممکن زیبا باشد . . . اما . . نه بدون تو . . .))

زنده‌دل باشید .

✖ سید قاسم سیدزاده و دوستان شان ازصنف نهم عمر شهید :

(نزد یك بین) و (رازد ارباشی) هردست به دعا بلند کرده شمارا دعاي خیرمیکنند که ازاین به بعد همینطورمطالب جالب بفرستید حالا یکی ازمطالب جالب ارسالی تانرانشرمی کنم تاهمه تعجب کنند :

اخیراً الیاس جعفروف (۱۱۹) ساله وخانم (خاتین) همسرش (۱۱۰) ساله که ازآذربایجان شوروي میباشند ، یك صدوسین سالگرد زناشوهري سعادتمند خود راجشن گرفته و اهالی روستاي شان ازاین معمرترین زن وشوهرد نیا به عنوان سمبول سعادت خانواده‌گی یادکردند وبه آنان فرشی راهدیه کردند . این دو (۲۰۰) فرزند (نواسه وکواسه . . .) دارند که دربیست شعرزنده گی میکنند . موفق باشید .

✖ محمد شاه (آشنا) فارغ‌التحصیل بانزید روشان :

بخشی ازمطالب ارسالی تان رانشرید وموفقیت براي تان آرزو میکنیم .

فقر مادر انقلاب وجنایت است . (لوسطو)

هیچ وقت جنگ خوب وصلح بد وجود نداشته است . (فرانکلین) . .

آشنا باشید .

✖ بشیر (رشید پور) محصل سال سوم انستیتوت طب کابل :

توجه کنید به سروده تان :

(درچشم من نشسته اي ـ وآن گه ابر فراز افق هاي پر زنور .

ورینگم توبی .

تاد ورهاي دور

آن چشم هاي آبی دریاي نیلگون .

آغوش پرصفا .

لب هاي پر نمسون

گویی به من بیا .

زین تنگنابرون . . .

ایکاش . . .

ایکاش این تبودي نه رویا نه خواب بود .

امانگاه تو .

چشم انتظاربود .

داکترباشید و موفق .

✖ سرباز (گمنام) از قول اردوي نمبر (٤) هرات :

سروده‌تان ارسالی تان اقبال چاپ نیافت براي این که اشکال زیادي ازنظر صنعت شعري داشت ولی ازنظر موژه اش به شما تبریك میگوییم . آرزوهاي تان بزرگ است . موفق باشید .

ـ توریکی اسدي ازصنف هشتم مکتب غفور ندیم :

به نظر (نزد یك بین) که چند نوع دیگرمهمان را فراموش کرده اید :

مهمان ناخوانده مهمان چشم سفید ، مهمان مطلب آشنا ، مهمان شکمبو ، مهمان جنگ ـ انداز ، مهمان فسادي ، مهمان گپ گوي وغیره وغیره .

از فکاهیت تشکر . زنده باشید .

✖ غلام داؤد محمود یارازصنف یازدهم آماده گی لیسه عالی محمود هوتکی :

سروده‌تان نشان میدهد که ایجاب میکند ابتدا زیاد شعر بخوانید واز استادان مربوط رهنمایی نخواهید وآن گاه شعر قابل چاپ وبی عیب به مجله بفرستید . تاهم (خرما) شود

(c) ketabton.com: The Digital Library

وهم (ثواب) . نگاهیات تان تکراری بود . به امید همکاری هـــای بعدی تان ، جور باشید .

✖ سهیلا فرملی محصل طب معالجوی کابل :

توجه کنید به بخشی ازسروده مقبول تان :

(پنجره قلبم را به رویت گشودم ، وآمدنت را خیرمقدم گفتـــم) بس تو همیشه همان وبـــرای همیشه ازآن من باش ودیگراین جا سفر مکن زیرا پنجره قلبـــم ازآهنگ بازشدن پنجره سخـــت هراس دارد .

پنجره قلبم را به صـــدای دلخراش رفتنت برهم مزن . ای عشق جاودانی ...)

به امید موفقیت هرچه بیشتر شما داکتر صاحب آینده .

✖ خاطره همایون پهـــرزاد ازلیسه مریم :

نگاهی (خرافات) تان جالب است ، به صفحه (بوجی خنـده) سپرده شد تاهمه بخندند در باره فروغ فرخزاد چیزهـــای جالبـــی به نشر خواهد رسید همایون باشید .

✖ خجسته نیکو ازصنف ۱۲ لیسه زرغونه :

دوست عزیز! هرچه مطلب جالب و تصاویر جالب به مجلـه تان بفرستید . (زهی سعـادت) خوش میشویم ولی به شرطیکـه واقعاً مطالب وتصاویر وعکـس های جالب باشد . بازورنالـست مورد نظرتان مصاحبه صورت مـی گیرد ودر استانهایش رانیز چـاپ خواهیم کرد .

✖ رابعـه کریمزاد :

انتقاد تانرابه (نزدیک بین) گفتیم (نزدیک) بعد ازنراحتـی عینکش را بشکند ، چون مجله هـا ومطالب چاپ شده آن شاهـد آن است که انتقاد شمابـــی جاست چون درمجله سبـــاوون مطالب سیاسی باکمترین فیصدی چاپ میشود . امید اســـت صفحات مجله را دقیق بررســی کرده ودر قسمت انتقاد تان ـ تجدید نظر کنید . و (رازدار ـ باشـی) باوجود این بی انصافی تان نسبت به محتوی مجلـه ، بخشی از مطلب ارسالی تانرا نشر میکند ، توجه کنید :

(آسمان خیلی تجمل پرست است هروقت که یـ مهمانـــی شب میرود ، هرچه ستاره الماس گون که دارد به خود می آویزد آن ها قدرت هایی رادوست میداشت که همیشه درتاریکـی راه میرفت تاسایه اش دنبالش نیاید .

موفق باشید .

✖ محمد ظریف ظفرکوهستانی ازصنف یازدهم لیسه میدان هوایی بگرام :

جان (نزدیک بین) مطلبت که حالاجالب است ، لقمه یـی ازآن را میچایم ، چشم بـه راه همکاری های بیشترتان . حالا لقمه چربی ازمطالب ارسالی تان :

(یادایامی کهمن هم کامرانـی داشتم

کاکلی ها وغرور نوجوانـی داشتم

زیردست از دست من ، اززندگی بیزار بـــود

همره امر ، دوصد راز نهانـــی داشتم

خود رابرج ایفل کرده ، لافـی میـــزدم

برسرازمویك منار اسمانی داشتم

✖ مهستی سروش محصل طب اطفال انستیتوت طب کابل :

(نزدیک بین) عرض میدارد که خوشا به حال شماکه هم شاعر هستید وهم (داکتر) به هرحال (پنجره باز) عنوان سروده تان است که آن را همین لحظـه نشر میکنیم :

(دل من پنجره بسته خاموشی بـــود

که فقط درعمرم

یك نفر کرد ازین پنجره بسته عبـــور

شهسواری زکمینگاه غـــرور

محمل گام همان ها برمضرورهنوز

روزوشب دردل این راه طنین انداز است

وبه این شوق

که شبی برگردد .

سالهاشد که دگر پنجـــره بازاســـت .

موفق وداکترباشید .

✖ محمد شفیع (دانشیار) از صنف دوازدهم لیسه عمرشهید :

(نزدیک بین) ، گوش هـای ناشنوا (رازداریاشی) راتاب داد تادیگرکاری نکند که مطالب جالب خوانندگان را ، بی هـوده وهده چاپ بدهد بل جنـــاه آن را درهمین صفحه (ازدور ـ وازنزدیك) نشر کند ، تاهم خرما شود وهم صواب یا (ثواب) ـ حالاقسمتی جالبی ازمطلب روان کرده گی تان :

(عشق ، شعله ایست که اگر ازآتش دوستومند نگیرد ، فر و خواهد نشست)

(عشق پرده دلفریبی است که بروحشت سرای زنده گی کشیده میشود)

✖ فریده امید محصـــل سال اول پوهنځی فارمسی :

دوست عزیز! ازاین کهلاقه مند شعر هستید ومیخواهیـــد شاعر خوبی شوید . (نزدیک بین) قلباً برای تان تبریك میگویـــد . سروده تان به مسوول صفحـــه شعر سپرده شد تا تصمیم بگیرد که نشرکند یانه ، ولی تا وقـــت چاپ آن ، (رازداریاشی) شما توصیه میکند که تامی توانید شعـر بخوانید ، چون استعدادش را دارید . صبرکنید به نظم نتیجه ارزیابی شعرتان رسید . حالا قسمتی ازسروده تان را نشـــر میکنیم :

(چشمانت نمود چی راخواهد داشـــت ؟

نمیدانم ، شاید ، به یك جنگل سبز پرطراوت مانـــد

وشاید هم به خشم دریای کبود مانـــــد

وشاید به یك شب تاریك سیاه

امیدوار باشید .

✖ سهیلا عزیزی ونوریـــه عزیزی :

کاکا (رازداریاشی) شما هم باهزاران چشم سفیدی بـــه نامه تان پاسخ میدهد ، وازجمله مطالب ارسالی تان یك مطلب راانتخاب میکنیم برای چـاپ ، توجه کنید :

(القاب شخصیت هـــای معروف جهان .

۱ ـ پدر اختراع : ادیسون امریکایی .

۲ ـ پدر فلسفه : ارسطـو یونانی .

۳ ـ پدر طب یونان : سقراط

۴ ـ پدر طب معالجوی ابوعلی سینا .

عزیز باشید .

✖ رضوانه ایلم ازلیســـه زرغونه :

درست قبل از (انتشارصدای ملانصرالدین) نگاهی تانـــرا انتشارمیدهیم :

عربی مشغول نمازخواندن بود ، رفقایش تعریف وتمجیـــد ازاومیکردند ومیگفتند :

خیلی آدم دیندار ومقدســـی است که باخضوع وخشـوع نماز میخواند و ...

عرب نمازخود راقطع کـرده گفت :

درهمین حال ، روزه هـم دارم .)

سرفراز باشید .

✖ نظیمه وفاکوهستانـــی ازلیسه مریم :

کاکا (نزدیک بین) تـــان از (کارخوب) و (خاطره قهرمان) چیزی جالب (چیز) جالبـــی دستگیرش نشد . (چیز) دیگری بفرستید حتمی چاپ میشود اگر نشد ماملامت .

باوفا باشید .

(c) ketabton.com: The Digital Library



آشنایی ما از کوچه خوشبخت ابهام میگذشته من رنگ فولادی این تفاهم را میدیدم و اما در آبی یا سیاه بودنش به تردید بودم. او برایم از میخک های خود میگفت. از گل میخک راد و سبت داشت و همیشه با خود داشت. او از درد نگفتنی ها فریاد میکرد و من از نهفته خوابهایم حکایه داشتم. شاید آن نهفته، ماهی طلایی کوچکی بود که من فقط در رویاها او را داشتم من پرسیدم:

"تو میخک سیاه داری؟"

او خاموش ماند. "نمیدانم چرا پرسیدم". من برایش از تعریف عشق گفتم: عشق مثل شعری است که میخوانیش و از آن لذت میبری میشوی. اما برای خواننده شعر هیچوقت اولین شعر، آخرین شعر نخواهد بود. اما اولین باور برایم میداد که: "عشق مثل شعری است که میخوانیش و هرگز فراموش نمیکنی". من عشق را در جاودانگی آن دوست دارم. عشق یک نهفته است که جستجویش خوشبختی و یافتنش زیبایی است.

من پرسیدم: "تو وقتی گلی را میکنی با او چه میکنی؟"

برای یافتن پاسخ، ناراحتی مقبولی در او افتاده شد، گفت: "میخواهم پژمرده نشود". "گفتم: "من گل هستم که مرا کنده ای..." وسپس در ناراحتی، آرام شد. شاید میخواستم چیزی بنویسم برای او نوشتم:

"تو خود خاطره یی هستی، در امتداد یک نگاه، تو بالاتر از پند او عشقی که عاشق بودن را درخود داری. عشق چقدر درد بکشد تا بتو برسد."

من ترا درخود می یابم مثل یک صدا، مثل زنگوله های یک عهد نابسته و ناگسسته شبانه هایم را این صدا فرا گرفته است. من خوابهایم را که آبهای دشت جان خسته ام هستند، به ایستگاه صدا داده ام.

تو کیستی؟

تو یک صراحتی که در گنگی کسی تو نجابتی که در وسعت چشمها پنهان میریی. شاید تو یک درد یی که سخت دلپذیری و درمان از تو آرامش نیستی. آرامش بودنست در جان "درد آبادی" است. من گفته بودم: تو تنگین یک رفتنی تا اداي یک آمدن باشی. اما وقتی از بودن و نماندن با من حرف میزنی، چقدر بی صداقتی در تو لبریز میشود که نمیتوانی آنرا پنهان کنی.

عشق در تو یک عبارت نیست که آرامش باشد. یک آمدن نیست که رفتن داشته باشد. شاید، عشق یک نوسیدن خوشبخت است. یک پاییز جاودان. یک میخکی که هنوز سیاه نشده، یک صراحت فولادی که سراپایت را تزیین کرده. اما توهم مثل من در آبی شدن یا سیاه بودن آن به تردید نشسته یی.

من کیستم؟

من یک صدایم، یک گفتم در نگفتن، یک سکوتم در فریاد یک نهفته در دریا، یک خشم در صمیمیت، یک معتادم در شکستن. نه!، من یک صداقت آبی هستم که صراحت فولادی دارم. من یک خوشبختی در سیاهی ام که برف سپید در زمستان، که رویش راد رخویش دارد و بهاران وابا خود.

من در عشق رفاه نمیخواهم و در درد دوا، چراکه من خوشبختی سیاه دارم که آنرا در نامه سپیدی نگهداشته و هنوز که سالها گذشته اند، زنده گی من به اندازه همان نامه است که از فرستادن به کسی بدلم میلرزد. شاید من میخک سیاه تو باشم و تو هم عزیز من که هدیه خدایی.

تو از من پرسیدی:

"قادر به ترک همدیگر خواهیم بود؟"

نه!

چراکه این نه تو یی و نه "من" این ما یم ما یی ما، فراتر از زمین و تو یی است این ماخود عشق است، فراتر از خاطره ها. ترک کردن! چه واژه زشتی، که هرگز با چنین نفرین نمی شناختمش. تو همان ماهی کوچک طلایی خوابهایم هستی که سکوتم را تفسیر میتوانی و خوابهایم را تعبیر. من در تو "تو" و در "شما" سرگردانم.

تو از من پرسیدی:

"چرا عشق در خود عشق نیست؟"

چراکه در بی باکی احساس و حسادت حساس بودن، آرامتر از پروانه یی هستی که برای زندگی کردن چیزهای زیبایی داری تا برای سوختن.

عشق برای تو چیست؟

یک تفاهم؟

یک نهفته؟

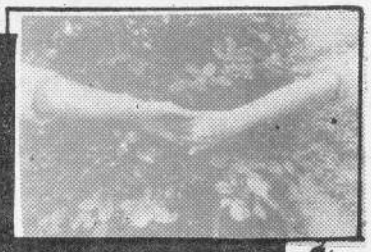
اما تو چقدر برای زنده گی کردن رنگ وحشیانه صراحت دیوانه یی داری که برای مردن

(c) ketabton.com: The Digital Library

داستان کوتاه

منی

نوشته آصف هنرای



زیبایی پندار والایی است. من به آن رشك می برم. اجازه بده بگویم: حسادت میشود. این بالاتر از خوشبختی سیاه منست. من در خود سرگردانم وبی بنیم توهم در جمله خود نمیتوانی بمن نگویی که: من نیافته توام، من تفاهم توام." ومن چقدر باید باور هایم را تکرار کنم چقدر باید به این باور خود تاکید کنم که: خوشبختی ـ در فاصله یك انتظار میرمد، تابه پایان نرسد. من حلقه های تمنا رابه گوه هدیه میدهم، تا دیواری سنگین باشند بجای پیوند نا آشنا، زنده گی را دریا عاباهم پیوند میزنند.

تو بمن نوشته بودی:

ـ میخواهی بگویی، ولی نگفتن را خوبتر میبابی.

نه، من میخواهم بگویم شاید این نتوانستن است که مرا در گوچه ابهام نگهمیدارد. درد من، نگفتن نی، نتوانستن گفتن است. نمیدانم برای کدام جاودانه یی بگویم به جلال خوابهایم شاید این جاودانه های همیشگی معتبرباشند، شاید این جلال خوابهایم توباشی. تو آرزو میکنی من ساده تر باشم، تا خود راد رمن راحت تر بیابی، اما من برای این راحت بودن، چقدر مضطرب میباشم تو چیز های زیبایی برای زنده گی کردن داری اما تو نمیتوانی یك شبهه باشی در این غرور تو میتوانی یك همهمه آرام باشی در دل آب. تو شکوه وغرور رفتنی در آب هستی که از دنیالت موجها میروبند. تو الهه آن موجها ستی پیش تو چقدر جاودانگی را درخود داری.

تو بمن نوشته یی:

" هر چیز درخود شن زیبا ست. من در نیك پنداری، باور مند بودن، راه خود رابرگزیده ام، اما در زنده گی نمیتوانم صرف بگویم گل میخك رامی پسندم زیرا شاید میخك دیگر توباشی ومن برای یك، دومی ندارم و نمیتوانم ترا میخك دم بگویم. پس زنده گی چقدر در سهل بودنش دشوار است؟"

این باور تویك صراحت است، چقدر خود رابا این زیبایی وحشی نزدیك می یابم، چراکه تویك صراحت وحشی هستی ومن یك صداقت آبی. صراحت وصداقت دو همزاد هم اند و در جستجوی هم، دو نیافته هم اند برای تفاهم یك حقیقت. واه که چقدر ما حقیقت را درخود داریم.

من به تو نوشتم:

" تویك غزل عاشقانه یی که هیچگاه من به آهنگ آن نمیرسم. من کوتاه مصرع شعری هستم که در دیوان خود سرگردانم تا وزن خود را بیابم. من یك شعر کوتاهم که ازبلندی معنی می لغزم. من غزل آهنگ نیافته یی هستم که در طرح های خود سرگردانم."

من ازکوچه ابهام بخوفهای جاده هامی آیم. چرا که رسوایی شهامت است. کاش من خوفهای بلند جاده های مزدحم شهر م میبودم، تا تومرا در ازدحام خوشبخت آن سالها پیدا می یافتی. من برایت هدیه یی دارم: آرامتر، عاشقانه تر، بااین سطرها چشمانت رامی بوسم. تو حتما چشمانت رامی بندی، تامن زیبایی راکه درتوبافته ام بهتر ببینم، تامن درفاصله رسیدن به تو از خود برمم، تا خوشبختیم، به پایان نرسد. توحتما چشمانت رابا زیبایی می بندی.

من به جلوه گاه دیدارم میدیدم، به همان دیواری که یك پنجره داشت. من از پشت پرده آبی آن پنجره به آسمان خاکستری رنگ که در دل سیاه وخوشبخت شب به خواب میرفت حسرت میکردم شب در خوشبختی سیاه خود چرافهایش را خاموش ساخته بود. من پنجره را نگشودم چراکه ترسیدم شاید شیشه های شکسته آن بر سر کودکانی بریزد که در پختگی شب برای گرفتن نوبت به نانوایی میرفتند. من باخوشبختی سیاه شب سخن نگفتم، تنها میخك سیاه شب را بوییدم وخوشبختی اش رابا ور کردم. من در آب خود را دیدم: اضطراب بودم. من در سکوت خود را دیدم: موجی از رفتن بودم. من در آیینه از تکرار خود بیزارشدم واین تصویر مرا از زنده گی می ترسانید.

○

آنشب اود ر برابرآیینه یی نشسته بود. شمع های در دید گانش میسوخت. و او میتوانست زیبایی اش را بهتر ببیند.

من آن سوختن را دوست داشتم، انگار خودم بودم که میسوختم، انگار میخك سیاه بودم بجای آن شمع. آرزو میکردم ان سوختن پایان نیابد. اود رآیینه وآب وشمع های فروزان زیبایی خود را تجربه میکرد وچیزهای زیبایی راکه برای زنده گی کردن داشت. من آنجا باورهای گمشده خود را می سوزاندم. او آنشب تفاهم یك حقیقت میشد. همه باور میکردند ومیگفتند:

((زنده گی خوشبخت))

○

من باز دربرابر دیواری قرار داشتم که یك پنجره داشت. میتوانستم خوشبختی شب رابهتر درك کنم ودرسیاهی خوشبخت مثل آسمان آبی سر به خواب بگذارم خوابی که به جستجوی ابها میرفتند. صدای باد را شنیدم که شیشه پنجره ام را ریخت. آن شمع ها ناگهان خاموش شدند، درسکوت تاریك شب صدای تهنیت های آن جشن رامیخك سیاه باخود به خانه آورده بود. چه حافظه یی! چرا باید آن تهنیت هارادر ذهنم میداشتم چراکه آنجا دربرابر آیینه وشمع های فروزان جای میخك سیاه نبود، جای میخك من در خوشبختی سیاه شب بود. آنجا میخك سرخ میتوانست خوشبخت باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سیاوون

من تنبل نیستم

هروقتی میخواهم کاری راانجلم بدهم ، تصادفاً ازیشم خراب میشود . چند روز پیش مادرم گفت : ((برو بچم یك گیلاس آب بیار)) وقتی گیلاس را پر ازآب ساختم ،ناگهان گیلاس ازدستم افتادوشکست.مادرم بسیار قهر شدامامن هیچ گناه نداشتم ، یك روز پدرم گفت : ((برو عینك هایم رابیار)) وقتی عینکهایش را گرفتم بسیار دقت کردم که خراب نشود ، اما متوجه نبودم که دفعتاً دروازه رابرا- درم بازکرد و دروازه به شیشه عینك پدرم خورد وآنراشکستاند. بسیار ناآرام شدم اشکهایم سرازیرشد ،پدرم بسیارقهرشد امامن هیچ گناه نداشتم .مادر وپدرم مرا دشنام دادندگفتند : ((توبسیاربیکاره وتنبل هستی هرچیز رامی شکنی))

برادرکلانم که دربوهنتون میخواند ، چند روز پیش بادوستان خود درخانه مابود ، برادرم بمن گفت : ((خواهرجان بروکمی چای بیار)) وقتی چای را ما- درم آماده ساخت من پتنوس ظرف های چای رابرداشتم وبه اتاق مهمانان بردم اما همینکه میخواستم به داخل اتاق بروم برادرم باعجله از اتاق بیرون برآمد وباشتابی که داشت متوجه نشد وبامن تصادم کرد، تمام ظرف های چای چپه شده وشکستند . برادرم قهرشد ومرا دشنام داده گفت : ((چرا اینقدر بیکاره وتنبل هستی مرابیش دوستانم شرماندی)) من رفتم ودرخانه گریه کردم ، هیچکس بامن گپ نزد فقط که گناه از من باشد . نه پدرم نه مادرم ونه برادرم - هیچکس به گناه خود اعتراف نمیکرد نه وفقط مرا مقصر می دانستند ازآن روز به بعد تصمیم گرفتم که دیگر به هیچ کارخانه دست نزنم وهمانطورکردم امابازهم مرا پدرم دشنام دادکه چرا کارنمی کنم مادرم هم قهرشد ، برادرم حتی نزد یك بودکه مرابا سیلی بزند که چرا نمیکنم .من رفتم وباخواهر خوانده‌ام که همسایه ما است درد دل کردم .خواهرخوانده‌ام گفت : ((خیراست توآزرده نشو هرطفلی که نوبه کارخانه شروع کند اشتباه می کند ، توباید متوجه کارهای خود باشی ، مثلاً وقتی که گیلاس آب راپرساختی باید آنرامحکم می گرفتی وباید متوجه می بودی که دست هایت چرب نمی بود . من که یادم آمد براستی آنروز دست هایم چرب بودکه گیلاس آب ازدستم افتاد دوستم گفت : همچنان وقتی عینك های پدرت رامی آوردی یاهرچیزدیگرراباید متوجه



تصاویر فوق رابه دقت ببینید بعد بر اساس آن یك قصه بنویسید وبما ارسال کنید ، برای بهترین قصه بر اساس قرعه جایزه داده میشود .

(c) ketabton.com: The Digital Library

کودکان



فرهاد هنوز بسیار کوچك است به تخنیك علاقه زیاد دارد . هرنوع پرزه جات را جمع آوري می کند و ساعت ها با آن مصروف بازي میشود . پنهان ازنظر پدر و مادرش یك خریطه پی از پرزه جات را جمع آوري کرده است . بسیار کودك باحوصله است وخوش دارد همبازي هاي زیادي داشته باشد . بایسکل طفلانه رابسیار خوش دارد .

همچنان اویا خواهر کوچکش بسیار مهربان ودوست است .





پرویزجان

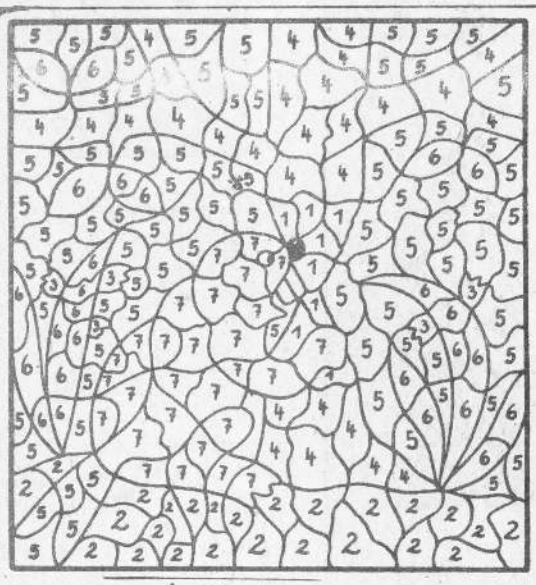
پیننده کوچك تلویزیون که موسیقی را بیشتر دوست دارد .

من...

دروازه باشی واگر کسی آنرا بازهم نکند توباید فکر کنی که شاید کسی دروازه راباز کند

ازین لحاظ باید بااحتیاط باشی وبلی وقتی که درخانه برادر بزرگت بود تو نباید ظرف هاي چاي راکه گران بود و زورت نمیرسید می بردي تو - باید کارهاي راانجام دهی که توانایی آنرا داري و زورت به آن برسد هیچ طفل خورد کار هایی رانباید انجام بدهد که توانایی آنراندارد . ازآن روز به بعد وقتی کاري راانجام میدادم با دقت کار میکردم و خوب فکر می کردم که آیا میتوانم آنرا انجام بدهم یانه ، وقتی مطمین می شدم به کار شروع میکردم حالا هیچ چیز از پیشم خراب نمیشه وکسی بمن نمیگوید که تنبل وبیکاره .

ساحه هاي ارقام را چنین رنگ امیزي نمایید :

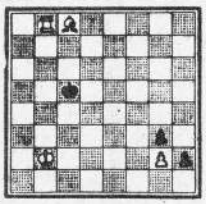


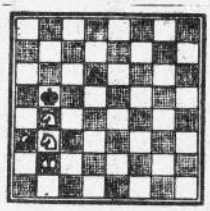
۱ـ زرد ، ۲ـ نارنجی ، ۳ـ سرخ ، ٤ـ نصواري
٥ـ ابی ، ٦ـ سبز و ۷ـ نصواري تیره

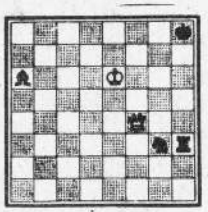
(c) ketabton.com: The Digital Library

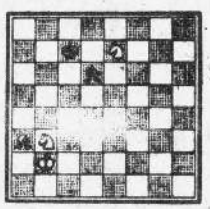
پرسش‌های شطرنجی

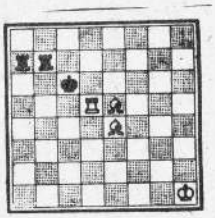
شطرنج











انجام بازي را در نمـاهـاي بالايي مطالعه كنيد :
بنويسيد كه در چند حركت بازي و در چند نماء سفيد به پيروزي نايل مي‌آيد . به برنده جايزه كتاب علمي شطرنج هديه داده ميشود .

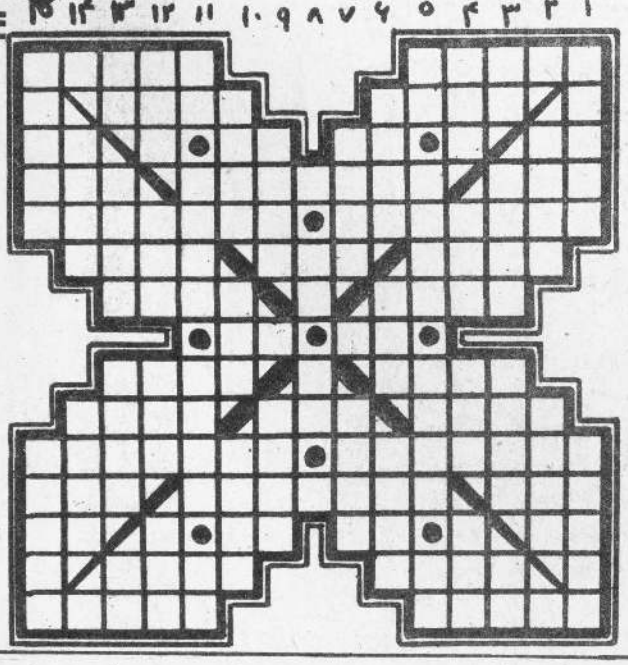
جدول

افقي :

۱ـ نوعي راگه‌ء موسيقـي كلاسيك ـ هواباز
۲ـ فيلسوف بزرگ آلماني كه نظريه‌ء مشهوري درباره‌ء منظومه‌ء شمسي نيز دارد ـ ازمـواد ساختماني .
۳ـ خداوند (ج) ـ عـدد دي پشتو ـ معيوب سامعه ـ خـلم‌ء نارسيده .
٤ـ ازآلات موسيقي ـ ازسر ـ يالهاي جالب تلويزيوني ـ سالي كه گذشت .
٥ـ كشور افريقايي كـه در آستانه‌ء آزادي قرار دارد ـ نام كمپاني سريال تلويزيوني جذاب برازيلي .
٦ـ نوعي داستان ـ گروي ـ حد انفصال دوخشكي .
۷ـ خوشحالي وباكهزه گـي ازنمايش دادنيها .
۸ـ طاقچه بالا ـ دنبـال
۹ـ هنر پيشه هنـدي نقشهاي منفي ـ اثري ازشكسپير
۱۰ـ تيم ـ انديشه وهراس دقيق وباريك .
۱۱ـ اثري ازنويسنده‌ء امريكايي جان اشتاين بك ـ سريـال تلويزيوني فرانسوي كه چند بـار ازتلويزيون به نشر رسيده‌است
۱۲ـ كرشمه وتقليد ـ ازهنر پيشه هاي مشهور سينماي فرانسه، نيرنگ .
۱۳ـ هنر ـ ازدل برآيـد ! وقتي كه پذيرفته نشود ـ گشودن گره و مخلوط كردن چيزي در آب .
۱٤ـ پايتختي در اروپـا ـ سلسله يي دربين النهرين قديم كه آشوربانيپال از شاهـان مشهورش بود ۱٥ـ اثـري از ماكسيم گوركي ـ از ولايات كشور .

عمودي :

۱ـ از آركسترهاي ازهـم پاشيده ـ باند بين المللـي جنايات .
۲ـ تيز وبرنده ـ گاهـي بسته شود !
۳ـ سخن صريح ـ انديشه وظن ـ لعتنا وترس ـ فرودگـاه بوسه اش خوانند !
٤ـ حرفيست ـ از حيوانات وحشي ـ جايز وسزاوار ـ سا ـ ختمان .
٥ـ واحد پول جاپـان ا ثريست ازد استايوفسكي ـ نمـا ـ يش باساز وآواز ـ اكبرواصغرش را درآسمان بجوييد .



(c) ketabton.com: The Digital Library

حل کنید جایزه بگیرید

۶ـ مراوت ـ از وسایل حمل ونقل ـ پهلوانان .
۷ـ ازآلات موسیقی ـ تشه وهیکل .
۸ـ سعی و کوشش ـ ضمیر ـ پست .
۹ـ از وسایل توزین ، مملکت .
۱۰ـ مطالعه واحصائیه گیری مقدماتی ـ روستاوقشلاق ، دراز ترین شب سال .
۱۱ـ برابروکه نهارنده نشانه ناترس باشد ـ لقب شاهان روسیه ـ نو و امروزی پایانه روز .
۱۲ـ شیشه کمره عکاسی ـ خودداری ـ نام دوم شخص ازوسایل قلبه .
۱۳ـ ضم ـ ازستاره گان زیبای فیلمهای هندی ـ پای اتوموبیلها ـ نقش .
۱۴ـ سنگ سخت ـ بدو زشت .
۱۵ـ صورت نقاشی شده ـ شال سرشانه .

پاسخ تست‌های شماره گذشته

اکنون جوابهای راکه انتخاب کرده اید بشمارید تامعلوم شود ـ اکثریت جوابها ازکدام گروه است بحسب اینکه بیشتر جوابها از گروه ((الف)) یا ((ب)) یا ((ج)) ویا ((د)) باشد شما به آن گروه تعلق دارید ومی توانید نتیجه این تست را در زیر مطالعه کنید :

گروه الف : اعتماد به نفس شما ضعیف است وهمین عامل اصلی فرارشما ازقبول مسوولیت هاست ، شما کمتر بخود اتکاء دارید و در اغلب موارد چارهٔ مشکلات تان را ازید رو مادر یا بزرگتر هایتان ویادوستان تان میخواهید . اگر باتلقین وتمرین بتوانید بر قدرت تصمیم گیری و اعتماد به نفس خود بیفزایید وشخصیت بیشتری ازخود نشان دهید . بی تردید شانس برو ـ یتان لبخند خواهد زد وموفقیت بیشتری بدست خواهید آورد . شما خوشبختانه امتیازات زیادی دارید وباید آنها رامتجلی سازید تا به آرزویتان برسید .

گروه ب : شما ازآنجمله دخترانی هستید که وقتی چیزی رامیخواهید برایبدست آوردنش خود را به آب و آتش می زنید وهیچ عامل جلو دارتان نیست البته یادتان باشد که شما باین روحیه وروش خاص ، درنظرد وستان واطرافیانتان دختری صبور وبی پروا معرفی شده اید شاید فکرمی کنید خواستن همیشه توانستن است . ولی باید دید آیا همه خواستن ها واقعاً ارزش تلاش برای بدست آوردن را دارند ؟ توصیه ما به شما اینست که منطقی تر باشید وقبل ازهرتصمیم بیشتر فکر کنید در اینصورت فقط به سراغ آن چیزهایی می روید که ارزشمند هستند .

گروه ج : شما دختری عاقل متعادل ، پرتلاش و با هوش هستید وبیش ازسن خود از رسایی وپختگی فکری برخوردارید . بی مطالعه تصمیم نمی گیرید ودرعین حال فرصت های مناسب رابا تردید هایی بیجا ازدست نمیدهید روحیه شما به گونه ایست که همه عوامل وصفات لازم رابرای دستیابی به موفقیت دراختیارد ارید به همین جهت شانس هم باشما ـ ست .

گروه د : شما کمی بیشتر ازیک غریق به حال خود اشک می ریزید وخود رایک قربانی تصورمی کنید . چرا ؟ آیا بدلیل پاره بی نارسایی های ظاهری ؟ یا به خاطر عقده های روحی وشکست های عاطفی ؟ اینرابدانید که مشکل شما هرچه باشد ، غیرقابل حل نیست وکافی است که افق دید وطرزجهان بینی خود راتغییر دهید تاازدید بینی ونومیدی به خوشبینی وامیدواری برسید . سعی کنید ازخود بدر آیید واندیشه های تلخ را دور بریزید همینقدر که زنده هستید وزنده گی می کنید شانسی است که باید قدر آنرا بدانید . مسلم بدانید که ارزش نهادن به زندگی ، شانس های دیگری رابرایتان به همراه خواهد آورد .



عکس فوق مربوط کدام هنرمندان است ، بمابنویسید .



حل کننده گان

همایون ـ شکیلا ـ کریمه ـ نورما توریالی ـ غنی ـ وحیده ـ ناهید حمید ـ شکیبا ـ شابور ـ فواد کمیشکا ـ جواد ـ مرضیه ـ رشاد مسعوده ـ زرمینه ـ جاویده نظیفه ـ میرویس ـ مینا ـ سیف اله شیرمحمد هوتکیار ـ سجیها ریانیض پلوشه سحر ـ فتح محمد ـ مرضیه فروزان متین ـ کمال الدین مهدی طهور ـ سوسن ـ زویا ـ خاطره رومان ـ لینا ـ سروش ـ لیلا فواد ـ وید ا ـ شابور ـ لیلی ساره ـ لیمه ـ مینه ـ اریان ـ کاوه اسپارتک .

بهاساس قرعه سوسن متین ومحمد مهدی طهور مستحق جایزه شناخته شدند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

برای شما فال گرفته ایم



متولد بین ماه حمل : زنده گی همینطوراست هروقت که چشم ضعیف میشود عینک میگذارند وهرگاه پامی لنگ عصاه می گیرند . شما دقت کنید که عصاء کمک کننده حرکت در زنده گی تان باشند مهم نیست عصاي تانرا ازچه انتخاب میکنید مهم اینست که چطور باید زنده گی را پیش ببرید . مطالعه وآموزش راهمیشگی سازید دروزش راترک نکنید .

متولد بین ماه ثور :

موسیقی بشنوید ، موسیقی هم میتواند بیماري شمارامعالجه نماید . دست افتاده یی راگرفته اید در تمام عمر خوشحال خواهید بود و از لذت معنوي همیشگی برخوردار گشته اید . هر مادر و پدر انتظار دارند که فرزند شان براي آنها عصاي پیري شود ، فراموش نکنید که حق آنها را ادا کنید .

متولد بین ماه جوزا :

شاید تصادفی نباشد که شما از تصادفات زنده گی جان به سلامت می برید . دعاي خیر درحق شما زیاد است چراکه هرعمل نیک درقبال خود نیکی دارد . رنجی راکه به خاطر انسان هاي مستمند می برید برجاست اما با آنهاچه توانسته اید . این مهم است که چطور کسی راحتی یک فرد راکمک کنید .

متولد بین ماه سرطان:

خورده گیري راکنارگذارید وسعت نظرداشته باشید . زراندوزي کار شایسته نیست چه هیچکس زر هاي اندوخته خود را تاپایان مصرف نتوانسته است بهتراست همانقدر بدست آورید که ضرورت دارید . بخل وکینه نشانه هاي بسیار بد براي یک انسان خوب است اگر آنرا از خود دورکنید عیب هایتان پاک میشود .

متولد بین ماه اسد :

دوسال انتظار شما نتیجه خوبی میدهد . شما موفق میشوید در زنده گی تان انتخاب دقیق داشته باشید وشریک خوبی براي زنده گی تان برگزینید . مردمداري تانراهمه می ستایند ، اماتوجه کنید نه به شوري شورونه به شرینی زیاد ، اعتدال رانگهدارید .

متولد بین ماه سنبله :

بسیاري ها سعی دارند از شما سوء استفاده نمایند . هشیاري براي استفاده مؤثر از داشته هاي زنده گی شما را کمک می کند که دست وگریبان بامشکلات نشوید . بلی محبت شما به کسی که نیازمند آن است آب حیات است چرادریغ می کنید .

متولد بین ماه میزان :

خیالات بزرگی که ذهن شمارااشغال نباشته است . منبع الهام براي آفرینش کارهاي هنري است . لطفاً قلم بدست بگیرید وآنچه را میخواهید بنویسید میگویند هرانسان شاعر است ومیتواند نویسنده شود . دوستان تانراگرامی بدارید وهروقت مصباني شدید هاجلاد رجا پتان بنشینید وتاده شمارکنید .

متولد بین ماه عقرب :

مهم اینست که برایتان مصروفیت ایجاد کنید . تنهابیکاري مادر رنج هاست . کارهاي نیرخشی ازشمااانسان بزرگ می سازد . هرکاري راکه انجام میدهید بایان آنراحد می بزنید . مسافري برایتان نامه میفرستد وارامشی ذهن مشوش شمارافرامیگیرد . ((روزي)) هرزنده جان راخداوند ارزانی می کند .

متولد بین ماه قوس:

ازگوشه گیري پرهیز کنید . عمر انسان آنقدر زیاد نیست که سالهاي درازرا دور از خوشی ها بگذراند . شعر هایی راکه دوست دارید همیشه بخوانید چونکه براي شما آرامش می بخشد . به صحت خود توجه کنید سعی کنید درتبدیلی آب وهواخود رامحافظت کنید .

متولد بین ماه جدي:

شایستگی بزرگی رادارید . براي شما عشق بزرگی در انتظاراست آنرا درک کنید وزنده گی تانرابا آن رنگین سازید . متأهلین به زودي درفضاي حانواده خود خوشی هاي خواهند داشت هرزمستانی گردوزنج هرگزدایمی نیست شمامصایب زیادي رابشت سرگذشتانده اید واینک فصل آبی زنده گی تان فرارسیده .

متولد بین ماه دلو :

از ازدحام همیشه بوي صمیمیت می آید . هرکجایی که ازدحام است محبت انسانها رانشان میدهد . شما از تنهایی به سوي ازدحام گرم مردمان بروید وبه یاري هرکس برسید . بلی درست است که گفته اند انسان راشادي وغم است واین دو فرا راه هرکس میرسد .

متولد بین ماه حوت :

آرزوي شما آرزوي همه است وآرزوي همگانی راخداوند زود تربرآورده می سازد جنگ حتماپایان دارد . دقت کنید که محبت اجتماعی خویش را نسبت به اطرافیان خود بیشتر سازید حتی دراحترام ساده براي مرد مسن ونیازمندي که هر روزازکنارش می گذرید . پیري برفی است که حتماًبام خانه جوان شمابارد نی است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

PROPERTY OF
ACKU
S 803

وقتی محفل خوشی تان د رلکی فایف باشد د رتمام عمر
خوش وخوشبخت میباشید ۰

رستورانت لکی فایف براي چاشت هرهمشهري اماده
پذیرایی است ۰ فراموش نکنید هرچاشت تاساعت ۲ ۱/۲

آدرس : شهرنومقابل مسجد جامع شیرپور
تیلفون (۳۰۴۱۰)

119

(c) ketabton.com: The Digital Library

ACKU
مسلسل
DS
350
22 س



فروشگاه
بزرگ افغان

رستوران فروشگاه همیشه درخدمت شهریان است

همه روزه از ساعت ۱۱ تا ۲ برای همه

غذای خوب، قیمت مناسب، وقت را قبلاً ریزرف کنید

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library